



۱
۸۵
۵



۲۳
۵

در دفتر کتب کتابخانه ملی
بشماره ۱۴۸۵۰
قیمت ۱۰۰۰
.....



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من آل أبي طالب

سنة الف ليلة الف

بسم الله الرحمن الرحيم

در سال نخسته سال هزار و سیصد و نه هجری مطابق لوی میل ترکی موبک فیروزی گوکب بمان

علیه حضرت قوشوکت اقدش شاهنشاہ جمجاہ شہسوار اسلام پناہ خسرو صاحبقران السلطان

بن السلطان بن السلطان (ناصر الدین شاه قاجار) خلد الله تعالى مملکة

وسلطانه غرم مسافرت و یا حیات عراق عجم و بلاد مرکزی ایران در سنه موده این

سفرنامه مبارکه را که محتوی بروقایع ایام سعادت فرجام آن سفر فیروزی اراشت

یومافینا بقلم مغیر مسمیون مرقوم و نقشه اه مسافرت این بقلم مبارک مسمی

فرمودیم و در هذ استه سیلان میل خنده دلیل هزار و سیصد و یازده این خانه زاد

دولت ابد آیت علیه محمد حسن ملقب با عماد السلطنة بر حسب

قدر قدر اقد پس اعلی بدون بعینه عبارت

در دار طباعه خاصه دولتی طبع رسانید

حاج



بسمه تبارک و تعالی

روز چهارشنبه چهاردهم شوال المکرم لوی میل ۱۳۰۹

امروز انشاء الله بفرم پیفر عراق از شد دارا خلافت بعثت آباد میسرودیم و سه شب در آنجا
توقف نموده بعد از آنجا عازم پیفر عراق خواهیم شد صبح از درب عمارت سلطنتی آمدیم بیرون
سوار شده کسیر فرستم بصاحبه قریه این ایام شمیرانات خیلی با صفا است فضل کل اقا قیا و کل زرد
شمیران است در شهر کل اقا قیادت است تمام شده و واسط کل شرح شهر و دستان به عشرت
آباد و محوطه شهر است که چه هم در شهر درشت شده خیار بازار آمده بادام هنوز مغز نیست
خلاصه نهارد در صا حفریه خورده و عصر از آنجا سوار شده آمدیم بسلطنت آباد قدری
در باغ گردش کرده بیرون آمدیم و سوار شده آمدیم بعثت آباد

روز پنجشنبه پانزدهم

امروز نهارد در عشرت آباد خورده و عرایض و نوشتجات زیادی بحضور آورده بودند همه را
خوانده و جواب دادیم بعد از نهارد سوار شده فرستم بیابان شاه خیلی باغ با صفا بود و بعد فرستم
بیابان امیریه نایب السلطنه و از آنجا بیرون آمده فرستم بیابان اقبال الدوله کل طاق و سپس
زیادی داشت و با صفا بود تا غروب در این باغات گردش و تفریح کرده غروب
مراجعت بعثت آباد نمودیم



روز جمعه شانزدهم

نهار در عشرت آباد خورده بعد از نهار چون علمای طهسان با سستی بحضور بنیاد عشرت آباد
سوار شده آمدیم بهشت عصر در قصر ابيض علماء بحضور آمدند اول جناب صدر العلماء و جناب
آقای عبد الله و بعضی دیگر و بعد جناب آقا میرزا حسن آشتیانی و جناب آقا سید
علی اکبر تفرشی و جناب میرزا عبد المجید کروی و جناب شیخ محمد حسن شریعتدار و غیره بحضور
رسیده قدمی با ایشان صحبت داشتیم و مراجعت کردند بعد عقد الملك و آمین الله
و پیشخدمتها بحضور آمده باز عرایض و نوشتجات بحضور آوردند تا غروب در مشغول بکار
نوشتجات و فرمایشات بودیم جناب امین السلطان هم نزدیک غروب بحضور آمد
با امین السلطان نیز خیلی فرمایشات کردیم غروب مراجعت بعشرت آباد نمودیم

روز شنبه هفدهم

امروز انشاء الله بهمت قم و عراق حرکت میکنیم کسانیکه از حرمانه و غیره باید بفریاد صلح حرکت
کرده بودند فرستیم بجام از حمام بیرون آمده فرستیم بدیوانخانه بلافاصله جناب امین السلطان بحضور
آمد عرایض و کارهای عمده داشتیم نوشتجات و احکام زیادی خوانده و صفحه گذاشتیم بعد
جناب امین السلطان از پی انجام فرمایشاتی که شده بود بهشت مراجعت نمود که عصر از آنجا
بکار نریک بیاید بعد نایب السلطنه و جناب امام جمعه بحضور آمدند جناب امام جمعه دعای مغرب خواند



خوانده و یک قرآن کوچک بغلی خطی خیلی اعلیٰ بهم که همراه آورده بود بپایه داد آمدیم دم زدیم
 شاهزادگان و حبس را و خدام در بخانه مرحومه شکوه السلطنه را که فرموده بودیم نایب السلطنه
 امروز بخور بیاورد حاضر کرده است عندالدوله جهاننشین را حاجی‌ها
 الدوله معزالدوله حاجی محمدخان و ناطق و سایر اجزای در بخانه شکوه السلطنه
 بخور رسید جمعیت زیادی سینه از نوکر و غیره بودند آمدیم سوار کالسکه شده از بیرون شهر
 را ندیم برای کار بزرگ سوارهای شکمخانه و سواره ابوالجمعی علماء الدوله و سایر نوکران که
 باید بنشینند کنار راه صف کشیده بودند نایب السلطنه و سایر رجال هم از عقب کالسکه
 ما می آمدند از جلوتمام سوارها گذشتند را ندیم تا از سمت بخا آباد داخل راه حضرت عبدالعظیم
 شدیم پنج ساعت بغروب مانده بود که وارد زاویه شریفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
 شده زیارت کرده بیرون آمده فرستیم بیاع مرحومه محمد علیا بنهار خوردیم ملک آرا
 عمیدالملک محمدالملک معیرالملک ملک التجار و جمعی دیگر بهم در اینجا
 بخور رسیدند بعد از بنهار سوار کالسکه شده را ندیم حاصل زراعت اینجا با را که می گفتند
 رنگ زده است نگاه کرده دیدیم زیر کندها زده شده اما الحمد لله بیعیب است راه
 شسته را که تا قم ساخته و شغولند که بسرد عرستان منتهی کنند خیلی خوب ساخته اند همه جا
 رانده سه ساعت بغروب مانده وارد کار بزرگ شدیم کار بزرگ مال امین الدوله است



خودش چون ناخوش است نیامده بود مشیرالدوله و معین الملک پسرین الدوله
و آیین دربار حاضر بودند اعتماد السلطنه که در این سفر مقرر رکاب است عصر در سیر
حاضر بود بعد از شام نایب السلطنه را خواسته بعضی فرمایشات در باب شهر و غیره با و کردیم
و مرخص شد که فردا صبح شهر مراجعت کند

خواجہ پیریانی که با حر مخایه پفر میآید از این قتل دارند
حاجی پسرورخان اعتماد المحرم آغا محمدخان آغا علی مغرورخان آغا
حاجی بلال آغا داود حاجی بیع عزیزخان بهرامخان آغا پسر
آغا سلیم مرتضی خان حاجی ابراهیم آغا محراب و غیره و غیره
سواره و افواجی که در رکاب هستند

فوج بهادران آذربایجانی ابوالجمعی شجاع السلطنه با خود شجاع السلطنه سردار
کشکی باشی با غلامهای کشیکانه صارم الملک بدو ست نفر سوار ابوالجمعی خود ساری
اصدان و سقایی خان سرتیب برادرش با غلامهای زرین کمر علاء الدوله با سوارهای
مهدیه و منصور میرزا محمدخان پیشخدمت با یکصد نفر سوار ایلالت قزوین و فخرالملک
با پنجاه نفر سواره قورت بگلو ابوالجمعی خودش نصف فوج سوادکوهی سواره قزوین
توپخانه و غیره



این السلطان قدری فسر مایش و صحبت کرده بعد بکال سکة نشسته راندیم از رودخانه ساو و گذشتیم
 آب زیادی داشت پل همان پل قدیمی است تعمیر کرده اند اما راه اینجا را که فتدینا با تلاق
 و گل بود عمده کمپانی شن و نخته خیلی خوب ساخته اند آمدیم تا به تپه رسیدیم از زیر آن تپه قدری
 بطرف دست راست صحرا رانده از کویر گذشتیم در زمین خوبی افتاب کردان زدند نهار
 خوردیم بعد از نهار سوار شده راندیم نزدیک شهر قم که رسیدیم جمعیت زیادی از شهر با تقبال
 آمده بودند خانه های زیادی دیدیم که تازه در خارج شهر بنا کرده اند معلوم شد در این
 دوسه سال که در بعضی از محلات شهر قم آب زایش کرده است یعنی چذیت که در خانه ها و آب
 انبار ها آب از زمین بیرون میاید و خرابی میکند مردم سکنه لابد بیرون آمده در محوطه
 شهر خانه ساخته اند سوار های هم از مقررین رکاب و غیره نزدیک شهر صف کشیده
 بودند صد نفر سوار های ایلات قزوین ابوالجمعی میرزا محمد خان هم که تازه آمده بودند
 با میرزا آقایی تفنگدار جزو صفوف سواره دیده شدند همه سوار های آراسته و با اسبهای
 خوب بودند سوار های مختیار همی که بعضی در رکاب و بعضی تازه آمده بودند که ابوالجمع حاجی
 علیقلی خان برادر مصمم السلطنه هستند همه جوانهای خوب با اسبهای ممتاز بودند سواره
 قزاق هم با موزیک در جلو میرفتند جناب این السلطان هم با سایر مقررین سواره از
 کالسکه میآمدند کرد و خاک غریبی بر خاسته بود همه جا آمده از در صحن جدید این السلطان



پیاوه شده دخل شدیم صحن را خیلی خوب ساخته اند از آئینه کاری و مجاری و سنگهای مرمر
 عظیم کمال مهتیا را دارد و حوض آبی هم در وسط صحن ساخته اند که آب جاری داشت
 متولی باشی خودش بیات عالیات فقه برادرش که نایب التولیه است با خدام آستانه
 و علمای قم جنابان آقا حسین و آقا محمد و آقا عبد الله در صحن حاضر بودند و منتهی بجزایر
 کردیم توپی حرم هوای خنک خوبی داشت بعد از زیارت آمدیم بصحن کهنه و منتهی بجزایر
 مرحومه مهد علیا و والده شاه و شاه مرحوم و خاقان مغفور بعد منتهی بجزایر و منتهی بجزایر
 و از آنجا بیرون آمده منتهی بجزایر و منتهی بجزایر و منتهی بجزایر و منتهی بجزایر
 زده اند باغ مشجبه با صفائی است قدری استراحت کردیم محمد حسن خان حاکم کاشان با پسرش
 علی اکبر خان که از کاشان آمده اند بحضور رسیدند

روز شنبه بیست و چهارم

امروز در قم توقف کردیم هوای قم هم خیلی گرم است امین السلطنه نوشته است زیاد و برکت
 و کتابچه های دستور العمل بنده است ولایات را امروز بحضور آورد کتابچه ها را تمام خودمان
 خوانده صحه گذاشتیم بعد از نهار هم امین الملک با زیروا و کتابچه دستور العمل بحضور آورد
 مدتی مشغول ملاحظه اینها بودیم بعد قدری استراحت کرده دو ساعت بغروب مانده زیارت منتهی بجزایر

روز یکشنبه بیست و پنجم



امروز چون بعضی از علمای قسم باید بحضور بیایند و هوای سپید پرده خیلی گرم است قرار دادیم نجاشی
 فخر الملوک که البته هوایش از چادر بهتر است برویم صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه
 شده آمدیم از در عمارت یوانی رفتیم منزل امینه احد پس از آنجا رفتیم بحرم زیارت کرده
 از صحن جناب امین السلطان آمدیم بیرون مقابل در صحن هم خانه امین السلطان است
 که تازه بنا کرده بیرونی بسیار خوبی دارد اندرونی را هم تازه مشغول ساختن هستند معما
 قی متعمدست می که همین صحن جدید و سایر ابنیه امین السلطان مرحوم و این امین السلطان
 در قم معماری او ساخته شده معمار همین خانه است و خیلی خوب و محکم بنا کرده است قنات
 تازه هم خود جناب امین السلطان بیرون آورده است که آتش توی صحن میاید و از
 آنجا بحوض همین خانه آمده میکند قنات معتبری است و آب خوبی دارد حمام خوبی هم
 جناب امین السلطان در همین خانه ساخته است که سپهر حمام از توی هشت خانه پیدا بود
 حمام عالی بزرگ خوبی است حوض و فواره و پنجه های مفر بزرگ داشت از آنجا
 رفتیم بجای فخر الملوک و رفتیم باندرون قدری نشسته آمدیم بیرون بیرونی همان
 عمارت مرحوم اعتضاد الدوله است شاهزاده های ساکن قسم دروسای ایلات قم هم
 در اینجا صف کشیده ایستاده بودند جناب امین السلطان و پیچیدتهای ماهم خانه
 بودند از کار گزاران حکومتی و معارف قم هم جمعی حضور داشتند قدری در اطاقهای

عمارت کردش کرده بعد رفتیم بخانه که سه چهار روز داشت و هوایش خنک تر
 از سایر جاها بود عباس میسر را حاکم قم پسد اعتضاد الدوله مرحوم را هم لقب
 اعتضاد الدوله دادیم خلاصه نه روز خوردیم بعد از نه روز علما بحضور آمدند اول جناب
 امام جمعه و متبیین او بحضور آمدند قدری صحبت کردیم بعد جنابان آقا حسین و آقا عبد الله
 بحضور آمدند با ایشان هم صحبت داشتیم بعد از آنکه آنها هم رفتند قدری استراحت
 کردیم بعد که برخاستیم بلافاصله جناب امین السلطان با احکام سالار شکر
 فرمانفرمای کرمان که باید بکرمان برود و نوشتجات زیاد دیگر بحضور آمد احکام را
 صحه گذاشته نوشتجات را هم با اینکه چشم ما قدری درد میکرد و بهر طور بود ملاطفت
 کردیم بعد نماز خوانده رفتیم بحرم زیارت کرده باز از همان عمارت دیوانی که
 منزل امینه اقدس است فریم بیرون سوار کالپکه شده راندیم برای اردو دیم
 سرا پرده که رسیدیم جناب امین السلطان را دیدیم که زریماخان قوام السلطنه
 بحضور آورده از همان منیشی که خورده و پایش رفته بود و زخم زیادی کرده و پا را
 تحت بند می نموده بودند زیر بغلش گذاشته صدمه سختی خورده است عرایض و مطالبی
 که داشت انجام داده بعد زریماخان مرخص شد که بطهران مراجعت کند و از آنجا
 بوسه محل اقامت خود خواهد رفت

روز دوشنبه بیست و هشتم

امروز باید از قم بطریقون برویم که در چهل و دو پال قبل از این هم که از قم بیرون
آمدیم و مسیروزا تقی خان امیر نظام هم که صدر اعظم دولت بود در رکاب ما
بود همین طایقون آمده بودیم صبح برخاسته بیرون آمدیم جناب امین السلطان
دم کالکه استاده بود جمعیت زیادی هم از بهر تبیل عصب سر او بودند این
الملک بود که دوشب بعد از ما بطهران مراجعت میکند شفا باشی هم با امین الملک
بطهران میسرود تا لار شکر فرمانفرما هم که باید کمرمان برود و پاسا
الدوله که از منظره آمده بود و هدیه خان اجودان مخصوص که دیشب وارد شده
همه اینها حاضر بودند نایب التولیه برادر متولی باشی هم که سر عصابی مرصع
با و مرحت شده بود با جمعی دیگر از خدام و معارف قم که مجتمع شده بودند و محمد
میرزای رئیس تگراف قم سپهر حسین شاه میرزا که نیز خلعت پوشیده بود همه ایستاد
بودند مختصر نمائشی با آنها کرده سوار شده راندیم میر شکار هم که تازه آمده است
امروز بخنور رسید محمد حسین میرزای میسر اخو هم در منزل علی آباد با و ملحق
شد خلاصه رانده افتادیم براهی که علیجان سپر ملک اشعرا ساخته است و از چند
پل کوچک گذشتیم در اینجا نهضای زیادی از همین رودخانه قسم سوار کرده

بلوکات میسزند که برهنری ده پانزده سنگ آب داشت و اینجار که آنهار
 زیاد دارد آسپا شاه میگویند اول اینجار منزل قرار داده بودند بعد موافقت
 داشتند از اینجا سلسله کوههای برفی از دست چپ پیدا است که گویا کوههای
 سیلا قات قم از قبیل جاسب و کرچکان است کوه البرز هم تا دامن کوه در بند
 شمیران از دور نمایان بود اما از بس در راست یکتایه بنظمی آمد و برفهای
 کوه هم زرد می نمود قدری که رستم دیدیم صحرا صاف و خوبت فرمودیم کالکه
 از طرف دست راست آه ببرند بعد سوار اسب شدیم رنجهای اینجا زیرش پل است
 دست اسب فرو میبرد و اگر شخص ملقت نباشد اسب بدواند یک دفعه زمین میخورد
 از جا و منحرف شده قدری رستم بخیال اینکه رودخانه نزدیک است و دکانها
 ندیده ما پوس شده بر شستم احمد خان را فرستادیم بروی معلوم کند رودخانه
 کجا است رفت و برگشت عرض کرد رودخانه در همین نزدیکی است رسیدیم
 بروی رودخانه اما در اینجا رودخانه طوری است که تا شخص بجای آب نرسد معلوم
 نمی شود که اینجا رودخانه است بجهت اینکه آب خیلی کودا افتاده که مطلقا پیدا نیست
 اطراف رودخانه سنگهای بریده و کمر است که نمیتوان نزدیک آب رفت مگر
 اینکه آدم پله پیدا کند رستم قدری بالاتر رو به غرب که شاید جایی پیدا کنیم

و سستی داشتند که نزدیک آب افتادند و آن زنند نهار بخوریم و در این بین دوبار قرا
دیدیم نشسته اند تا پرواز کردند یکی را روی هوا زدیم قدری دیگر که آمدیم یک مرغ سفیدی
دیدیم نشسته است پیاده شده رستم مارق مرغ پرواز کرد و دست را ذل انداختیم نخورد با تیر
دویم زدیم افتاد نوعی از مرغ ماهی خوار بود یک ماهی هم از منقارش افتاد پایش پرده
داشت منقار و پایش زرد بود خیلی مرغ غریبی است همانجا که مرغ را زدیم افتاد که آن
زرد و بنهار افتادیم این مرغ سفید را که زرد و بود و ما کردیم رفت آن طرف آب
در این بین دلچسب را دیدیم که اینجا لانه داشت و میخواست این مرغ را از نزدیک لانه اش
دور کند متصل از هوا می آمد و با چنگ خودش اباین مرغ سفید میزد این مرغ هم
با منقارش با دلچسب زرد و خورد و دفاع میکرد و خیلی تماشا داشت مدتی چنگ دلچسب
و مرغ ماهی خوار طول کشید و تماشای آن ما را مشغول داشت بعد نهار خوردیم
میرزا ابوتراب خان هم که از طهران آمده است امروز دیده شد بعد از نهار سوار
کالک شده و به جنوب اندیم بعد دیدیم راه سبز لار و بقیه میرود و کل است کالک
بوتاند براحت برود پیاده شده سوار اسب شدیم روی سینه که رسیدیم دیدیم آن طرف
سرازمیری است که ابد کالک نمیرود یعنی کالک را بر کرد و دانه بسند بجاده
و خودمان با اسب برود خانه زدیم که در بود چون با تلاقیم غیبت اسب بخوبی میکند

از آب گذشته قدری که رستیم دیدیم اردو هم از نزدیکی پیداست بطرف اردو رانده
دیدیم اردو را اطراف و دخانه زده اند و باز باید باب بر نیم جمعی رعیت هم حالا اطراف
آب ایستاده و میگویند که از اطراف است تا کوئی بحرف آن نماند و باب دیدیم اولی
داشت بعد غمش کم شد و سهولت گذشتیم رعایا تعجب کردند که ما چطور باب دیدیم
آنجا که از آب گذشتیم جلوه چادر اعتماد المحرم بود بعد بیک نبرد دیگر هم برخوردیم که اعتماد
المحرم دست مارا گرفت و از نهر گذشتیم سراپرده مارا کنار رودخانه زده اند اما رودخانه
هیچ پیدامنت در این نزدیکی دوده هم پیدا بود یکی را گفتند خدیجه خاتون و دیگری گویا
خلج آباد باشد از قم بطایقون چهار فرسنگ است و قتی که از نهار گاه ما سوار
شدیم جناب امین السلطان و غیره السلطان و مجدالدوله بعضی دیگر که عقب مانده
بودند عقب سر مارا گرفته آمده بودند و چند جا باب زده نزدیک منزل هم که باز باب
زده بودند مجدالدوله جلوتر از همه باب زده یک دفعه پیش در آب فرو رفت نزدیک بود
یکباره غرق شود چند دفعه زیر آب فته و از پشت اسب هم جدا شده بود تا کلاهش
باب فرو رفت آخر زخمی از آب بیرون آمده بود عصری خودش آمد منزل تقصیل رخص
کرد خیلی خدا رحم کرد و کناره این رودخانه سنگهای غریب دارد شکسته و ریخته گاه
منافذ و سوراخها در آنها پیدا میشود مثل مغاره و دالان کرد و خاک هم هیچ نیست زمین

اینک است یا مائیه خلی با صفا است عصر تا نزدیک بغروب کنار رودخانه گردش
میکردیم بعد سوار پردر رفته شام خوردیم بعد از شام جناب امین السلطان را خواست
بقدربکیاعت با او فرمایشات لازم کردیم هوای اینجا بسیار خوش است

امروز پیش از نهار یک خرکوشی در آمد فرمودیم کاش این خرکوشی را میزدند
و نخوتش را میبردند پیشخدمتها سبانه خستند حتماً پنج خدمت خرکوشی را زد و چون
شد که نخوت خرکوشی را برد

روز سه شنبه بیست و هشتم

امروز باید نیز از برویم صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کاسکه شده را ندیم جلگه جونی
بود بونه زیاد داشت شبیه بصرای دوشان تپه بود بقدریک فرسنگی که رفتیم راه افتاد
به تنگه و طسرفین راه دره و ماهور و کوههای سنگی کوچک داشت بقدریک فرسنگی هم
همین طور از توی دره و ماهور عبور کرده بعد جلگه کوچکی پیدا شد دهی در آن جلگه بود که اسمش
قلعه چم و جزو خلجستان و سبز زبده فوج خلج است زیر دست ده که رودخانه قم از آنجا
میکدشت کنار رودخانه طاقی طبیعی از سنگ بود مثل سقف طاق در آنجا پیاده شده
بنهار افتادیم قریب باین طاق سنگی طبیعی چشمه آبی هم از زیر سنگ جاری بود اطراف
چشمه هم گل و سبزه و چمن و خلی با صفا بود بنهار خوردیم جناب امین السلطان هم حاضر بود

غیر سلطان هم از راه رسید حکیم المملکت حاکم عراق هم چون اینجا جزو خاک
از مرکز حکومت خود برای شرفیابی باینجا آمده بود و در بهارگاه بحضور رسید بعد از آنها
سوار شده قدری که آمدیم بدو چشمه علی رسیدیم که مقبره امام زاده هم داشت و دست
راست کنار رودخانه واقع بود جمشیدخان سرقت فوج خلج و سپه سالار دولت بهمنیگان
سرنیک صاحب بستان فوج خلج را در اینجا بحضور آوردند بعد از چشمه علی گذشته سر بالا
را ندیم باز اطراف راه همه جا کوههای سنگی و دره و ماهور است قدری که آمدیم
جلگه نینر پیدا شد بطرف جلگه سرازیر شدیم اطراف جلگه کوههای سنگی رنگا
رنگ داشتند در قلعه نیز اهرم که در عهد شاه مرحوم خراب کرده اند و هنوز معدود
خانوار سکنه هم دارند دیده شد یک فرسنگی هم از جلگه رانده تا رسیدیم بار
سراپرده مارا کنار رودخانه زده بودند چون راه بخار رودخانه سر آشیب بود و کاسه
نیرفت سوار اسب شده فرستیم برپایه قدری استراحت کردیم بعد بر خاسته
عرایض و نوشتجات زیادی بحضور آورده بودند باین خلوت خواندیم و جواب
نوشتیم امشب هوا خیلی خوش بلکه مایل سردی بود که شب سرداری خرد پوشیدیم
این حبیبیگان سرنیک که اسم او را نوشتیم پیر حاجی آقا خان نوه محمد حبیبخان خلج
روز چهارشنبه بیست و هشتم

امروز باید بدو دکت برویم و چهار فرسنگ راه است صبح برخاسته آمدیم بیرون
 که سوار شویم دیدیم از آنجائی که دیروز کالک پائین نمی آمد راه دیگری پیدا کرده کالک
 ما را آورده اند تا دم سه پرده سوار کالک شده یکدو جا بروی خانه زدیم و افتادیم
 بگوچه باغهای قلع نیز از دوسه کوچه باغ گذشته افتادیم بر اسی که دیروز بایجا آمد
 بودیم و دوز زده تا افتادیم بر راه دودکت که از جلگه رو بخوب میرفت این صحه خیلی
 خوب صحرائی است بونه زار است باد خیلی برسم مرد و بقیل میوزد اما چون از عقب سر
 میاید کرد و خاک خیلی اذیت کرد قدری که رستم مزرعه دیده شد که حاجی آباد می گفتند
 بعضی درخت مو و معدودی اشجار دیگر هم داشت مال حسیلی خان سرسنگ فوج خلج است
 قدری پائین تر از حاجی آباد می است در کنار رودخانه امام زاده هم دارد اسمش
 ساره خاتونست و ده هم با اسم همین امام زاده موسوم است و دو خانه قم هم همه حاجی بقا
 کمی از جاده در طرف دست است راه واقع است آن طرف رودخانه بفاصله دویست
 راه قریه دولت آباد معروف است که خالصه دیوان است زراعت زیادی دشت
 ده بزرگ آباد خوبی است یکدو مزرعه خرابه دیگر هم آن طرف دولت آباد بود طرف
 دست چپ کوههای بلند است و قریه را ونج نوی دره طرف دست چپ افتاده که
 اصل تهریه پیدا نمود ولی مکت مکت بعضی اشجار از مزارع را ونج نمایان بود و زراعت هم

که جزو محلات است قریب براونج است مشهد قالی شوران بهم پست زمین کوهی است
سالی یک مرتبه بقانونی که دارند از دو حام عسیری از دماط اطراف در مشهد نموده قریب
ده هزار نفر مرد و زن و دختر جمع میشوند که قالی آنجا را که مال مشهد سلطان علی بن
امام محمد باقر است بشوزند تماشای غریبی دارد خلاصه قدری که آیدیم کالکته باهشت
نه نفر سوار در طرف دست چپ آه دیدیم ایستاده اند معلوم شد ظل السلطان است که چون
محلات خاک حکومت است از اصفهان برای شرفیابی تا اینجا آمده است خود ظل السلطان
آمد طرف دست راست راه پیاده ایستاد همیشه مانند یک رسیدیم اظهار التفات و صحبت
با او کرده مستر فرمودیم سوار شد و با جناب امین السلطان از عقب سر میآمدند
دو فرسنگی که از منزل آیدیم کنار رودخانه مزرعه بود از کالکته پیاده شده سوار شدیم
قدری رفتیم زیرا این مزرعه در کنار رودخانه بهار اقامه دیدیم ظل السلطان و جناب امین السلطان
بجسور آمدند قدری فرمایش فرمودیم و رفتند بعد نهار خوردیم اعتماد السلطنه حاضر بود
و روزنامه فرست میخواند بعد از نهار نوشتجات زیادی متعلق بجناب امین السلطان جمع
شده بود که ملاحظه نموده بودیم همه را با امین خلوت خوانده و جواب دادیم بعد از
فراغت قدری استراحت کرده بعد بر خاستیم چای و عصرانه خوردیم نماز خوانده سوار
شدیم قدری از راه را با ظل السلطان و جناب امین السلطان سواره فرمایش کنان

میفرستیم بعد سوار کالکه شده راندیم باز باد همان طور از عتب سر میآمد و کرد و خاک
زیادی بود تا رسیدیم منزل سه پرده مارا کنار نهی زده بودند زراعت زیاد
در جلو چادر بود کوههای اینجا سنگهای معدنی خوب دارد خواجها رفته بودند بعضی
سنگها از همین کوهی که نزدیک منزل است آورده بودند و چهل دو سال قبل از این
همین منزل دو دهک بشکار آمده بودیم و مسیز اتمی خان همیشه نظام اتا بک
اعظم هم در رکاب ما بود

روز پنجشنبه بیست و هشتم

امروز باید بدلیجان برویم صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالکه شده راندیم صحرای
خوبی بود بوته زیادی داشت قدری که فرستیم طرف راست راه همان رودخانه
قم همه جا همراه است کنار رودخانه بعضی درختها پیدا بود شبیه مزراع سوار است شده
بطرف رودخانه فرستیم که در جای خوبی بنهار میفرستیم کنار رودخانه بعضی دره و ماهورهای
کوچک داشت مثل لب دریا اما آب فرو میرفت درختهای قوت زیادی داشت
قوتهای اینجا قمر است اما شیرین قوت سفید هم دارد ولی هنوز بزرگتر است
شیرینی خوشتر نمی بود همه جا از کنار حاصله های زراعت آمدیم کنار رودخانه لب آب
چمن خوبی بود آفتاب گردان زدند بنهار افتادیم آب رودخانه در اینجا صاف

و خوب است غریز السلطان هم در رکاب ما بود ظل السلطان و جناب امین السلطان هم
 در سرنهارگاه حاضر شدند اسم این مزرعه چشمه خواجه و یکی از مزارع را ونج است
 چشمه خوبی هم گفتند دارد اما ما ندیدیم فخر الملک و معتقد استلطنه هم که از منزل همه جا
 از کنار رودخانه میان این تنگ آمده بودند عرض میکردند گلبک زیادی توی دره بود
 اما راه دره بدو سخت است اگر باز ندخلی خوب او با صفائی است خلاصه بعد از آنها
 بقدر دو ساعتی استراحت کرده برخواستیم چای و عصرانه خورده سوار شدیم از همین کنار
 رودخانه سواره آمدیم ممر سیلی را پیدا کرده از دست چپ آمدیم بالا سوار کالسکه شده
 رانندیم صحرائی صاف خوبی بود کرد و خاک هم نداشت بفاصله دو فرسنگ نراق
 در دهن پیدا بود که باغات زیادی داشت بالای نراق و اطراف این جلگه بشت
 دو فرسنگ کوههای سخت عجیب و غریب دارد که کوهها قدری مسطح اما طرا
 مثل دیوار و مانند کوههای کلات خراسان خیلی سخت است بشت سر این کوهها کوه محرو
 پیدا بود که قله اش برف هم داشت خیلی دور تر از این کوهها باز کوههای برفی زیادی
 پیدا بود که گفتند کوههای مقصر کا شان است که کلاب آنجا معروفست جوشقان بشت
 این کوهها است مشهد قالی شوران هم چنانکه پیش اشاره کردیم بشت همین رشته کوه
 واقع است همچنین قاله که یکی از دهات کاشانت در عقب همین جبال است خلاصه

راندم تا رسیدیم بدلیجان نزدیک منزل چون دیگر کالسکه میرفت پیاده شده سوار
 رفتم سوار پرده مارا کنار شبدرزاری زده بودند ظل السلطان و جناب امین السلطان
 همه جا تا منزل همراه ما بودند تشریف دلیجان ده بزرگی است قریب هشتصد خانوار
 رعیت دارد قلعه بزرگ خوبی هم دارد اما توی خانه ها هیچ سبزه و درخت ندارد شجای
 و باغاتش در اطراف ده است و کت کت هم در کنار نه درخت کاشته اند
 اطراف دلیجان از یک میدانی و دو میدانی الی یک فرسنگی مزارع زیاد دارد
 که همه متعلق بدلیجان است هوای دلیجان بقدری خوش و مایل برودت بود که شب
 خروپوشیدیم چنین هوای خوبی جز در جوستان طالقان هیچ جای دیگر ندیده بودیم

زرد آلودی اینجا هنوز رسیده و سبزه است

روز جمعه سلخ شد شوال المکرم

امروز باید بجلالت برویم صبح برخاستیم ظل السلطان و جناب امین السلطان هم
 حاضر و در رکاب بودند سوار کالسکه شده راندم عزیز السلطان هم همراه ما بود راه کالسکه
 که ساخته اند خیلی دوار شده است تقریباً چهار فرسنگ و نیم بلکه پنجر سنگ تا محل
 راه است اگر از راه میان برویم قشیم خیلی نزدیک تر بلکه میتوان گفت نصف بود از
 پشت قلعه دلیجان عبور کرده و وزیریم تا افتادیم براه صحرا صحرای بوته زار خوبی است

راه رو به غرب میرود و فتم تا رسیدیم بمرزعه صالح آباد که کمی از مزارع دلیجان است
 قریب دو سکنه آب دارد که تمام را زراعت میکنند اما بنا و سکنی ندارد و از صالح
 آباد که گذشتیم راه رو به شمال شد قدری فاصله از راه رو به غرب برگشتیم تا رسیدیم
 بجا هوری که از شمال جنوب متد بود و یک کوه خاکی مختصری داشت از کوه گذشتیم
 این کوه در حد و خاک دلیجان را از صحرائی نیمه درمفضل میگرداند صحرائی ایچناها
 سکنه (کوارس) و قمر سفید زیاد دارد و در کوههای ایچناها سنگهای فلزی و غیره
 از همه نوع یافت میشود اگر شخص درست کردش کند سنگهای معدنی خوب دست میآورد
 هیچ جاشل ایچنا کوههای پر معدن و سنگهای خوب نمید و ایم خلاصه را ندیم باز همه جا
 صحرا و جلگه بود آب گرم معروف محلات هم در دست راست است که از میان
 تپه و ما هورها در کوه نرم خاکی پیدا بود این آب گرم غریبی است مثل بعضی آب گرمهای
 دیگر نیست که سکنه میشود با این آب زراعت میکنند سبزه زراعتش هم از دور پیدا
 بود از جاده تا آب گرم دو فرسخ مسافت است قدری که فتم بعد از ده روز میروم
 برودنهار خانه گذر رفت در مرزعه کنار نه آبی آفتاب گردان زد و بنهار افتادیم
 فخر الملک عرض میکرد این مرزعه بجهت آباد است و بالا خانه دارد مال میرزا فخرالملک
 کاشی است ده ست کنده هم در دهانه کوهی از دور پیدا بود بعد از بنهار آمدیم از

بنمور که شتیم و بزرگی است سابقا خالصه بود حالا بملکیت تعلق بوی (از بنا سلطنت)
 گرفته است قلعه خیلی محکم دارد که معروف بقلعه جمشیدی است از بنور هم گذشته
 راه زیادی را ندیم منزل دور بود خوب شد که از دودکها یکسیر محلات نیادیم و آقا
 بکترین و اسل اردو سخت میگذشت درین راه پستی رسیدیم که از بناهای قافا
 خان محلاتی است که بر روی همین رودخانه قم ساخته است و رودخانه قم همه جاناتا اینجا
 همراه ما است پس سکی است نه چشمه دارد و از پل که گذشتیم دوباره سوار کالکه
 شده راه زیادی را ندیم تا از پشته کوچکی عبور کرده صوبه محلات پیدا شد کالکه
 دیگر میرفت سوار اسب شده را ندیم کوچه باغ زیاده دارد شبیه تخریش و شمیرانات
 طدان است سواره فتنه و خدام و علما و تطل السلطان هم پیاده در رکاب میآید
 اول رسیدیم بقلعه پائین محلات خانهای زیاده دارد یک کت کتیه و دکانین و
 غیره هم دارد و در فاصله ما بین باز کوچه باغ است قلعه معتبری آقا خان مرحوم
 در اینجا ساخته که عمارت زیادی توی قلعه است عمارتهایش حالا خراب شده اما
 قلعه اش خوب و محکم است مختصر تعمیری لازم دارد نمیدانیم از خوبی خاک اینجا است
 که این همه مدت قلعه سالم و خوب باقی مانده است از هر طرف هم آب جاری است
 قنات خیلی خوبی موسوم بقات مرغ در سه راه بود که آب زیادی داشت قناتهای

معه و معتبر دار و جمعیت زیادی از زعماء و دخترهای باهاتماشا آمده بودند
از ده پائین گذشته سیدیم بدو بالا اینجا هم همانطور خانه و کتبه و گه و کوچه باغ
پیوسته بهم است فیم تا رسیدیم بهر پرده سر پرده بیرونی مارا در بالای ده
سرخش زده اند از در اندرون پیاده شدیم منزل اندرونی درختهای نارون و
چنارهای بزرگ زیاد در خیلی باصفا است از اندرون بهر پرده بیرونی آمدیم
چشمه بقدرده پانزده سنگ آب در سی و پنجال قبل از این محلات آمده و سر
همین چشمه چادر زده بودیم خیلی شکر خدا را بجا آوردیم که بعد از این همه مدت
باز بسلامتی اینجا آمده چادر زدیم عصر شد بودیم چکه آوردند پیاده با چکه رفتیم
بکله کوه قدری قسریج کردیم این چشمه را از طرف شمال و مشرق و مغرب کوه احاطه
کرده است و باین واسطه قدری هوایش صحت است اما سالم و معتدل است از کله
کوه تماشای اردو و آبادی محلات اگر دیدیم خیلی با صفا بود غروب بهر پرده
مراجعت کردیم بعضی از اشخاصی که سی و پنجال قبل از این از خدام حرم و علمه

خلوت همراه ما بوده حالاً هم همراه هستند

روز شنبه غره ذی القعدة الحرام

امروز در محلات اوراق کردیم و تا عصر در منزل و سر پرده بودیم حکیم الملک

و شیخ الاطباء و فخر الاطباء و حاجی امین السلطنه و فخر الملک و سایر شیخها
و نایب ناظر و حسنین و اعتماد الحضره و غیره حاضر بودند و از دیروز دست
بغروب مانده تا بحال گاهی باد شدید میآید

روز یکشنبه دویتم

امروز هم در محلات اقامت کردیم باز باد شدت وزیدن گرفت بادگاه کبیر
غریبی است اگر کوه اطراف سرپرده را احاطه نداشت همه چادرها را بازمیکند
و میرد پیش از نهار صاحبضمان اردو را ابریل ساعد الدوله و شجاع السلطنه
سردار و سارمی و غیره بحضور خواسته بودیم و توسط جناب امین السلطان
شرفیاب شدند بعضی فرمایشات بانها فرمودیم و رفتند بعد نوشتجات و عریض
زیادی بحضور آورده بودند با امین خلوت نشسته خواندیم و جواب فرمودیم بعد
نهار خوردیم اعتماد السلطنه حاضر بود و روزنامه اروپا خواند بعد از نهار ظل السلطان
و جناب امین السلطان بحضور آمدند قدری صحبت و فرمایش کردیم و پنج راس
اسب ظل السلطان پیش آورده بودند برای تماشای اسبها از سرپرده بیرون
آیدیم اسبها را یک یک گذرانند علی رضا خان سپه بمعل خان و امین ظل السلطان
دیدیم پشت سر اسبی ایستاده است مالتفت شدیم که الان اسب باو لکد خواهد زد

فرمودیم از عتباسب دشو کو با ملقت نشد که در این بین اسب شش امضادی
صورت او کرده کلدی انداخت بدان او خورد و دندانهای جلوش شکست باز بخیر
گذشت که پیش از این آسیبی باور نسید و حالش بخیر است خلاصه ثانیاً ظل السلطان
و جناب امین السلطان را بجا درخواستی قدری فرمایش کردیم و رفتند امروز
تمام روز را با دخیلی اذیت کرد

روز دوشنبه سیم

صبح برخاسته از در اندرون سوار شدیم و در مشرق اندیم که برویم بست گذر
پتّه مخروطی نزدیک سراپرده ها بود فرستیم بالای آن دیدیم از سمت مغرب کوههای
برف دار غریبی پیدا است که از طرف مشرق مغرب امتداد است بعضی قله ها بچویند
و پوشیده از برف بود مثل تخم مرغ که کوه اسب زود و دوز را بر کربان سفیدی نهد
بودیم این کوهها جبال عراق و کلیایکان است پیاده شد و قدری دورین باطرا
انداخته تماشا کردیم بعد سوار شدیم بست گذر رود و کوشه را اندیم امروز
هوا آرام و ساکن و سالم است و بچ باد میوزد هوا بهتر از این نمیشود همه جا از دانه
کوه میرفتیم فخر المملکت و عباقلخان و سینخان در رکاب بودند مسیّر از محمد خان
از عتباسب قدری که فرستیم راهی از طرف دست چپ میشد که بطرف خرمه و آگرم

میرفت از این راه و نرغده افتادیم بجاده مزرعه سُت کُند رِنگهای خوب در این
 کوهها یافت میشود بالوان مختلف خیلی خوب رِنگهایی است آیدیم تا رسیدیم بمزرعه
 سُت کُند خیلی خوب مزرعه است چمن زیاده دارد و بستر سی چمنه سبز آمد
 اما چمنه های محضه که جلوی آنها اطمینان به اطراف آن اشجار بید کاشته اند
 خیلی جای با صفائی است بمنگه خواستیم بنهار بقیتم قال و معالی از عتب بر حاش
 که متصل بایانده میگویند نگاه کرده دیدیم مجد الدوله از اسب زین خورده و اسب هم
 افتاده است بهر طور بود او را از زیر تنه اسب بیرون آوردند دست و پایش کمی
 زخم شده بود اما خدا رحم کرد که بیش از این صدمه نخورد خلاصه کنار چمنه بنهار
 افتادیم تا نظم خلوت و آدیب الملک و احتساب الملک و نایب ناظر و اعتماد بحضرة
 و غیره حاضر بودند چاری پائین تر از اینجا زد و رسید بود بناظم خلوت فرمودیم برو
 ببینند چطور جانی است رفت و آمد عرض کرد چهار خیلی بزرگی است و اطرافش
 جای خیلی با صفائی است بعد از بنهار رفتیم بهت چار دیدیم بی چاری بوده است
 از دو سه سال قبل از این که اصل چار معدوم شده اما جوانها از اطراف رفته
 آن زده و بالا رفته است که هر کدام چهار صد پانصد سال دارند بقدر هفتشت
 جوانه داشت که سایه بزرگی انداخته بودند خیلی جای با صفائی بود چشم انداز خوبی

داشت قریه نیمور و زراق و دیجان که منسل قبل از محلات بود همه پیدا بود قدری
دورین انداخته و سر نمودیم آفتاب گردان را آوردند زیر این چنار زدند آب
خوبی هم از چشمه بالا بپائین جاری کردند قدری در آنجا استراحت کردیم این مزرعه
باغات هم دارد که اشجار بهر روز و بالو و بادام زیاد داشت فرستادیم از بادامش
آوردند بسیار خوب بادامی بود امروز علی آقا و غلامحسین خان جنرال و میرزا تقیخان
و معتمد السلطنه و سینخان باشی رفته اند بآب کرم خلاصه چای و عصا نه خورده نماند
خوانده سوار شدیم و از همان راهی که صبح آمده بودیم سواره بطرف منزل روانیم
نزدیک غروب بود که منزل رسیدیم امشب هوا خیلی گرم بود شام خورده بعد
از شام جناب امین السلطان را خواستیم بحضور آمد بعضی فرمایشات کردیم و رفت
امروز سه ایدار مازیر فرشین چادر و یوانخانه یک مار کشته بودند یک مار هم
در اندرون کشته بودند میان این گنجینه های اطراف چشمه تا مار زیاد است الحمد لله

که کبکی از تپتی زیاده است

روز سه شنبه چهارم

امروز در منزل مانده سوار نشدیم هوا خیلی گرم است بعد از نهار علمای محلات
جناب امین السلطان و جلال الدوله بحضور آوردند جنابان مسیزا فخر الدین محمد

و شیخ ابوتراب شیخ الاسلام برادر میرزا ابوالحسن که در نزد کسب خان نایب حاضر است
و میرزا ابوالقاسم پیشمار و فخرالدین اکبرین بودند میرزا محمد خان نایب الحکومه بهم با آنها
شرفیاب شد بعد از آنکه آنها رفتند عزیز السلطان آمد و عرض کرد که آتلی ترکمان
بشکار رفته و شکار زده است فرمودیم بحضور آورده معلوم شد که آتلی با یک نفر
از نوکرهای عزیز السلطان صبح بطرف مغرب بشکار رفته و حالا برگشته یک تکه
بزرگ ده ساله و یک میش و یک بز همیشه کوچک شکار کرده بود چنین تکه باین سینه
و پاچه وقت تاجال دیده بودیم از آتلی که نابله بشکارگاه های اینجا است در
یک روز چند شکار غریب بدست تو مان با و انعام دادیم بعد ظل السلطان و خواجه
این السلطان بحضور آمده نشسته بعضی فرمایشات با آنها فرمودیم و رفتند

یکروز در این ایام توقف محلات عصر بالای کوه مشرف بچشمه گردش میکردیم بعضی
خواجه ما هم بودند معتمد خان خواجه در نوی دره یک سگه نقره بزرگی پیدا کرده
بحضور آورد دادیم با عثماد اسپلطنه خواند سگه انوشیروان بود خیلی تعجب است

روز چهارشنبه پنجم

امروز باید از محلات بازه برویم صبح برخاستیم از دم پسر پرده چون اه کاسکه
مینت باید سواره رفت تا مسافتی پائین تر که کاسکه مارا آنجا نگاه داشته اند و

از آنجا بکالکه نشست از در سلام آمدیم بیدون سوار شدیم اما از آن راهی
 که از توی ده میرفت رفته افتادیم برای که بسمت غار آزادخانی میرود و مسافت
 زیادی از میان کوه و تپه با عبور کردیم کالکه مارا هم قریب یک فرسنگ پائین تر بود
 نگاهداشته بودند حال آنکه ممکن بود بیاورند زیر همان تپه های نزدیک سرپرده نگا
 دارند خلاصه بکالکه رسید و سوار شدیم و رو بجنوب غربی رانده از دره گذشتیم
 که مزرعه در آنجا بود و موسوم بکنج آب از این مزرعه هم که گذشتیم طرف دست چپ
 کوههای اسب و خوب داشت که عرض کردند شکار زیاد دارد و اسبها
 شکارگاه ظل السلطان است و خانه قم هم از این نزدیکی میگذرد و مندرج محکمی در اینجا
 بروخانه بسته اند که معروف بنور است اما ما بتماشای ندره شتم اعتماد است پلطنه
 و شاهزاده منوچهر نیز از رفته عکس ندره انداخته بجنور آوردند و در شتم تاریدیم بحین آباد
 از اینجا راه رو بجنوب شد و بادی در کمال شدت بنامی وزیدن گذاشت بطوریکه از
 کرد و خاک چشمها جانی را نمیدید هیچ چمن بادو کرد و خاکی ندیده بودیم در این هوا
 منتقل میرانیم و راه گاهی تپه ها بود و گاه بکلیه میافتادیم باز همه جا طرف
 دست است رشته کوههای شکارگاه که اسب و استامداد داشت و شتم
 نادره رسیدیم اعتماد انحضرة را فرستادیم در آنجا آفتاب گردان زده و نهان

حاضر کردیم توی آفتاب کردان آتاپوری باد میآمد که معتمد سلطنت و سایر پشیمان
آفتاب کردان را نگاه داشته بودند معتمد اباد آفتاب کردان را انداخت بهر طور
بود نهار خوردیم غیر سلطان هم حاضر بود و مدتی خان اجدان مخصوص هم که از جای
آمده بود در اینجا بحضور رسید خیلی تعریف از جاسب میکرد آتاپو اسطه باد نتوانستیم
درست سوالات بکنیم و عرایض او را بشنویم فتح الله شکارچی را دیدیم که میشی درین
کوههای دست چیده بود و عرض میکرد که کور خرمیم در اینجا ما دیدیم خلاصه بعد از
نهار سوار کالکله شده را ندیم قدری که رفتیم دیدیم با این باد و گرد و خاک نمیتوان
بگیریم منزل رفت سوار اسب شده و یک دوی را از طرف دست چپ به نظر گرفته را ندیم
تا رسیدیم اینجا اسم این ده زبیرقان است یکی از سلطانهای فوج کمره هم
در اینجا منزل دارد که صاحب ملک و رعیت است فوج کمره هم حالا مور استرآباد
هستند اینجا ما دیگر جزو خاک کمره است زن و مرد زیادی از اهل ده ایستاده بودند
رعیتهای اینجا خیلی معتبر زنهای همه چادر و چیت قرمز و چادرهای سیاه داشتند
خانهایشان بوضع غربی است هم خانه دارند و هم باغ و قلعه معتبری هم دارند خیلی
محکم آمدیم بکنار نهر آبی که از قنات جاری بودند و دیدیم آفتاب کردان زدند و
طنا بهایش را بد رخت های بیدستند باز باد خیلی شدت داشت اما چون اطراف

آفتاب کردان زراعت و حاصل بود کرد و خاک نبود قنات اینجا هم خیلی پر آب است
 جای خوب با صفائی بود قدری استراحت کرده چای و عصیان خورده سوار
 کالک شده و نیم منزل از زربقان تا آره که منزل است کفرنگ کمتر بود رسیدیم
 بازه و بسیار معتبر است و طایفه و رعیت زیادی از مردوزن سر راه ایستاده بودند
 سراپرده دارد و رازیر دست زده بودند با هم قسم قمری کم شده بود در دست
 راست او باز دوده دیدیم که یکی را مین و دیگری را شهر سندان می گفتند این جلگه کمره
 خیلی جلگه آباد با صفای خوبی است و در سراپرده شدیم سراپرده و راکنار قناتی زده
 بودند که پنج سنگ آب داشت و جای خیلی با صفائی بود هوای امشب خیلی سرد بود
 بطوریکه توی آلاچین هم سرد بود

روز پنجم ششم

امروز باید بچوکان برویم و سه فرنگ و نیم راه است صبح برخاسته آمدیم بیرون
 ظل السلطان و جناب امین السلطان دم در ایستاده بودند تا عدا الدوله سردار
 قشون عراق هم حاجی احمد خان یا احمدی چالاچولانی را که مرد معتبر است بخوار آورده
 بود که باید یکصد نفر سوار ابوابی خودشان را از اینجا با دستر باد ببرد این ایل و
 طایفه خیلی معتبر و متمولند و سوارهای خیلی خوبی دارند مخلص شده رفت که سوارشان را

حرکت داده با ستر بادیر و ما هم سوار کالکله شده راندیم قدری که رستم آدم
 ظل السلطان آمد و عرض کرد این راه کالکله نیست برای بلدیت جلوات
 از راه دیگری که رو شمال میرفت برگشته اندیم قدری که رستم قریه قلعه بفاصله
 پانصد فرساز دست چپ اه دیده شد از اینجا گذشته از دم ده خوراوند و بعد از
 ده خوکان عبور کردیم بالاتر از خوکان پلوی شبدرزاری بنهار افتادیم ظل
 السلطان و جناب امین السلطان در نهارگاه حاضر بودند نهار خورده بعد از
 نهار قدری استراحت کردیم و تا عصر همین جا بودیم چای و عصرانه خود را ^عدوستان
 بغروب نمانده سوار کالکله شده راندیم از اینجا متحمل مسافت چندانی نبود اول
 بده بلاورجان رسیدیم کالکله از توی کوچه های این ده چون پیچ و خم داشت
 بر سخت عبور کرد از اینجا گذشته بده رباط رسیدیم و بعد بچوکان که منزل است
 این سه ده رویف هم و نزدیک بیکدیگر واقعند که هر سه تریول محمد دوی سبزی
 پسر خاقان منصور فتحعلی شاه است خیلی دانات خوب با صفائی است اما سر پرده دار
 خیلی بالاتر از چوکان توی دره زده بودند مارهای قرمز بزرگ و جانورهای مختلف
 در اینجا داشت اما الحمد لله بکسی از تپه نرسا بقدریک سنگ آب زده چهار که میفر
 بالاتر از اینجا است جوی کنده بسرا پرده آورده بودند که آبی از سر پرده میگذشت

آب چار بود مجد الدوله و کسب خان نایبناظر هم امروز بیالای کوهستانی که مشرف
 بچارو سمت لته در شکارگاه معروف است بشکار رفته بودند اما لته در خیلی دورتر
 از چارو است عصر که برگشته بودند میگفتند شکاری نمیده وانه همین چهارگشته
 باز دو آمده بودند و عرض میکردند این آب از چشمه ایست که از زیر درخت چنار پیر
 میآید و بطرف اردو جاری میشود امشب هوا از سردی مثل رنستان بود بطوری
 که خرپوشیدیم مهاب خوبی بهم بود

حاکم محلات مجید خان پسر مظفر الملک است که نوکر ظل السلطان است پسر جوانی است
 در محلات که بودیم حسین خان پیشخدمت پسر ابراهیم خان صدیق خلوت ابا کلمه غکا
 و عارف خان مستخرج ترکی عثمانی که همراه اعتماد السلطنه است بخرید فرستادیم که
 بروند عکس ستونهای قدیمه در آنجا است بیدارند و عکس ده دباغات آنجا را
 سینه بردارند

محمد حسن خان حاکم کاشان هم با دو پیشکش از محلات فرستاده و بکاشان مرصع
 کردند

حالا مصل کل زرد و ابته ای گل سرخ اینجا است و خیلی بهم زیاده است

روز جمعه هفتم

امروز

امروز حکیم الممالک عرض کرد که از چوکان باید با آنجدان برویم میت ای از چار
 با آنجدان میسرود که خیلی نزدیک است که اگر می‌رستیم چهار نهار می‌خوریم و قدر
 استراحت کرده بعد یک بله سوار می‌آید و عصر منزل می‌رسیدیم مستمرا از چار
 با آنجدان دو ساعت راه است که راه هم راه کالک است که کالکچی بار آورده
 به ستورالعلل او راه ساخته اند که قریب هفت فرسنگ است چون با میخواستیم
 با کالک برویم این بود که از این راه دور رستیم خلاصه آمدیم بیرون قلعه السلطان
 آمد بخجور و مرتضی شد که با صفهان مراجعت کند و امشب هم می‌روند و تخمین دارا حکومت کرده
 که از آنجا با صفهان بروند و بعد سوار کالک شده راندیم قدری که رستیم دست چپ
 بفاصله کمی شده بود ما بهورزان و زنجیرک و نصیر آباد از آنجا که رستیم آنجدان
 در شمال اینجا واقع است اما دیدیم کالکچی بار و بخجور می‌روند و فرمودیم کجا
 می‌روید عرض کردند از راه کالک از پائین می‌روند و ما از کالک پیاده شده سوار
 اسب شدیم و فرمودیم کالک را ببرد قوی راه، سوار بجایو ما بهورزان و سوار می‌شویم
 و سواره راندیم رو به شمال قدری از راه جلگه بود و بعد پشته ما بهور شد هوای اینجا
 خیلی سرد و یساق است بقول فرنگیها (پلاتو) است یعنی صحرای مرتفع و تنگ
 و گل‌های اول بهاری که در جامای دیگر حالا خشک و تمام شده اینجا احوال وقت

و فوراً است آهوی زیادی هم دارد و بز و آهوی هم اهل اردو خیلی گرفته اند آیدیم
 تا رسیدیم حشمه کوچک ابی فسر مودیم همانجا آفتاب کردان زدند بهار افتادیم
 اعتماد السلطنه و شیخ متها هم از بیل فخر الملک و معتضد السلطنه و ادیب الملک و
 غیره و غیره همه حاضر شدند بهار خوردیم بعد از بهار اسب آوردند که سوار شویم یک
 کالکله چی حاضر شد عرض کرد کالکله ما را آورده است و عرض کرد قدری
 که رو به غرب فقه میافتمم براه و میسر ویم با نجدان ما هم سوار کالکله شده رانیم
 رو به جنوب و مغرب آه و دورد درازی بود همه در ره و ما بهور اما بنزد حشمه و پرل
 در طرف دست چپ از دور توی دره و دلت بیان علیا و پندرجان و آشیان پیدا
 بودند که باغات یادی هم داشتند در این بین که میرفتیم یک فقه دیدیم یک آهوی
 از نزدیک کالکله برخاست و فرار کرد قدری که رفت ایستاد چون خواب
 بوده و از خواب برخاسته بود کج بود و میدانست بکجا برود اگر تفنگ دشمن
 بود از همان توی کالکله میزدیم اما نامی نداشتیم از محمد خان تفنگ از توی جلد در آورد
 آهوی فقه بود قدری هم پیاده عیش رفتیم و نشستیم تفنگ بیداریم باز برگشته بکالکله
 نشسته رانیم راه کم کم بد شد گاهی رو به شمال میرفتیم گاهی رو به جنوب و گاهی بطرف
 مغرب دره و ما بهور هم میاد بود و بعضی جاها راه را هم ساخته بودند و بیعی بود

از کجائی بهم که بغله پرت کاه وزیر دستش هم نه آب بود که خطر پرت شدن کالسکه داشت کالسکه مارا بسرعت گذرانند بحد آنکه بخاطر گذشت چون دیدیم راه کالسکه خوب نیست سوارا سب شده رانیم قدری که رفتیم آبادی پیدا شد نزدیک آنجا رفته دیدیم مزرعه است چند درخت تبریزی و بید و دونه قطعه باغ موستان دارد فرمودیم آنجا آفتاب گردان زدند که پیاده شده قدری استراحت کنیم و فرستادیم یک نفر عیت پیر مردی را پیدا کرده آوردند تحقیق منزل را از او نموده و اسم آن مزرعه را پرسیدیم عرض کرد اسم اینجا کاریز و مال حاجی آقا محسن مجتهد عراقی است فرمودیم تا آنجدهان چه قدر راه است عرض کرد از اینجا تا رودبارین راهی نیست و از آنجا هم تا آنجدهان یک فرسنگ است خلاصه پیاده شده غلیانی کشیدیم و چون منزل نزدیک بود دیگر استراحتی نکرد و سوار شده رانیم بحد نیم فرسنگی که آمدیم برو دبارین رسیدیم که باغی بهم داشت از کاریز اول خاک عراقی است قدری که رفتیم دیدیم راه کالسکه خیلی دور میشود و باید دو روز درو بدماغه برگشت که از آنجا رو با آنجدهان میسر و فرمودیم چه لازم است آنقدر راه دور کنیم و بکالسکه چی گفتیم از میان برستیم بطرف آنده ماغه برو و سوار کالسکه شده رانیم صحرا می صاف بوته زار خوبی بود بیش از یک دره کوچک در راه بود

که از آن دره هم کاسکه را بخوبی گذرانند باز همه جا صحرائی بسیار بود و گیت مسافتی
که رستم آبادی از دور پیدا شد آدمی بآن آبادی فرستاد و رفت و آمد عرض کرد
مزرعه معتبر است و سنگ آب دارد و مال حاجی آقا محسن محمد عراقی است از طرف دست
راست هم کاروانسرای شاه عباسی پیدا بود و بالاتر از کاروانسرا هم باز آبادی
بزرگ معتبری بود و خلاصه رستم تا رسیدیم به باغ در حقیقت این تدبیر مایه سنگت و نیم
راه مارانزدیک کرد و از ایندماغه که گذشتیم راه برگشت رو شمال و از آنجا
تا آنجدهان باز یکفرسنگت و نیم راه است جالاسیاعت هم بیشتر بغروب مانده یکسرازم
تا یکساعت و نیم بغروب مانده وارد آنجدهان شدیم حکیم الممالک حاکم عراق بمحور رسید
جناب این السلطان هم که امروز قدری کسالت داشته و با کاسکه از همین راه
دور آمده بودند برگشته و خوابیده است ما هم امروز ازین راه خیلی خسته شدیم سرپرده
مارا در سفر قاتی زده اند که آب جاری خوبی دارد و تریه آنجدهان در میان دره
واقع شده که تقریباً هشتاد ذرع عرض دارد و طرفین آن کو بهای سختی که آب
نیرود میگویند شکار هم دارد و تله در شکارگاه معروف هم پشت همین کو بهای شمالی
آبادی آنجدهان در دهنه کو بهست شمالی واقع است و مثل محلات چشمه آب عظیمی
دارد که تمام محصولات و باغات اینجا را مشروب میازد اما آبادیش کو چهلزار محلات است

و تقریباً



و تقریباً دوست و پنجاه خانوار رعیت دارد

مکرانی از طران رسید که شاهراده سام میرزای شمس الشعرا که تقریباً هفتاد و

پنج سال عمر داشت فوت شده است

روز شنبه هشتم

امروز بواسطه خستگی دیروز سوار نشده در منزل ماندیم نهار خورده بعد از نهار قدری

استراحت کرده بر خاستیم چای و عصرانه خودیم جناب امین السلطان بنو زکات

دارد و امروز دو اخورده است حکیم الممالک بعضی سادات و علماء و پیران صاحب فن

اهل انجمن را بحضور آورد حاجی خلیل نامی سینه با آنها بود که مردی مسن و شکارچی است

یک سینه پیری هم بود که عرض میکرد در حلت آقا محمد شاه را بجا طرد دارد بایستی اقلان

صد و ده سال داشته باشد اما سینه خوبی داشت و عرض میکرد میخواهم برای پسر

عروسی کنم انعامی برای پسرش دادیم دو ساعت بغروب مانده سوار شده فرستیم تا شاک

ده انجمن و اطراف آن جلال الدوله و مجد الدوله و سایر پیشه منتهایم در رکاب

بودند حاصل زراعتهای اینجا هنوز سبزه است هوای اینجا شبیه هوای لواسان

بزرگ که از یلاقات طران است میباشد بالای ده راهی است که میرود ببله در آنجا خیلی

سخت است بمقصد سلطه فرمودیم از این راه برو تا بالای کوه ببیند چطور راهی است

و خبر بیاورد و رفت و ما از طرف صحرا را ندیم جلال الدوله خیلی خوب گفت میانه اردو
یک لشکر نشسته بود اسب انداخت و در سرتاخت زد ما همه جا آمدیم از پشت دره
و از دامن که مشرف به بود بالا رفتیم تا شای دورا کردیم و خوب بادی است
دو محله دارد محله بالا و محله پایین یک چشمه آبی از میان آید و محله بیرون میاید که
باغات و محصول اینجا را تمام مشروب میاز در قسم سر چشمه آب خیلی خوب صاف
گوارانی بقدر چهار سنگ از چشمه بیرون میاید برخلاف آب محلات که چندان گوارا
نمود مسجدی هم نزدیک این چشمه است ایوانی در جلو دارد که زن و دختر زیادی
برای تماشای آنجا نشسته بودند در اطراف از دحامی از مرد و زن بود نزدیک چشمه
خانه بود که در آنجا قالی بانی میگردند پیاده شده و قسمی تومی خانه دیدیم در اطراف
نارنگی کارگاهی بدیوار کتیبه داده و چند نفر دختر نشسته قالی میبافند حکیم المملکت
عرض میکرد که آنجا قالی بانی زیاد دارد و بعد از تماشای سوار شده از دور
ده که شستم و یکسر رفتیم تا نزدیک چادر جناب امین السلطان سواره ایستادیم
جناب امین السلطان را خواسته قدری با او فرمایش کردیم و بعد پیاده شده
رفتیم بهر پرده شب بعد از شام حکیم المملکت آتش بازی هم حاضر کرده بود آتش
زدند تماشا کردیم موزیک هم مینزدند بعد از اتمام رفتیم بهر پرده خوابیدیم

این کس
ز غیبت میگوید
کردم بختی دارم



روز یکشنبه نهم

صبح سوار شدیم و آراب شکارچی ظل السلطان هم همراه بود و بجنب شرقی رفتیم
بدون اینکه بلدی داشته باشیم خودمان رفتیم دره کم کم تنگ شد و از گردنه بالا رفتیم
پیشخدمتها هم در رکاب بودند مجد الدوله و جلال الملک هم امروز از راه میان کوه که
خیلی بد راهی است بطرف تنگه در شکار رفته اند خلاصه هر چه میرفتیم کوههای اینجا
سبز و خرم شد اما آب داشت یک کوره راهی را گرفته رفتیم تا رسیدیم بدره
که رو بمشرق میرفت و خیلی این دره شبیه بود بدره و شاد غول جابر و اما این دره
قدری وسیع و طولانی تر بود و مجرای سیل را گرفته رفتیم بعد نیم فرسنگ هم که از این دره
طی راه شد از سخنان گذشته رسیدیم بکوههای زمان و از طرف دست راست رفتیم
بالا مجد الدوله و سرامان و ابراهیم در کوه دست چپ دیدیم بالای سینه کوه
نشسته اند ما هم روی همین تپه دست راست بنهار افتادیم ابتدا نمیدانستیم که اینجا خواج
رسید فتح الله خان هم بالاتر از ما پیاده شده قدری آنجا مارا نگاه کرد و شکاری
ندید بعد آمد و رفت بکوه طرف مقابل که آنجا مارا سر بکشد میر شکار بعد از فتح الله
خان آمده بجای او نشست و دورین انداخته یکدسته شکار دید که آن طرف مقابل رو
بروی ما میچند شکار ما هم مارا دیده چند ارگردند بعد از بنهار سوار شده رفتیم

رو بشرق کوههای سمت شرقی هم سخنان دارد و هم اسب و است که هر کجا اسب
 بخوابد میسرود کوههای بزرگ و کوچک و دامنه های وسیع دارد لکن در هم یک
 مزرعه است که در میان همین کوهها واقع است که همه این کوهها با هم لخته در نامیده
 میشود قدری کم آبت اگر آب داشت عجب جای با صفائی بود درستم تا سر تیغ میر شکار
 دوبرین انداخته و باره شکار مارا پیدا کرد و با هم نشان داد دیدیم یک میش
 توی کوه خوابیده است بعد میرزا محمد خان هم دوبرین انداخته عرض کرد یک میش
 زیاد تراست میشهای اینجا اغلب سیاه رنگ است در این بین که در خیال این بودیم
 که از کجا ببارق رفت بر نیم شکار ما تلفت شده که بختند دیدیم زیاد هستند اما میش
 و بره اند که بقدری چل تا بظر آمدند دیدیم دیگر دست ما بآنها نمیرسد سوار شد باژ و بشرق
 رانیم کوههای پر گل و سبزه است گل میمون نر و (کما) و (والک) زیادی دارد که
 حالا کل کرده است از بهار که سوار شدیم اعتماد بخضره را فرمودیم چای و عصر
 بر دزیر درختهای بیدی که طرف دست چپ توی دره بود و این دره منتهی میشد
 بهمان راه میان کوه که میسر و پیا لاسرا بخندان میخواستیم این راه را هم پیچیدیم چطور است
 چون راهی که صبح آمده بودیم دور بود و نخواستیم از آن راه مراجعت کنیم خلاصه
 آمدیم تا رسیدیم بقله کوهی که از همه بلند تر بود که دیگر بلندی بآنها رسیده و از آن طرف

سرایش شد آن طرف کوه همه دره های کوچک بود و بسط میابد که چشمهای کوچک
 دارد کوه خند زیادی هم میخیزد از این قله قصبه محلات و آن جلگه که آنروز به آرزو میرسد
 در آنجا نهار خوردیم و همان نهارگاه مآتمام پیدا بود قدری که از قله رو بپایین رفتیم
 بوسعت گاهی رسیدیم که گل زیادی داشت از قبیل گل و غنی زرد لار و گل های لاله
 که در دو شان تپه هم میروید یک قطعه برف بزرگی هم بود و جو د برف عسینیت
 شمرده آبی با برف خوردیم و از خشکی در آمدیم آنوقت یکد زکاه که میرفت و منتهی بهمان
 بید ما که عصرانه در آنجا حاضر کرده بودند میشد و دره وسیع خوبی بود گرفته سر ازیر
 شدیم در حشهای جنگلی زیاد داشت کبک زیادی هم پرواز کرد کبک خان نایب نظر
 و اغلبی از پیچدها تیر برای کبک انداختند نخورد همه جا آمدیم ماسه چشمه و بیستان
 و فرمودیم آفتاب کردان مارا که یک میدان دورتر از اینجا در سر چشمه دیگر زده بودند
 کنده آورند اینجا که با صفا تر بود و خودمان انتخاب کرده بودیم زدن پیاده شده چای
 و عصرانه خوردیم جای خوشی برای استراحت بود اما چون سه ساعت بیشتر بغروب نماز
 بود و لابد باید مبسمل برویم استراحت نکرده نماز خواندیم یک سنگ قبری اعتماد بخشه
 پیدا کرده بود بجنور آورد بخط کوفی بود حاجی آقا سحر حاجی آقا اسمعیل بازغال روی
 خطوط را سیاه کرد و از روی آن نوشت همین قدر معلوم شد که سنه شین و اربعه

که چهارصد و شصت سال بعد از هجرت باشد تاریخ آنست عکسی هم عکاس از سنگ
 انداخت ما هم عکسی انداختیم خلاصه دو ساعت و ده دقیقه بغروب ماند، بود که سوار شد
 همه جا از کنار نهر چشمه آمدیم رو بمبزل این چشمه را بنده رود است کاری فرو میرود
 و گاهی بیرون میآید تا این واحد که بقدر دو سنگ آب داشت آمدیم
 تا نزدیک کرده اینجا چهار سده از عهد قدیم بسته اند که این آبها توی آن سده ها جمع
 شده و سرور بود و از آنجدهان بیرون آید در یکی از آن سده ها که درست بود آب
 جمع شده بود اما سده دیگر خراب و بی آب بود بعد از ملاحظه سده ها از کرده سربالا
 را ندیم قدری که رفتیم دیدیم راه خیلی بد و همه پله پله است پیاده شده قدری از آنرا
 پرتگاه و ناهمواری پیدا کردیم تا نزدیک درختی که در حوالی ده بود آنجا سوار شده
 و از دست چپ ده دور زده وقت بغروب وارد ده شدیم امروز بشت
 ساعت تمام راه رفتیم و شب احسنه بودیم مجد الدوله و جلال الملک هم که بشکاه
 رفته بودند مجد الدوله چیزی نرفته اما جلال الملک یک فوج زده بود امروز بعضی از آنها
 از توی دزدان را همی غیر از آن راه گرفته بدی که ما پیدا کردیم پیدا کرده قدری که رفته
 بودند راه نبوده یکی از آنها خودش با اسب بقدر ده فرخ راه پرت شده بود اما نه
 و نه آهش، یک کلام عیب نکرده بودند باقی علما هم که اینطور دیده بودند از آنرا برشته

بودند گویهای انجمن بیچ نوع نکت معنی نداشت

روز دوشنبه دهم

امروز باید برویم سلطان آباد عراق صبح برخاسته از سر پرده آمدیم بیرون
ساعت الدوله سوار قشون عراق محمد خان سرتیب بر چلو را که باید با فوجش بمرستمان
برود بجنور آورده بود مرخص شده رفت جناب امین السلطان هم رفع کمالش شده
امروز احوالش خوب بود و دوم در سر پرده بجنور رسید بعد سوار کالکده شده
را ندیم واقفادیم بهمان راهی که روز آمدن با بجنودان آمده بودیم قدری رود بجنوب
رفته تا رسیدیم بهمان راهی که آنروز ما میانه برگردیم از آنجا راه رود مغرب شد
و قدری که را ندیم کم کم اطراف راه دره و ماهور شد رسیدیم بدو امان آباد که
امان الله خان سرتیب سال است احداث آباد کرد و است و خیلی معتبری است
قلعه محکم و خانوار زیاد و زراعت بسیاری داشت از دره و ماهور تا که گذشتیم جلگه و
رسیدیم که طرف دست چپ آن جلگه در دست کوه دو انجیر آباد واقع بود این دو
ملک مصاصم الملک و جزو کزاز است چون وقت نماز بود سوار اسب شده را ندیم
بطرف تپه که در دست راست بود و منمودیم روی تپه آفتاب گردان زدند بنا
افتادیم طرف دست چپ این جلگه کزاز است و دست راست فراوان دما

زیادی دارد هرچه نگاه میکردیم آبادی روی آبادی بود بسافت و در ننگ
از اینجا کویر کُلی پیدا بود که بعضی از جاده های کویر هم ننگ داشت در وسط های کویرابی
بنظرمان آمد بقدر کُلی از دریاچه های کویر هم دور بین انداخته دیدیم مثل اینکه در صحرا
چادرهای پوش قلندری زده باشند از دور سفیدی متعده پیدا بود بعد پرسیدیم
معلوم شد آنها ننگ است که بیرون آورد و جابجاءل کرده اند بنگ اینجا خیلی معطر و جوت
و سلطان آباد و اطراف عراق همه جاسینتر دما ت ملک آباد و موت آباد و احمد
آباد کنار این دریاچه واقعند این جلگه آنچه بنظر می آید با زراعت است یا بونه و سبزه خود
روی خیلی مطمئن خوبی دارد اما هوا چون خیلی گرم بود شخص میل بقتربح صحرا نمیکرد
قریه مسیر باد هم که ده سال است مصصام الملک آباد کرده و بقدر نیم فرسنگ از اینجا
دور بود قریه آبادی است و قلعه معتبری دارد که از طرف مقابل نمایان بود پسریتی
در اینجا پیدا شد که یک بچه آهوی بزرگی را زنده گرفته برای ما آورده بود و منم بودم
از کجا گرفتی عرض کرد اینجا حقّه بود افتادم رویش گرفتم خیلی سبز مزه بود گفتیم آهوا
در آبدارخانه نگاه داشته بعد باگتند برود در بین نهار بودیم که یک دفعه قال و معال
شد گفتند آهوا در رفت برخاسته نگاه کردیم دیدیم بزه آهوا را کرده و از بغله
کوه با کمال سرعت میدود و بعد از نهار پیاده آمدیم تا پائین کوه و سوار کالسکه شده را دیدیم

قدری که رفتیم رسیدیم بدژ بغدادی که دهی است آباد و قدری از آن مال حاجی قاسم
 محسن مجتهد است جای خوبی بود پنج شش نفر پسرهای حاجی آقا محسن آمدند و ما کاسه
 بخور رسید بعد از دیدن آنها باز قدری که رفتیم حکیم الممالک که از شهر آمده بود
 بخور رسید آمدیم تا رسیدیم بدستجات سوار و قراق سوار و قراق جلو افتادند و با
 سوار با از عقب جمعیت زیادی هم از قزاقین رکاب معارف شهر بودند نزدیک شهر
 اسب شدیم بیرون شهر از دحام کثیری از مرد و زن بود که از شهر بیرون آمده و سوار
 ایستاده بودند و وقت ورود ما دعا میکردند متجا و زار بیت هزار نفر جمعیت بظر آمدند و ما
 آمدیم تا وارد عمارت حکومتی شدیم همان عمارت قدیم است اما حالا حکیم الممالک خیلی
 خوب تعمیر کرده است هوای روز عراق و شهر سلطان آباد خیلی گرم است اما شبها
 سرد و خوش است وقت عصر رفتیم بالای برج عمارت جای تماشایی است و چشم انداز
 خیلی خوبی دارد شب هوا صاف و آرام و مناسب بود اما بقدری سپید بود که سرد است

خرنوب شدیم

روز سه شنبه یازدهم

امروز چون بعضی کارهای دولتی داشتیم و علمای عراق هم باید بخوبی بیاید سوار شد
 در منزل اقامت کردیم باز روز هوای خیلی گرم شد اطفالی عمارت هم چون میخواست

و در طسرفش باز نیست جریان هوا ندارد و چادری با آلاچیق سینه برای باز و بسته شدن
 هوای چادر بهتر بود و بهار توی چادر صرف شده بعد از بهار نوشتجات و عرایض زیادی
 جمع شده بود و باین خلوت همه را خواندیم و جواب فرمودیم حوضخانه هم در این عمارت
 دارد که هوایش خلک بود اما چون دم داشت چادر را باز برای اقامت بهتر دیدیم سه
 دسته علمای عراق بجنور آمدند که اسامی معارف آنها از این قرار است جناب
 حاجی آقا محسن جناب آقا صنیع جناب حاجی آقا جمال برادر حاجی آقا محسن حاجی آقا
 احمد پسر حاجی آقا محسن جناب حاجی آقا محمود و امام جمعه جناب حاجی ملائی شیخ الاسلام
 حاجی آقا حسین قمی پسر مرحوم حاجی ملا محمد مجتهد کزازی حاجی آقا مهدی برادر حاجی آقا
 حسین که خودش در قم بود و بجنور رسید به بود سلطان آباد و تجار خیلی معتبر دارد
 از آذربایجان و خوارزم و غیره و غیره که همه خانهای عالی خوب دارند خانه حاجی محمد
 ابراهیم تاجر خوارزمی که جلال الدوله در آنجا منزل کرده است میگوید فواره ها با آب
 جاری دارد و از خانهای بسیار خوب عالی است قناتی میرزا سید احمد پستونی برادر
 میرزا عیسی وزیر در آورده است که ادیب الملک و بهمنی دیگر از پیشدستانها سر همان قنات
 چادر زده اند و خیلی تعریف از آب این قنات میکردند و همین آب است که از خانه حاجی
 محمد ابراهیم تاجر جاری است و از فواره ها میجد جناب حاجی آقا محسن سید با فضل

حرف نجیب خوبی است و بم متمول و ملاک است خانه بسیار عالی هم در سلطان آباد
 بنا کرده که هنوز ناتمام است و ناظم خلوت که در اینجا مسندل کرده بود خیلی تعریف
 از بنای آن میکرد

در اینجا ما ایام خیلی زیاد است در هیچ جا اینقدر از این مرغ ندیده بودیم کاهوی ساق
 قرمز و عسراق دارد که خیلی نازک و خوش طعم است

روز چهارشنبه دوازدهم

صبح برخاسته آمدیم بیرون حکیم الممالک تجار سلطان آباد را بحضور آورد و بعد از
 در اندرون که بطرف صحرا میزد و سوار شده برای تفریح و گردش از شهر بیرون
 رفتیم بیرون چهارشنبه محله تازه که مثل برخانهای زیاد است احداث کرده اند
 راه کالکه روی بود میانه قلعہ قدیم و خانهای جدید با کالکه از آنرا و را ندیم و در حقیقت
 از همان راهی که بطرف نک کور میرود رفته تا رسیدیم بگردنه کوچکی از گردنه بالا رفتیم
 سه ده که هر دو عنبره از بالای گردنه پدید آمدند و خیلی مسطحه خوبی داشت از همه طرف
 اشجار زیاد و زراعتهای سبز و آبادی دما ت بود با کالکه را ندیم تا وسط دما ت
 از کنار آبادی که دیگر کالکه میرفت سوار اسب شدیم جمعیت زیادی از مرد و زن بر
 راهها ایستاده بودند این سه ده که هر دو دوسنی جان و فی جان از دما ت عیسی و خرد

مالک هستند بعد از اینها دو صامن جان است که مال ورثه مرحوم میرزا تقی ضیاء
 الملك است بعد از عقیل آباد است همه چار اندیم تا میان ضامن جان و عقیل آباد در سر
 قلات ضامن جان که بقدر چهار پنج سنک آب داشت فرمودیم آفتاب کردن زرد
 هزار حشر کردند در نهارگاه و مجد الدوله فخر الملك اجودان مخصوص میرزا محمد خان
 اکبر خان احمد خان ادیب الملك حسن خان جلال الملك معتمد السلطنة محمد حسینیان
 رئیس صطبل تو بجانۀ غلام حسینیان حسن ال علی قانماظم خلوت اعتماد بخت و غیره
 حاضر بودند بعد از نهار درویشی پیدا شد از اهل کرمان همش عریا غلی شاه که بوق میزد
 و مدح میخواند فرمودیم آمد قدری شعر خواند و انعامش دادیم و رفت کوی رو
 برومی ما بود که برف داشت و زمان هم بود همش سفید خانی است که بسیار خوبی است
 از عجایب اینکه امانی ضامن جان و عقیل آباد که در بجه عراق هستند ترکی حرف میزنند
 مثل ترکان آذربایجان ضامن جان جزو سده است اما امانی آن دوده دیگر فارسی حرف
 میزنند و هیچ ترکی میدانند از عقیل آباد با نظرف جزو سده کاریز است و این بلوک
 همه ترکی حرف میزنند میدانیم اینجا عت ترک را از کجا و در چه زمان آورده اینجا نشاندند
 عقیل آباد مال حسن الدوله مرحوم است و از عقیل آباد بیابن را بلوک قره کاریز میگویند
 که همه ترکی حرف میزنند خلاصه دو ساعت و نیم بغروب مانده بود که سوار شده از جلگه آمدیم

و از گردنه کوچکی گذشته این طرف کردند و داخل شدیم به ده و از توی کوچه باغهای
 سه ده عبور کردیم خیلی آباد است جمعیت زیادی از مرد و زن این دما که تقریباً
 زیاده از ده هزار نفر میشدند سیر راه ایستاده بودند کوچه های خیلی پاک و تمیز آبش
 کرده خانه های خوب پاکیزه داشتند آمدیم تا آخرین سه ده که گرنبرود است بعد زدیم
 بطرف دست چپ و از گردنه کوچکی بالا رفتیم تا دیدیم بجاده که صبح آمده بودیم بطرف
 گردنه کالکه ما حاضر بود سوار کالکه شده و راندیم برای شرمینا عت از شب گذشته
 بود که وارد منزل شدیم

روز پنجشنبه سیزدهم

امروز باید برای هفتج برویم مری جران و جناب حاجی آقا محسن صبح سوار شد
 از خانه های شهر نو گذشته ایم و از میان اردو هم عبور کرده سواره ساعدالدوله
 دیدیم ایستاده است و سواره بختیاری چهار کنت ابا محمد حسینیان پسر حاجی حاتم
 که تازه بر حسب فرمایش این سوار ما را گرفته اند دیدیم منتظماً ایستاده اند سوارها
 آراسته خوب و با اسبهای خوب بودند خود محمد حسینیان هم جوان خوبی است
 برادری هم کوچکتر از خودش داشت که همراه آورده بودند من و دویم سوار با قدری
 اسب دوانده بازی کردند فخر الملک را هم من و دویم قدری اسب ناخته و بازی

کرد بعد سوار مارا مخصر فرمودیم رفتند و خودمان را اندیم برای مرزی جران جناب
 امین السلطان و پیشخدمتها و اعتماد السلطنه همه در رکاب بودند رسیدیم بدو مرزی
 جران جمعیت زیادی از مردوزن رعیت همراه استاده بودند خیلی دو آباد بزرگی است
 اما مزارع این ده خیلی دور از آبادی ده و نزدیک دریاچه است حاصل زیادی هم
 داشت باغی سیندر دارد که بقدر دو میدان بالاتر از ده است فیتیم بیغ باغی است
 طولانی درخت بادام و زردآلو و سایر میوه جات دارد و صطخر بزرگی هم دارد که دورش
 درختهای بید کاشته اند خیابانی دارد که از سایه اشجار خنک و با صفا بود قاتی داد
 که بقدر دو سنگ آب داشت چادر مارالب دریاچه زده بودند چادر زیادی هم برای
 جناب امین السلطان و سایر ملترنین زده بودند جناب حاجی آقا محسن و سپهباش بجنور
 آمدند مرد سیاه چرده کم ریشی هم که امش مسیذر علی اصغر است همراه حاجی آقا محسن
 بود گفتند الا خونی است اما حال مدت بیت سال است در عراق ساکن است مردی است
 حکمی و بسیار فاضل و حالا جزا جزا حاجی آقا محسن است بنهار خوردیم بعد از نهار جناب
 امین السلطان کتابچه خزانه را بحضور آورده خواند و آنرا صححه کد استیم بعد بقدر نیم ساعتی
 هم استراحت کرده بعد برخاستیم چای و عصرانه خورده یک ساعت و نیم بغروب مانده سوار
 کالک شد آمدیم منزل امشب حکیم المملکت آتشیازی فرام آورده بود بالای برج رفقه

تماشا کردیم جمعیت زیادی هم از اهل شهر برای تماشا جمع شده بودند

روز جمعه چهاردهم

امروز میخواستیم برویم بزاده که مسقط الرأس مرحوم میرزا تقیخان امیر نظام است از قراریکه میگویند و فرسنگ راه است صبح برخاستیم جناب امین السلطان بحضور آمد و راه دیده بعضی کار و فرمایشات فرمودیم و رفت بعد حکیم الممالک اولاد مرحوم قائم مقام را بحضور آورد بعد از آن سوار شده افتادیم بهمان راه مرزی حران که دیروز آمده بودیم و از پشت مرزی حران گذشته رفتم تا بقبریه مهرآباد که در دست چپ واقع بود و چند مزرعه هم داشت که اسامی مزارع تمورآباد و شهرستانک و احمدآباد و بیدک است از مزارع نیز که شتیم جمعیت زیادی از رعایا جلوه آورده بودند سیدی هم جناب حاجی آقا محسن بلد سر راه ما کرده بود که در جلو بود همه جارفتیم تا بدیده که رو بجنب متد بود و بزآبی رسیدیم که بقدر یک سنگ و نیم آب داشت از آن آب کدشته قدری که رفتیم بزاده رسیدیم و محله دارد یکی محله پامین که اسمش لنگر نشینت و دیگر محله بالا که اسمش کر هزار است از کر هزار هم کدشته برانهمانی بلد بطرف بالا بری سرچشمه رفتیم تا نزدیک گردنه رسیدیم که آنطرف گردنه مزرعه است ویم کاری میکنند که خبر و همین سر راه و اسمش بانه است و ست کاهی در آنجا دیدیم با صفا که گل

وچمن داشت فرمودیم در آنجا آفتاب گردان زدند و بهار افتادیم و گفتیم بروند یکی
از کسان مرحوم میرزا تقیخان امیر نظام را پیدا کرده بیاورند پسینم رفتند پس مردی
جهاگیر خان نام را که قد بلند و ریش سفید داشت آوردند عرض میکرد من خالوزاده
امیر نظام هستم و تا آخر صد ارتش مشیخت بودم و ستمی هم از دیوان داشت
خلاصه بعد از چهار بقدر یکساعتی استراحت کردیم قریه مهر آباد و مزارع محوطه آن
تمام مال حاجی آقا محسن است این ده هزاره را هم تازه خریده است که تمام اینجاها
حالا مال او است نزدیک مهر آباد راه دو تا میشود یکی میرود و بهراوه دیگری میرود
بدان که یک گردنه کوچکی دارد و از آن طرف گردنه بلوک شتر است این مزارع
مهر آباد هم همجای ده نزدیک است و معلوم بود که چشیمهای متعدد دارند بالای خانها
میرزا تقیخان یکدزه بود که درخت داشت و بنظر میآمد که چیمه خوبی هم داشت باشد یک
خالوزاده دیگری هم امیر میرزا تقیخان مرحوم دیده شد که امش میرزا حسن و مردی
بلند قد است فرمودیم مستخدمش کنند خلاصه دو ساعت و نیم بغروب مانده سوار شده
در مراجعت از قوی دِه و محله میرزا تقیخان آمدیم بازون و مرد ریادی سوارها
ایستاده بودند بهر آباد که رسیدیم یکساعت و نیم بغروب مانده بود از آنجا سوار
کالک شده را ندیم وقت اذان مغرب و اردشیر و منزل شدیم

روز شنبه پانزدهم

امروز باید از سلطان آباد بنگ کور برویم که مال جلال الدوله است یعنی ملک
 زوج او است که دختر مرحوم مستوفی الممالک است صبح برخاستیم جناب امین
 السلطان چون پیش در میکرده از جلورفته بود آمدیم بیرون سوار شدیم جمعیت
 زیادی از اهل شهر استاده بودند از شهر بیرون رفته افتادیم بهمان راهی که میرود
 بسته ده از گردنه کوچکی که بالا رستم سه دهه پیدا شد باز زن و مرد زیاد از اهل دما ت سر را
 آمده بودند قدری که رستم کم کم جلگه تنگ شده و بدتره افتادیم و راه بسیار لاشه کوه
 راه کالسه را ساخته بودند اما باز پیچ و خم زیاد داشت اندیم تا رسیدیم بجلگه که ده
 ساقی و نمک کور است این جلگه خیلی با صفا است تمام صحرا یا کندم آبی یا دیمی یا زین
 تخم شده است از جلگه بطرف تپه که دست چپ بود رانده روی تپه فرمودیم آفتاب
 کردان زدند و بهنار افتادیم از بالای تپه و نمک کور وارد و تپه پیدا بود راه امروز
 زیاده از دو فرسنگ نبود کوه راست بند که کوه نخعی است و برف هم داشت و جزو
 خاک کرازا است از طرف مقابل پیدا بود کوه شاه زنده هم که برف دارد و جزو
 بلوک شهر است در دست است نمایان بود ده ساقی هم که از مزارع نمک کور است
 در طرف دست است از بالای دهنسپیدا بود اشجار زیادی داشت و اردو

جای باصفائی بنه میآمد نما خوردیم اعتماد السلطنه وقت نماز عصر بود و روزنامه
اروپا عرض میکرد بعد از نماز عصر شکار آید عرض کرد آهولی دیده ایم عزیز السلطان
بایده محمد خان رفتند گفتند از چند روزند عرایض و نوشتجات بادی نایب
السلطنه از طهران فرستاده بود بعد از نماز عصر را خوانده جواب نوشتیم بعد بقدر
یکساعتی هم استراحت کرده برخاستیم چای و عصرانه خورده سوار شدیم رفتیم تا بنک
کور رسیدیم بقدر دو ساعه از نظر از ابل ده جلو آمده بودند اینجا ده معتبری است بقدر
چهار صد پانصد خانوار جمعیت دارد از جلو آبادی ده گذشته رفتیم بسراپرده سراپرده
مار اسرفات زده اند و سه منجی دارد که بقدر دوسه کتک آب سرد گوارائی داشت

و جای باصفائی بود

روز یکشنبه شانزدهم

امروز باید برویم بسراپ عمارت که ملک جناب حاجی آقا محسن است صبح برخاستیم
عرض کردند باز جناب امین السلطان چون چشمش در میگردیده صبح زود از جلو رفته
تا سه ساعت از ده گذشته سوار شده از میان ده گذشتیم خیلی ده بزرگ
و جمعیت زیادی دارد رفتیم تا رسیدیم بسراپ که میانه است چپ که میان راست
و اگر سواره شخص از آن راه برود کیفریخ و نیم راه نزدیک میشود اما راه کالکلیا

از پائین بروید و دُور شود و لی ما چون با کالسکه میخواستیم برویم از راه پائین را ندیم
 کوه از ناو که بالا سر سراب بخت است که باید از سراب غارت با نجا برویم دست
 راست در طرف جنوب واقع است مثل ستارهای آسمان لکه لکه برف دارد
 یک کوه برفی بزرگ هم که سلسله همین کوه است در طرف مشرق واقع و موسوم
 بکوه راست بند است یک در بند و تنگه طبیعی که دست قدرت آنرا ساخته است
 میانه این دو کوه است که باستانه میرو و خیلی مهیت غریبی دارد و از جاهای
 ناشانی است قدری که باز رستم دانات کم کم بدست است افتاده کزاز هم که
 بلوک کزاز با سم همین ده نامیده میشود در طرف دست است پیدا بود و مال جناب
 حاجی آقا محسن است و فرنگی که رستم نزدیک جاده نیرآبی بود که بقدر دو سنگ
 آب داشت متعلق بستریه قدمگاه بود که آنهم ملک حاجی آقا محسن است سر آن نیر
 آب فرمودیم آفتاب کردن زنده و بهار افتادیم

بعضی دها تیکه دیر روز از روی شپه نهارگاه پیدا بود و سامی آنها از استقرار است
 (شمس آباد) ملکی جناب حاجی آقا محسن (کلمه) ملک ایضا (ساقی) ملکی جلال الدوله
 (ملک کور) هم که مسندل بود ملک متعلقه جلال الدوله است

خلاصه نهار خوردیم هوا گرم بود بعد از نهار سوار کالسکه شده را ندیم دست راست

همه جاده و زراعت است و سلسله کوه راست بند و دست راست کشیده است قدری
 که رستم باز تنگه پیدا شد که از این تنگه میسر و دیلوک جایتق و شترانکوه و باز از نظر
 دره سلسله همین کوه ممتد است دست چپ دی بود موسوم به (باغ بر آفتاب) که مال
 حاجی آقا محسن است از اینجا گذشتیم رسیدیم به قهقه و عمارت که دوده است نزدیک
 بیکدیگر و سرد و آل جناب حاجی آقا محسن است از دوده با کالکه پیچیده رستم
 تا نزدیک منزل دیدیم راه کالکه بدست از آنجا سوارا بس شده رستم بهر پرده
 چشمه آبی نزدیک ده است که اصل سرچشمه یا چایست اما اطرافش سبز و دشت
 ندارد آب این چشمه میاید نوی سرا پرده و چند چشمه هم از نوی سرا پرده بیرون
 میاید که روی هم رفته پانزده شانزده سنگ آب داشت امروز چهار فرسنگ راه آیدیم با وجود
 خشکی راه لدی الورد این خلوت و شتجات زیادی از جناب امین السلطان
 بحضور آورد با این خلوت و مهدیخان اجدان مخصوص نشسته تمام شتجات را
 خواندیم بعد از آن جناب امین السلطان و دبیر الملک را بحضور خواسته بعضی فراموشات
 با آنها کردیم و رفتند امروز هوا خیلی گرم بود ولی شب شدت سرد شد مثل زمستان

مهاب خوبی هم بود

روز دوشنبه هفدهم

امروز

امروز در سراب غارت اوراق کردیم صبح برخاستیم بعد از ساعتی کتیفر از علمای صفهان
که امش جناب میرزا هاشم چهارسویی است و از اصفهان بعثیات عالیات رفته
حالا مراجعت کرده است در اینجا میخواهد بجنور بیاید در چادر نشستم با تفاق جناب
ابن السلطان بجنور آمد پس کوچلی هم داشت که همراهش بود قدری با او صحبت داشتیم
بعد بقصد تفریح و شکار از در اندرون بیدون آمده سوار شدیم باز جمعیت زیادی
از زن و مرد و عیال همراه استاده بودند و دعای میکردند و فرستیم از دره سبزی که همه
گل و علف و حاصل دیم بود عبور کرده سبلا را ندیم مجد الدوله و اعتماد السلطنه
وسیر زاهد خان و قهرالملک و نایب ناظر احمد خان حسن خان ادیب الملک
امین خلوت اجودان مخصوص جلال الملک اعتماد الحضره غلامحسین خان حسن ال حاجی قبا
و غیره در رکاب بودند کوره جاده را گرفته را ندیم کل سرخ و آبی و زرد و از آنکها
زردی که در ظاهر زردان هم هست در صحرا زیاد بود و خیلی صفا داشت رفتم تا بقله کوبی
فرمودیم آفتاب کردان زدند بهار افتادیم اعتماد السلطنه در سرنهار روزنامه آورد
خواند کوهی رو بروی ما بود که باید از دره گذشته بآن کوه برویم کوه بسیار بلند است
چند کله برف هم داشت بعد از نهار سوار شدیم که برویم بقله آنگوه اعتماد السلطنه و امین
خلوت از سرنهار گاه مراجعت کردند اما سایرین از مجد الدوله و غیره در رکاب ما

بودند و فرستیم تا رسیدیم بقله آنگوه که یک دفعه از طرف جنوب آنگوه یک صحرائی نمایان شد که همه
 سمره و آبادی و زراعت دیم بود خیلی صفا داشت این جلگه مستقیم می شود و برنجیده کوه
 شران کوه ارفقه کوه مرتفع تاشای این جلگه عالم غریبی داشت در این صحرائی وسیع
 یک قطعه سنگ پیدا می شود نوی صحرا دره و ماهورهای کوچک است این دشت
 جالبی تاشای زراعت دیم است یا آبی و یا دره و تهریه و آبادی و یلاق دیگر بهتر از این
 می شود اگر یک وقتی ان شاء الله بخواسیم با بیجا بیایم یا باید از راه کمره و از همین صحرائی جایی
 برویم بشران کوه یا از همین سرب عارت این جلگه هم همه جا کالکله رواست از ابتدا
 این جلگه تا دهن شران کوه ده فرسنگ است راه بنظر می آید مردی در اینجا پیدا شد
 اسمش کر بلانی محمد علی چاسی که در یکی از همین دها حاجی آقا محسن می نشیند و بنده جالبی بود
 بعضی دها تیکه در این جلگه پیدا بود اسمی آنهارا از این قرار عرض کرد که نوشته می شود
 روغنی ده احمد حسین آباد کلیسائی هم از ارامنه در حسین آباد پیدا بود که قلعه خوبی
 داشت (فاقون) (کنجا) که باغ خوبی هم داشت (دمنی) دشت است جلگه هم از د
 پای دهن کوه ده معتبری پیدا بود که (ما بین دشت) می گفتند این قریه ما بین دشت
 بالا تر از استانه است و ملک عبا سخا ن عرانی آستانه است دخی بجای می آید و سردسیر
 اینکوه فرمودیم آفتاب کردان زدن چای و عصرانه خوردیم و تا عصر در همین جا بودیم

بتماشای شتران کوه و جلگه جابلو و دماهای اطراف مشغول بودیم
 دماهی که دبروز از ملک کورالی عمارت از دماهای عراق دیدیم از اینقرار است { زیره }
 ملکی صمصام الملک { اسکن } ملکی ایضا { خورماق } ملکی ایضا { مهاجران اول }
 ملکی ایضا { مهاجران دوم } و { مهاجران سیم } ملکی رعیت است { البرج } ملکی قوام
 الدوله { دسب } خرده مالک است { ده کزار } ملکی حاجی آقا محسن { قدمگاه } ملک
 ایضا { ده پول } ملک ایضا { قنر } خرده مالک { ورقا } ملک آقا رضا خان { اکبر }
 آباد { مال آقا کبر } { دلاور } ملک محمد تقی خان { تجره } و { دستجرد } ملکی حاجی آقا حسین
 و اخوانش { حصار } ملکی حاجی آقا محسن { هفتک } ملک ایضا { عمارت } ملک ایضا
 خلاصه دو ساعت و نیم بغروب مانده قهوه خورده سوار شدیم که بمنزل مراجعت کنیم
 یکراهی وقت آمدن طرف دست راست کوه دیدیم که باقا خان نایب فرموده بودیم
 بفرستد بسیند چطور راهی است جلوداری فرستاده بود جلودار همین جا خبر آورد
 که خوب راهی است اما ما فرمودیم از این راه نمیرسیم ویم اکبر خان نایب ناظر و فخر الملک
 و احمد خان و غلامحسین خان جنرال و عبدالحمید خان و شمس الدین خان هم که از اینراه
 دره بمنزل آمده بودند عرض میکردند خیلی بد راهی است از اسب پست شده خیلی
 از راه را پیاده رفته صدقه خورده بودند ولی ما از اول از راه دره زرقه راه زمان

خوبی خودمان اختیار کرده سوار شده بطرف منزل را دیدیم قدری که فرستیم دیدیم مجد
الدوله راه را بطرف دره کوچ کرده است گفتیم یقین اینراهی که ما میسر ویم بدرای است
در این بین بها در آدم کسبه خازان دیدیم اسب مید و اند و میگوید راه دره خیلی بد است
از اینجا نیاید ما هم که نرفته میباشیم بدرای است از همان راه زمان خوب که خودمان
پیدا کرده بودیم میفرستیم در اینجا باز همان کربلانی محمد علی چناسی که بلد راه بود پیدا شده
عرض کرد این راه خوب نیست درای دیگر با نشان داد ما هم اطمینان بقول او کرده
از راه او فرستیم یک گردنه خیلی طولانی را طی کرده تا رسیدیم به چناسی و گرگ که هر دو
مال حاجی آقا محسن است بعد باز برگشته از راه دوری که همه جا بقله کوه بود متبذل
آمده غروب و ارد متبذل شدیم اما سخنان که از همان راهی که خودمان میخواستیم
بیانیم آمده بود تعریف میکرد که خیلی راه نزدیک خوبی بوده است

از تشریکه عرض کردند رضا قلچان پسر علی اشرف خان ماکوئی که در طهران بود

فوت شده است

روز سه شنبه هیجدهم

امروز باید بسراب از ناو و فتنه و حصار برویم صبح برخاسته آمدیم بیرون و سوار شدیم
جناب امین السلطان که نفر سادات محترم عراق را که یکی حاجی سید نعمت برادر جناب

حاجی آقا محسن و دو پسر دیگر آقا سید علی اکبر عموی حاجی آقا محسن و مسیزانید
 سلیم پیشکار جناب مشارالیه بودند و خلعت بانها مرحمت شده بود بحضور آورد و برادر جناب
 حاجی آقا محسن با اینکه کوکبیت از حاجی آقا محسن است زیاده از پنجاه و دو سال
 ندارد و صورت خیلی پیشه و ریش سفیدی دارد و بعد از دیدن آنکس را ندیم همه جاز
 ریشه کوه راست بند سواره میرفتیم راه کالکه از وسط این جلگه بود ولی مایل کردیم سواره
 از جاده باریکی که در پای سلسله این کوه بود برویم گاهی از توی دما ت و گاهی از کنار
 حاصل زراعات میرفتیم تا رسیدیم بقریه غبرنه که چشمه آبی داشت اما آتش باهی داشت
 غالب آبهای اینجا خوردنی و کوار امینت از آنجا هم گذشته رفتیم تا رسیدیم بحشمه که تقریباً
 پنج شش کیلومتر آب داشت اما سر چشمه چندان خوب نبود رفتیم تا وسط چشمه که میرفت
 بدو سو رانه باین ده و سر چشمه که زیر کوه راست بنیادست فرمودیم آفتاب کردن
 زدند اطراف این چشمه و ندی که از آن جاریست همه چمن است کوه راست بند هم خیلی باغها
 نزدیک برف زیادی دارد اما خیلی غریب است که با این همه برف هوا خیلی گرم و
 هوای و راین طهران بود یعنی گمان این است که در این سرد گرمی هوا بیشتر بواسطه
 ابر و تیزیدن باد بود و نه از خوردیم جناب امین السلطان هم تا نهارگاه در رکاب ما بود
 از اینجا براه کالکه رفته و منحرف شده بطرف منزل رفت بعد از نهار کمی استراحت کرد

برخاستیم چای و عصرانه خورده سه ساعت بغروب مانده سوار شدیم و حالانکه ^{بناظر} ایام چه
 راه داریم سواره از این دور و شمال راندیم و همه جا از کنار رزراعتها میرفتیم تا بقریه
 سر تخت رسیدیم اول این ده خالصه دیوان بوده و حالانکه بکلیت بمصام الملک حرم
 و واکدار شده است کالکه مارا با حبا آورده بودند و از اینجا راه کالکه رفت و بود
 سوار کالکه شده رو مغرب اندیم بار منتقل از دما ت و مزارع عبور میکردیم از بس
 قریه و آبادی در عرض راه بود دیگر اسمی آنها را نمی پرسیدیم راه زیادی رانده
 دست است ای دیدیم موسوم (بسنجک) که علی عباسقلیخان سپه مصام الملک است
 دیدیم خانه های دمه خراب است اما باغات خوب دارد از خرابی خانه ها پرسیدیم عرض
 کردند از زمین آب اشش نموده خانه ها را خراب کرده است حالا مالی ده رقه اند که
 دور تر خانه ساخته و اسم دو جدید را اکبر آباد گفته اند بعد رسیدیم بدو کلاوه که در
 کوه دست چپ واقع بود یعنی در همان دهنه است که میرود بآستانه و مال محمد تقیخان
 پسر حاجی رضا خان است عایای کلاوه اغلب از منی هستند اینجا که رسیدیم دیدیم
 همه اهل ده سواره ایستاده اند شکل غریب زنهای ارمنی همه سرهایشان را مثل شال
 و کلاه بسته چانه و دهنشان را هم بسته بودند کشتی هم داشتند که جنبه پوشیده بود وضع
 لباس و هیئتشان خالی از تماشا نبود نزدیک همین ده کلاوه ده (ازنا) است

که مال قوام الدوله است عیشهای از نادم همه ارمنی هستند خلاصه رفتم تا رسیدیم
 به (دومبر) که مال جناب حاجی میرزا فخرالدین پسر مرحوم حاجی ملا محمد زراعتی است
 که موطن کاشانت بعد رسیدیم بهت علیا و بهت سفلی که اینجا هم خالصه بوده و حاجی
 مصصام الملک خریده است غروب در دستار شدیم خیلی عرق کرده و خسته بودیم
 سر پرده مارا کنار چشمه سراب بهت رفته بودیم بعد چهار پنج سنگ آب سردی دارد
 اما آتش جریانی ندارد و مرداب مانند است مار و ماهی هم دارد جناب امین السلطان
 و حکیم المملکت و حاجب الدوله و غیره حاضر بودند قدری فرمایش با آنها فرموده بعد
 رفتند شب هم هوا گرم بود قسمی که شخص میل میکرد بی خوف بخوابد شب که تاریک
 شد از توی کوه دیدیم روشنائی پیدا است مثل اینکه کسی فانوسی در دست داشته باشد
 عزیز خان خواجه را فرستادیم بگرفت آنچیزی که روشنی میداد برداشت و
 معلوم شد کرم شب تاب است که دمش الکتریسته دارد و برق مینهد از اینقر معلوم
 میشود که هوای اینجا مثل صفحات بازندان است که از این کرم در صفحات هم دیده
 شده بود و سبب این کرم یافت شود هوا بشد و سکین است اینجا فوراً به هم خیلی داغ
 که شبها متضلل صد میکنند

روز چهارشنبه نوزدهم

امروز در اینجا اتراق کردیم صبح برخاسته آمدیم بیرون پیشخدمتها همه حاضر شدند اعتماد
السلطنه هم بحضور آمده عرض میکرد دیروز باستانه رفته بودم چهار سوار خانوار
دارد اما مراده دارد و هوایش هم خیلی بهتر از اینجا است چشمه آب خوبی سیند دارد
انشاء الله فردا خیال داریم با آنجا برویم نهرا آوردند خوردیم فی الجمله کسالتی داشتیم
ولی دکتر فوریه و قنصل الاطباء آمده بعضی دیدند الحمد لله بعضی مزاج سالم بود امروز قبل
از نهار عرایض و نوشتجات زیادی هم بحضور آوردند همه را خوانده و جواب فرمودیم

روز پنجشنبه بیستم

امروز باید برای گردش برویم تقریباً استانه صبح برخاسته سوار شدیم جناب امین
السلطان و پیشخدمتها همه حاضر بودند آمدیم تا زده موب و از ناو کد شتیم باز جماعت
ارامنه همان لباسها و وضع مخصوص خودشان جلوه داده بودند راه بطرف استانه
همه جا سربالا است معلوم است که زمین استانه خیلی بلندتر از ارضی فرد و حصار است
اینجا را بالا در بند و سمت اردو و حدود آنجا را پایین در بند میگویند همه جا با کالکه
رفتیم اما بعضی جاها راه کالکه نبود سنگ داشت گل و بجن داشت قدری که رفتیم
کنبد استانه که کنبد بزرگی است نمایان شد زیر دست ده استانه رودخانه است
بقدر پنج شش سنگ آب داشت مجدالدوله از جلو آمده کنار رودخانه برای ما آفتاب

کردان زده بود جای خوب خوش هوایی بود اطرافش گل و سبزه داشت و نهی هم
از جلو آفتاب کردان جاری بود سواراسب شده از رودخانه گذشته بآفتاب کردان
رسیدیم و پیاده شدیم آب و دخانه را چون تماشائی میکنند گل آلود کرده بودند
نهار خوردیم در طرف مشرق اینجا کوهی است در دامنه آن کوه مزرعه پیدا بود که دو خوا
میکنند از اینجا تا آنجا بقدر دو میدان بلکه بیشتر مسافت بود اشجار هم داشت اعتمادا
عرض میکرد آنجا بقدرش سنگ آب دارد و کینفر شافریستادیم رفت و خبر آورد که
آب سرد خوبی دارد یک کوه هم بالا سر آستانه است موسوم بقصر در کابل
محدوظی است و قلعه اش برف هم داشت سالی که ماظم خلوت در بر و جرد حکومت داشت
از اینکوه سنگ طلا پیدا کرده بطهران فرستاده بود خلاصه بعد از نهار قدری
استراحت کردیم عصر برخاسته چای و عصرانه خوردیم یک نفر شکارچی قوچی شکار
کرده جناب بامین السلطان بحضور ما فرستاده بود تماشا کردیم مثل همان قوچهای
شکارهای طهران است عصر سوار شدیم که برویم زیارت آستانه که سهل بن علی بن
ابطالب علیه السلام در آنجا مدفون است رفتیم تا سرنهری که تماشائی میکردند بعضی علما
مشغول کار بودند کاسه ها را زیر آب میگرداند و بعضی چینیهای کهنه اربیل منج و سکه نفقه
و طلا در آورده بحضور ما آورده چندان چینی قلمی نبود انعام بآنها داد. از آنجا گذشتیم
در قستم

و در ششم بزیرات جمعیت یادی از سید و ملا و رعایای دیات اطراف جمع شده بود
 و اردوستانه شدیم صحن باروخ خوبی دارد اشجار دارد نوی حرم هم دو کسبده
 یعنی بالای سر صریح یک کسبده از ابتدا بنا کرده و بعد روی آن کسبده دیگری ساخته
 که دور و آن غلام کرده شد و در خیلی بنای عالی و کسبده مرتفعی بنظر آمد این بناها از شاه
 امیر و سایر سلاطین صفویه است مرحومان محمد تقی میرزای حاکم السلطنه و ظل
 السلطان پسرهای حاکمان معفور و محلی شاه هم بعضی بناها در اینجا کرده اند و قوفه زیادی
 دارد روی کسبده مثل باجهای آهنی طهران از قدیم آهن پوش کرده اند جمعیت
 قریه آستانه بقدر دو بیستالی دولت و پنجاه خانوار میشود و عباسخان آستانه هم
 در اینجا حاضر بود که از ملاکین معتبرین آستانه است خدام آستانه همه از دولت
 و طیفه مستمری دارند که از بابت مالیات اینجا بانها عاید میشود خلاصه یارت که ده آیم
 بیرون سوار شدیم قدری آمده بکالک نشسته یک ساعت و نیم بغروب مانده بود که از اینجا
 راه افتادیم و غروب بمنزل رسیدیم یکفرشتک و نیم راه بود قدیم این آستانه شهری
 بوده و اعراب در اینجا می نشسته اند و احتمال میدهم که چون اطراف اینجا کوه و موضع
 در بند است اعراب در اینجا یک اردوی برای محافظت خودشان تشکیل داده بودند
 و این تلاشوی هم که میکنند و بعضی اشیاء عتیقه بدست میآورند از اسباب و اموال

همان زمان است دمائی که در اطراف آسانه است سامی آنها از افترا راست
 (قریه ده سید) مکی عباسخان (ماهیدشت) مکی ایضا (قلعه رودخانه) مکی ایضا (قریه
 سیدان) مکی ایضا (قریه پرگله) مکی ایضا (قریه برج) مکی ورثه حاجی ملا اسمعیل
 (خوراچی) مکی اعتضادالملک (قریه پازل) مکی محمد تقیخان (قلعه آقا حمید) مکی اعتضاد
 الملک بعضی خرده مالک دیگر (قریه دو خواهران) که خالصه دیوان بوده و حالا
 بملکیت باعتضادالملک و اکر ازشده است (قشلاق) مکی اعتضادالملک (ادرس
 آباد) مکی آقا صنیاء (قریه بالمان) مکی اعتضادالملک و عباسخان (طهرآباد)
 خرده مالک (قریه پاموزج) مکی عباسخان

امروز زین العابدین خان حاکم الملک که سابقا حاکم کرمانشاهان بود و از بهدان
 بار و آمده است بحضور رسید

روز جمعه بیست و نهم

امروز باید بچهار رباع خندان برویم اندیم بیرون که سوار شویم جناب امین السلطان
 دم در بود غلامچینخان پسر کوچک مصمصام الملک که جوان باریک لاغری است
 و مصمصام الملک و اسپر دوات املاک عراق خود گذاشته است خلعت پوشیده
 دم در ایستاده بود و خلاصه سوار کالسکه شده و رو مغرب اندیم تا رسیدیم بقره حصار

قریه فز طرف دست راست اده توی دره واقع است اطرافش هم باغات دارد اما قریه صا
در روی تپه مرتفعی است که خانه هایش بوضع ملالی اتفاق افتاده است یکده کوچکی هم
هست که آن طرف دره نیز خانه ساخته اند کالسه مارا از توی کوچه های ده میسرند ولی
راه کالسه خوب نبود طرف شمال غربی این سته چشمه است که پنجه علی میگویند احتساب
الملک را فرستادیم برود سر چشمه را ببیند و خودمان هم با کالسه رفتیم تا نزدیک
سر چشمه اعما و السلطه هم آنجا بود آب این چشمه قدری کمتر از سراب هک است اما گوارتر
و بهتر است بعد از دیدن سر چشمه رفتیم آن طرف چشمه که دونه میگذشت و میان دونه جزیره
تشکیل داده بود در غایتها را فرمودیم آمدند از سنک و تیر و شاخ و برک اشجار روی
نهری درست کردند رفتیم بحزیره و سرمودیم میان جزیره آفتاب گردان و دخلی
جای خوب با صفائی بود بهمار افتادیم این دشت قریه فرو و حصار سابقا خالصه دیوان
بوده و حالا ملکیت بجای صمصام الملک و اگر شده است در نزدیکی اینجا دهبی دیگر
هست که تنگ توره میگویند و آل عبا قلیخان پسر صمصام الملک است از اینجا که
بسمت حران میسر و باید از توی دره رو بجنب بود اما از سراب عمارت تا اینجا که همه جا
دره وسیعی است و از اینجا هم بسینطور رو بمغرب ممتد است تا بنجاک طایر میسر و تمام
طول این دره دما و آبادی و زراعت است و دمائی که از اینجا تا خاک طایر در این دره

واقع است از انقرا است اول بصری ملکی صمصام الملک و از آنجا بخرود و خالصه
 و از بخرود بسوارآباد ملکی آقا محمد رضا و بعد بتبرحال ملکی حاجی سید ابوالفضل و بعد
 وصل بلوک ملایر و همان میشود امروز که میآیدیم در طرف دست چپ نزدیک بجاده
 کوههای سختی بود که برف هم داشت و سبز بود اما طرف دست راست بفاصله نیم فرسنگ
 کوههای خیلی سخت بود که خشک و بی برف بود کوههای دست چپ که سبز است سبب
 نیست نمیتوان سواره بالای آنها رفت خلاصه نهار خورده تا دو ساعت بغروب مانده آنجا
 بودیم بعد سوار کالکه شده رو بجنب اندیم و از ده تنگ توره گذشتیم آبادی معتبره
 خانوار زیاد و باغات بسیار دارد همینطور با کالکه از توی ده گذشتیم بعد از تنگه و گرد
 کوچکی عبور کرده بجله چهار باغ حران رسیدیم نزدیک غروب بود که وارد منزل
 شدیم سردرپرده ریمان صحرا زده اند هوای اینجا خیلی خوب است نسبتی بمنزل پیش دارد
 دمائی که در این جلگه و طرف دست چپ آه دیده از انقرا است (قریه حران ملکی
 حاجی صمصام الملک) (قریه کوسجلی ملکی حاجی زین العابدین خان یاور) (چایا
 ملکی ایضا) (کل زرد ملکی حاجی صمصام الملک و وقفی) (قلعه چلی علیا ملکی قاسم قاسم
 سلطان) (قلعه چلی سفلی ملکی ایضا) دماست دست راست (قریه کله ملکی حاجی
 صمصام الملک) (قریه قراسنپاد ملکی حاجی صمصام الملک) (قریه بهمنی ملکی

حاجی منبرج الله یاور فوج کراز (قریه غریب ملکی عباسقلیان) (قریه جلایر ملکی حاجی
 فوج الله خان یاور) (سنگ سفید ملکی نعمت الله خان سرنگ) تمام این صحرا که امروز
 آیدیم یاد مات بود یا زراعت آبی بادی خیلی آباد و با صفا بود

روز شنبه بیست و دوم

صبح برخاسته سوار کالکه شده راندیم برای سه رنج راه کالکه خیلی پست و بلند و گلاخ
 بود تا رسیدیم بگردنه چون رفتن از گردنه با کالکه صعوبت داشت سوار اسب شده
 از گردنه بالا راندیم منینه های اینجا سنگ کو ارسن زیادی دارد بسیار خوب سنگی است
 بیالای گردنه رسید و از آن طرف سرازیر شدیم برای ده زالیان تمام این کوه و دره ها
 زراعت است هر کجا کوه است حاصل دمی کاشته آنچه توی دره است زراعت آبی
 کرده اند همه جا از کنار زرعها می رستیم اینجا مار محل سربند عراق میگویند در این ده زالیان
 از قرار یک گفتند کل زرد زیادی داشته است اما ما ندیم مسافتی بالاتر از زالیان هست
 بید بزرگی پیدا بود گفتیم برویم زیر آن درخت بنشینیم در کوه های اینجا هر جا چشمه آبی بود
 درخت بیدی کاشته اند و همه کوه ها زمان و اسب است اگر اردو و جمعیت زیاد
 همراه نباشد با جمعیت کم شخص خوب میتواند در اینجا مار دشت و تفرج کند لیکر اهی از پهلوی
 زالیان سه رنج است که از گردنه بالا می رود اما راه کالکه مسافت زیادی از من

دست است حرم سواره از همین راه گزیده رفته بودند و البته این راه بهتر از راه کالکه
 روپاین است خلاصه رستم تا رسیدیم بزرگ اندرختید آب کمی هم داشت فرمودیم
 آفتاب گردان زدن چون خیلی عطش داشتیم قبل از بنهار قدری شربت آلبیو خوردیم
 چون اینجا آخر خاک عراق است حکیم المملکت حاکم عراق تا بنهارگاه در رکاب بود
 و از اینجا مرخص شده مراجعت کرد بعد بنهار خوردیم اعتماد سلطنت هم حاضر بود و روزنامه
 اروپا بعد از بنهار چون در اینجا محفل استراحت نبود توقفی نکرد و سوار کالکه شد از راه
 پائین رانیم بطرف منزل آقا فخر المملکت و سایر پیشدستهارا فرمودیم سواره از همان
 راه گزیده بروند قدری که رستم بدو گایت رسیدیم که ملکی حاجی آقا هاشم برادر آقا
 ضیاء است که خود او حالا در بروجرد است از اینجا گذشته دیدیم آنطرف راه رود
 خانه ایست که بقدر پنج شش گن آب از آن جاری است اطرافش هم درختید داشت
 دیدیم جای خوشی برای استراحت است فرمودیم رفته کنار رودخانه در سایه های
 آفتاب گردان زدن قدری در آنجا استراحت کردیم مسیز را محمد خان و بعضی از پیشدستهارا
 در رکاب بودند بعد برخاسته سوار کالکه شده رانیم برای منزل راه کالکه
 خیلی پست و بلندی داشت و تا نیکه در اطراف راه بود از اینقرار است اول (قریه)
 دو جفت که خرده مالک است) و بعد (دو صفر علی ملکی حاجی آقا هاشم) و (قریه)

کله چوب) ملکی محمد علیخان ابروانی سریت که خودش حالا در آذربایجان است و
 محمد حسینخان سپه و سلطان عموی محمد علیخان اینجا بود که در خارخان نزدیک منزل
 دیده شد و بعد از قریه (قلعه حاجی) که خُرد ده مالک است و قریه (کوشتان) ملکی
 عباسقلی سلطان فوج سربند که ششم این دها که نوشته شده همه طرف دست است
 واقع بود اما دها دست چپ (قریه بیات سوخته ملکی یوسف سلطان) و (قریه سر
 کمری خرده مالک) و (قریه خارخان) بود کیساعت بعروب مانده وارد منزل ششم
 سر پرده مارا کنار رودخانه که پشت نه سنگ آب داشت در میان بیدستانی زده بودند
 زمین هم همه چمن است خیلی جای خوب با صفائی است هوای بسیار خوشی دارد چنانچه
 امین السلطان حاضر بود امیرخان سردار حاکم بروجرد و ارستان هم که از شهر
 بروجرد آمده بود در اینجا بحضور رسید و باره بروجرد مراجعت میکند چون یکده و نه روز
 قدری کسالت داریم بناسد قدری در اینجا بمانیم و راحت کنیم منزل سرخه اگر چه خاک
 بروجرد است لیکن اینجا که اردو افتاده است قریه خارخان و از مضافات سربند است
 رودخانه که از جلو چادر میسرود و آن رودخانه ایست که امروز در میان اه دیده شده آنطرف
 رودخانه خاک سرخه و بروجرد است اینطرف خاک سربند
 روز یکشنبه بیست و ششم

امروز در اینجا اتراق است صبح برخاستیم آنچه که امروز حالت ما بهتر بود و رفعت
 شد تا عصر در منزل بودیم و سوار شدیم عبدالمجید خان پسر ارستوداخ دیده شد
 که از سنج کردستان آمده است و باز مراجعت میکند هوای اینجا خیلی خوب است
 روزهای نیمه خورشید میوز و شبها سرد است بطوری که آدم میل به تشنه میکند اما هوای
 سالم خوبی است و هر آدم ناخوش که باینجا بیاید یقیناً صحیح و سالم میشود در یلاقات
 خوش طرازان مثل او شان و شنیدیم چو هوای مذیدیم

روز دوشنبه بیست و چهارم

امروز هم در اینجا اتراق شد صبح برخاستیم دیدیم آنچه که حالمان خیلی خوب است
 جناب امین السلطان و رؤسای اردو را خواسته بودیم بحضور آمدند بعضی فرمایشات
 در باب اردو فرمودیم و دیروز هم آغا غلامحسین خان و حاجه را با امیر خان سردار
 شهر بر و جرد فرستادیم که منزل ما و حرمانه را معین کنند امروز هم همه را در منزل
 بودیم و شجاعت و عرایض زیادی بحضور آوردند بقدر ساعت بملاحظه و جواب آنها
 مشغول بودیم امین خلوت و فخرالملک هم در حضور مشغول خواندن عرایض و نوشتن
 جوابها و احکام بودند

روز سه شنبه بیست و پنجم

امروز باید برویم بر و جرد صبح زود و حرم و بسیاری از خدام رفته بودند ما را
 در این منزل خورده بعد از نهار بیرون آمد و سوار کالسکه شده را ندیم امروز
 کالسکه چندان خوب نیست پست و بلندی و نه های متعدد که پل روی آنها بسته اند
 زیاد دارد در ششم تا از ده متر نجه که ششم مقابل نهر نجه در آن طرف راه هم دبی دیگر بود
 که آتش و دانه است باز ده و آبادی متعدد دیدیم که پوسته بهم بود که بهما هم همه
 زمان و پوشیده از حاصل دمی بود که هر چه نگاه میکردیم بجز ده و آبادی و سبزه
 و زراعت دمی و آبی چینه دیگر دیده نمیشد مسافتی که طی کردیم کم کم آبادی و دها تمام
 شد و رسیدیم بزرگ رونه که آن طرف کرده سوارهای مستخدم رکاب و سوارهای
 ابو اجمعی امیر خان سردار و سواره الوارتمان نصف کشیده بودند جناب امین السلطان
 و عزیز السلطان و محمد الدوله و سایر پیشدتها هم همه در رکاب بودند کاهی با کالسکه و
 کاهی سواره میرفتیم تا رسیدیم بسوارهای جمعی امیر خان سردار و طوایف الوار و غیره
 بعضی سوارها هم تازه امیر خان سردار از این طوایف با مرد دولت گرفته است که
 سوارهای بسیار خوب رشیدی بودند عبداللہ خان بختیاری هم با سوارهای
 بختیاری استاده بودند عبداللہ خان کوشش که است و هیچ نمی شنود اما میفقد
 آدم عاقل باهوش رنگی است بعد رسیدیم بتوشالهای الوار که از اسبهایشان

بسیار زیاده
 الوار را بطلای خود
 توشال میکنند

پیاده شده پیاده بودند همه اظهار تعجب کردند و همینطور سواره از جلو دستجات
 سوار میکند شتم سوارهای برانوند و سگوند و غیره از طوایف لرستانی همه بودند
 و اکثر تفت مارتینی شدند اما باستان همان لباس الوار بود سوار پیاده زیادهایم
 از شد آمد بودند سوارهای مهیخان سردار رویم رفته و هزار نفر میشدند که
 سواره الوار و قتل نمین کاب کلیه قریب چهار هزار نفر بودند بواسطه جمعیت سوا
 گرد و خاک غریبی شده بود آمدیم تا رسیدیم سوارهای شیکخانه و سایر سواران مقرر
 رکاب که همه سواره بصف پیاده بودند بعد گردیده دیگر رسیدیم که از بالای گردنه
 شهر بر و جرد و سیلاخور علیا و کوه برنی که نزدیک شهر و جرد است و دلت آبادی
 اطراف همه پیدا بود تمام کوه و صحرا بنزد ختم بود از دلت زیاد که شتم دیدیم
 که بعد اسامی آنها نوشته میشود هر چه بشهر و جرد نزدیک میشدیم و رویتی میر شتم
 حاصل زرعها کم کم زرد شده بود و بلکه بعضی جاها را در و کرده بودند قدری دیگر که شتم
 سوار کالسه شده را ندیم عرض ادهم به از هر دو طرف بوستان و زراعت یک
 بود اما جمعیت مردم شهری و تماشائی حد و حد داشت مانع از تماشای زراعت
 و بوستانها بود نزدیک شهر که رسیدیم چون دیدیم جمعیت مردم که همه بابتقبل
 و دیدن ما آمده اند توی کالسه نمیتوانند ما را ببینند حواریا سب شتم روی باره

و بر جاجم که مشرف بمعبر بود از دور و نزدیک چادر و آفتاب گردان زده بزمین خط
 مردوزن اجتماع کرده بودند که کشته بجای شهر بودند و همه بصدای بلند و عاواظاً
 شادی میکردند متجاوز از چهل هزار نفر جمعیت بنظر آمدند که دو خاک غریبی بود طرف دست
 چپ شهر بود و طرف دست راست باغات و همه جا از طرفین پشت در پشت مردم
 ایستاده بودند از یک کوچه عبور کردیم که فوج طهران که ساخوی بر وجه هستند
 در آن کوچه ایستاده بودند قدری بهم از فوج سیلاخوری بودند امیر خان سردار چند
 (ارک و تربوم) یعنی طاق نصرت در سبزه راه ما ساخته بودند در نیم بطرف مغرب شهر
 که باغ مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه پسر خان مغفور فتحعلی شاه در آنجا است
 و آنجا را برای منزل ما معین کرده اند باغ بزرگی است بعضی چارهای عظیم دارد
 امیر خان سردار تازه دیواری دور آن کشیده و تعمیر کرده است وسط باغ برای ما
 چادری زده بودند در نیم بچادر قدری استراحت کرده از خشکی راه در آمدیم بعد در نیم
 بچادر طاقی که امیر خان سردار در طرف شمال این باغ ساخته است میوه جات و حلویات
 زیاد گذاشته بودند قدری در اطراف کاشته آمدیم بیرون بعد در نیم عمارات و منازل
 حرمخانه را که عمارتهای متعدد و جدا از یکدیگر است تماشا کردیم عمارات اندرونی اینجا
 خیلی شبیه است باندرونی قشرباقوت که میرزا محمد خان پیشخدمت در سبز حصار طهران

برای ما ساخته است هوای بروجسد چندان بیلافت ندارد مثل هوای تابستان

طهران قدری بهتر است

و یائنی که امروز در عرض اوه دیدیم از اینقرار است طرف دست است جاوه

(دره نقدی خورده مالک) (قلعه مهر صیبا، خورده مالک) (سر دره خورده مالک)

و دعات زیاد دیگر که نوشتن سامی آنها اسباب تطویل میشود

شب آمدیم بیرون روی تحت بندی چادر زده بودند در ششم بچا در آتش بازی کردند خوب

آتش بازی بود

حالا فصل توت بروجرد است و در این باغ درخت توت زیاد دارد و ساز زیادی هم

سیاه و خاکستری رنگت در این باغ برای خوردن توت جمع شده اند و توتی هم روی

چهار ما آشیانه دارند که شب و روز صدای متعارشان میآید (آلوا بالو هم در این باغ

زیاد است که تازه رسیده است)

از قرار یک بگلراف خبر دادند عبدالحسین خان پسر سعد السلطنه که با صرار از پدرش

اذن رفتن زیارت مشهد مقدس اگر قه و رفته بود در سبزوار بنا خوشی عام

مبتلا شده مرده است

روز چهارشنبه بیست و هشتم

امروز باز در منزل ماندیم که شام برادگان و معارف بر وجود و رسای الوار بحضور یافتند
 و فستیم بهمان چادری که زیر چهار مازده بود و چهار خوردیم جناب امین السلطان حضور داشت
 پیشخدمتها و عمده خلوت هم حاضر بودند بعد از نهار خوانین الوار را با تو شالها بحضور آوردند
 یک جوان رشید خوشپردی خوش سیمائی باریش بلند میان آنها بود که اسمش سید
 مهدیخان سلسله است بعد خوانین کو در زیر که اولاد کریمخان هستند بحضور آوردند
 قدری با آنها فرمایش و اظهار التفات کردیم همه هم خلعت و نشان التفات شده بود
 بعد در صحنه نشاند که اسامی آنها بعد نوشته میشود بعد از آن شام برادری ساکن
 بر جسد بحضور آمدند که اسامی آنها را هم بعد خواهیم نوشت سه ساعت بغروب ماند و خواب
 شدیم و بعد بحسین میرزای سپهر مرحوم امیر تیمور میرزا را خدمت نمودیم برای بلدیست
 مقرر فرمایید که فستیم برای چشمه بنفشه راه رو به جنوب بود از دم باغی که منزل جناب
 امین السلطان است که فستیم نزدای زیادی سواره بود که آب نیاد داشت بعد
 ده سنگ پانزده سنگ از بعضی نزدای آب جاری بود و طریقی را هم همه باغات
 و حاصل زراعت بود و فستیم تا رسیدیم بقریه (کوشه) که تقریباً متصل شهر است از آنجا گذشت
 و فستیم تا رسیدیم بروخانه رودخانه عظیمی است تقریباً دو مقابل رودخانه جابرو و آب دارد
 و از سمت درهای و تابی میآید باز همه طریقی را هم یا حاصل آبی است تا دی فستیم تا رسیدیم

به زرنگه که شبیه بات قشلاقی است آبی و به سیر و ن دو چادر زده بودند طایفه
 غریبستان میان قراچی و لر و گردن لباس غریبی بهم داشتند کوفته دارند
 و کارشان دوع و مات و گشت و روغن ساختن است طرف دست است راه دوه
 حاجی آباد بود کم کم راه سبب لاشد کوه زمان خوبی بود تماشای ازراعت دیدم کرده
 بودند و حاصلها زرد شده بود لا وقت در و حال اینجا ما است اندیم با تفرقه کوه
 از اینجا شهر خیلی خوب نمایان بود و تماشا داشت دره هم بطرف مشرق ممتد بود که منتهی بشهر
 میشود و شتر کوه هم در آخر ایند زه پیدا بود این دره خیلی وسیع و تماشای پوشیده از
 و حال دوه و آبادی است خیلی خوب منظری دارد از شهر و جرد بپایین و حد و اینجا
 سیلاخور غلی است خلاصه از قلعه سرازیر شده قدری که رستم توی دره سنگهای
 سیاهی بود چشمه آبی از میان اجار سیر و ن میآمد بقدر چهار سنگ و هر چه بپایین تر
 میرفت آب زیاد تر میشد آب سرد خوبی بود پاده شدیم مجد الدوله و فخر الملک و جلال
 الملک و مسیر از محمد خان و کتب خان نایب ناظم خلوت و غیره در رکاب بودند
 از شهر تا اینجا یک ساعت راه است یک ساعت هم باید برگردیم فرصتی برای توقف نبود
 نیم ساعت در اینجا بودیم چای و عصمه خورده یک ساعت بعزوب مانده مراجعت نمیکردیم
 نمودیم در حوالی این چشمه دره کلبه یاد می شد

آسامی رؤسای الوار و معروف اعیان بر وجهی که بحضور رسیدند از اینقرار است
 (طایفه سگوند) بسرکردگی محمد علیخان و فضل خان (طایفه سنوند) بسرکردگی
 صید ممدیخان (طایفه یوسفخان) بسرکردگی آزاد خان و عادل
 خان (طایفه گولیوند) بسرکردگی ممدیخان (طایفه پاپی) بسرکردگی علیمرد
 خان (طایفه طه خانی) بسرکردگی قاسمخان (طایفه امرائی و سوری)
 بسرکردگی لطف علیخان و جعفر قلیخان (طایفه مومینوند نور علی) بسرکردگی
 نعمت الله خان (طایفه کاکاوند) بسرکردگی عباس قلی خان و کریم علیخان
 (طایفه بیرانوند) بسرکردگی لطف علی خان و عباس قلی خان (طایفه
 جودگی) بسرکردگی محمد علی خان (طایفه ایونیوند) بسرکردگی
 محمد علی خان (طایفه قاید رحمتان) بسرکردگی فخر الله خان
 (سواره بختیاری و بر وجهی) بسرکردگی عبدالله خان سر قیب و
 امام قلی خان موکوتی و بهرامخان (سواره گوردیزی و خوانین آنها)
 (سواره یار احمدی) بسرکردگی حیدر خان سر بخت (سواره مخصوص)
 امیر خان سردا (سواره هاشمی) (سواره کهن وندی)
 بهریشی محمد ابراهیمخان (سواره هاشمی) بهریشی حسین قلی خان

دستخان سریت (سواره ملایری) بسیرتی عبدالله خان (سوار و نهنگی)
 بسرکردگی حضرت الله خان پسر امیرخان سردار که روی هم رفت سه هزار و
 هفتصد نفر سوار بودند

(شاهزاد های پاک کن بروجر داولاد مرحوم حشام الدوله) علی محمد میرزا
 اکبر میرزا غلام محسن میرزا اسد الله میرزا محمد جعفر میرزا نواده مرحوم
 محمد تقی میرزای حسام السلطنه ابراهیم میرزا محمد حسن میرزا معظی میرزا
 مرتضی میرزا حاجی جهانگیر میرزا فتح الله میرزا سلطان محمد میرزا
 سلطان یوسف میرزا کمال الدین میرزا عبدالله میرزا حسینقلی میرزا
 (خوانین قاجار داولاد حاجی محمود خان قاجار) محمد حسن خان حاجی ابراهیم خان
 (اولاد مرحوم حاجی محمد صادق خان) حاجی محمد حسین خان رضاقلیان حاجی
 امیر حسین خان حاجی محمد کاظم خان حاجی علی اکبر خان (اولاد حاجی محمد
 علی خان قاجار) محمد ولین خان (پستوفیان ولایت بروجر د) میرزا ابراهیم
 میرزا محمد علی میرزا حبیب الله

(خوانین و عیسره) دارا ب خان علیخان دیوانگی میرزا مادی کلانتر
 حاجی موسی خان خسرو خان حاجی حسن خان علی محمد خان حبیب الله خان

فرح الله خان

(کدخدایان محلات شهر) یعقوبخان مسیز صالح حسینیان تفتیان
دو خانسریدون حاجی علیخان مشدی محمد علی

(خوانین کودرزی) علیخان غلام پیشدست حاجی حسینیان رضاخان میر

باقرخان سرمنگ تکر افغانه الله قلیخان یاور ابراهیمخان سرمنگ

رجب خان یاور کاظمخان غلام حسینخان محمد علیخان عباسقلی خان یاور

(تجارب روبرودی) حاجی سید آقا حاجی ملا ابوطالب حاجی غفور حاجی ملا

احمد حاجی غلام حسین حاجی نصرالله حاجی محمد حسین حاجی محمد مادی حاجی جعفر

(تجارب صفهانی) حاجی محمد رضا آقا محمد صادق آقا محمد علی حاجی علی کبر

حاجی ابوالقاسم آقا محمد باقر

(تجارب کاشانی) آقا سید آقا کوچک امین التجار حاجی محمد تقی حاجی

محمد کاظم

(تجارب دزفولی) خواجه محمد باقر مولی خواجه محمد حسین مولی حاجی عزیز الله

حاجی علی کبر حاجی جعفر

(جامعت چیتساز) حاجی علی کبر پولی حاجی محمد سید موسی



روز جمعه بیست و هشتم

امروز خیال داریم برویم بهر آب و نمائی صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده روبرو
 رانیم از پلوی اردو و نزدیک جاد در جلال الله و که که توی باغی زده بود که شستیم که
 با اصطلاح امل بر وجه و باغهای محوطه شش اکتیه میگویند از کوچه باغ زیاده و پلهای
 متعددی که روی نردبان است بودند با کالسکه عبور کردیم اما کالسکه از اینجا باز حمت میکند
 تا اینکه راه کالسکه سبز لا و خوب و هموار شد و همه جا سبز لا رانده و دو ساعت و نیم
 بلکه ساعت اوهن شستیم تا رسیدیم بهر چشمه و نمائی درین راه همینکه بسر که در رسیدیم
 از دست است جلگه سیلا خور علیا نمایان شد که بقدر صد پارچه ده و آبادی داشت
 یک ده خلی معتبری هم پیدا بود که همش آشنایان است و میقتد بقدر سوار خانوا
 جمعیت دارد اطراف بهم همه دره و ماهور و پوشیده از سبزه و زراعت و بی و آبی
 بود که الوند بهمان هم از دور پیدا بود که چند کله برف داشت لطیفان سرسبز
 فوج سیلا خوری هم که دو دانگ از این ده و نمائی مال او است خودش در کاب
 بود و بلدیت میکرد و آسامی و مات امیدانت و عرض میرسانید و شستیم تا رسیدیم
 با اول تنگه که چند نر آب صاف از اینجا جاری بود و از توی دره هم رودخانه میکشد
 و از اینجا جلگه تشکیل میافتد در حقیقت از اینجا جزو جلگه کفش گری است میرزا محمد خان

و فخر المملکت هم در رکاب بودند اکبر خان نایب خاطر و مقصد سلطنت و احمد خان
 و سایر پیشخدمتها هم اول همین گنجه ایستاده بودند حاجب الدوله هم همراه آمده
 بود که یورت سرپروده را معین کنیم که بدید برزند سرودیم اول همین گنجه ایستاده
 بیاورند و چادر برزند چون از اینجا بایده حسین آباد برویم سر راه هم هست راه
 نزدیک است اردو به اینجا بقصد امیر خان سردار هم در رکاب بود و دیدیم سر بالا
 راه را همه جا خوب ساخته اند اما چون سر بالا بود و کالکه بصعوبت میرفت از کالکه
 پیاده شده سوار اسب شدیم و پی آبی را که از دره میآمد همین طور گرفتیم اندیم بعضی جاها
 در تنوی دره درخت بید کاشته بودند درختیم تا رسیدیم بجلگه و نانی آما جلگه بزرگی است
 بلکه دره و حسی پدید میکند و آبادی در اینجا است که بقدر سیصد خانوار میشود
 ده پاکیزه ایست خانه ها از سنگ و گل دارد خانه خوب قلابی ندارد مگر کچانه که
 مال یعقوب سلطان سپه لطیف خان است چشمه آبی از بالای ده بیرون میآید و
 از دور یک سکوی میگذرد که این سکوراد و در صله یک چناری ساخته اند که
 میگویند اینجا پنج هزار سال عمر دارد و از شدت گشلی وسط چنار سوخته و تمام شده
 کتله های بزرگ دارد و معلوم است که خیلی کهنه و قدیم است و در ریشه چنار باستی
 بیست ذرع باشد آب سرد صاف گوارائی از اینجا چشمه بیرون میآید که هیچ نسبتی

چشمهای سراب بکشت عمارت و ساری جاندار و پیاده شد تماشا کردیم بعد سوار
 شده از توی آبادی ده بیرون رفت از تپه بالا آمدیم که سرابهای آنطرف اجم
 تماشا کنیم سر تپه که رسیدیم دیدیم چشمهای زیادی هم از اینجا جاری است سراب
 و نمائی از اینطرف تپه و این چشمها از آنطرف جاری شده رودخانه را که بشهر برود
 میآید تشکیل میدهند که یک تپه میانه این دو سراب فاصله است اما آنطرف تپه درخت
 زیادی داشت و چندان صفا نبود اینطرف اشجارش بیشتر است و باره برشته
 آمدیم سحرمان آب و نمائی بقدر ده و سوار قدم زیر دست ده که درخت
 زیادی داشت و چمن بود کنار رودخانه محل خوبی را انتخاب کرده فرمودیم
 آفتاب گردان زد و بنهار افتادیم اینجا هوای بسیار خوشی داشت و طرف
 این دره کوههای خیلی بلند برفی خوب دارد که همه جا اسب و است و گلهای
 از اینجا دارد که تجاوه و اکثر لرستان میرود و بعد از بنهار قدری استراحت
 کرده برنجاستیم چای و عصرانه خورد و ساعت و نیم بلکه زیاد تر بغروب مانده
 بود که سوار شدیم و رواندیم برای منزل و یک ربع بغروب مانده وارد منزل شدیم
 شب بعد از شام جناب امین السلطان و محمدالدوله و امیرخان سردار و کبر
 خان نایب ناظر و اعتماد و الحضره خواسته بودیم بجنور آمدن و بعضی فرمایشات

آنها فرمود که مرخص شد و رفتند

دانی که امروز در دست است جاده از مسافت زیادی دیدیم از اینقرار است
 (قریه قلعه شمشاد خروده مالک) (قریه قلعه حاتم ملکی حاجی میرزا ابوتراب)
 (قریه قلعه کوچک ملکی حاجی یوسف) (قریه توزه زن ملکی مظفر الملک) (قریه
 چهار بره ملکی باقرخان) (قریه بنه دیزه ملکی یحیی) (قریه برکت آباد ملکی عبد
 الرحیم خان) (قریه دره کرکی خروده مالک) (قریه کبال دست چپ خلی
 نزدیک بجاده و خروده مالک است

شنبه بیست و نهم

امروز بایده بیکم کوئید برگردش صبح برخاسته آمدیم بچادر زری بزرگ که زیر چادر
 زده بودند جناب امین السلطان بحضور آمده نشست بعضی کارها و فرمایشات با او
 داشتیم بعد از فراغت از کار بعضی علما یکدیگر تا بحال بحضور نیامده بودند جناب امین
 السلطان بحضور آورد چون مصمم حرکت بودیم همیطور ایستاده آنها را ملاقات
 کردیم جناب حاجی آقا ماشوم برادر جناب آقا ضیاء با اتباعش بودند جناب
 آقا سید فرامام جمعه جدید خرم آباد هم که عصای مرصع و خلعتی باو داده بودیم
 بود بعد از دیدن علما سوار اسب شده و راندیم برانی کوئید را باز از همان ده کوشه

گذشته دست است ای بود از آنجا سپید لاشیم و از نزدیکی چادرهای فوج
 طهران و فوج پشت کوهی و غیره گذشته اندیم هوا بشت کرم بود راه هم
 خیلی دور بود بقدر ساعت اوهنستم و همه چاراه سپید بود تا بیک در رسیدیم
 درخت بید و چینه داشت باز رستم بالا ترده کوه کید رستم که خانوار کی داشت از بالا
 پیدا بود این دو مال دهنده مرحوم خانم سیزای هشتم الدوله زوجه مظفر
 الملک است مسافت زیادی که سپید لاشیم بدو رسیدیم از طرف دست
 چپ سر ازیر شدیم دو چار بزرگ و چینه آبی در اینجا است که سراب کوه کید میکنند
 این چارها هزار و سیصد لاند و دوشان خیلی بزرگ و از وسط آنها یک چار
 بسیار عظیمی روئیده است چینه آب سرد صافی هم از زیر این چارها بیرون
 میاید اما بحرمان آب صد اندازد و کلم کلم رو پائین که میرود آبش بقدر تنگ
 میشود اطراف چینه هم اشجار کاشته اند مجد الدوله و کلب خان نایب ناظر کاخ
 از صبح با اینجا آورده نهار کرم حاضر کرده بودند پیشه متها هم حاضر بودند نهار
 آورده خوردیم هوای اینجا هم اگر چه پایه چار و کنار چینه است اما چندان
 ییلاق نیست تقریباً مثل هوای رستم آباد شمیران طهران است بعد از نهار قدری
 استراحت کرده بر خاستیم اینجا یک بک زبانی دارد دیگر ای هم را اینجا

که میرود بیان ایل سیرانوند لرستان چون بایستی سبب میرفتیم زیاده تر توقف کرد
سوار شده راندیم در مراجعت از راهی دیگر آمدیم باز هوا گرم بود و عسکری کرم
قدری که آمدیم افتادیم براه کمال و کی خاصه خرکی خاصه خرکوهی است
خشک شبیه بکوه دشان است که در وسط صحرا بالاسره کمال واقع است
چون اینکوه بخود نوی این صحرا واقع شده آتش اسرخر کند آشته اند آمدیم باز
اردور رسیدیم باغی دیدیم از باغات محوطه شهر که تکیه میگویند گفتند مال
حاجی آقا محمد است خیابانی داشت و بنظر باغ خوبی میآمد سوار و رفته نگاهی

کرده از آنجا که شتیم آمدیم مبندل

روز یکشنبه غره دنی الحجه الحرام

امروز سوار شده تمام روز را در مبندل ماندیم آمدیم بچادر بزرگ پیش از نماز
امیرخان سپه دار فوج طهران را بحضور آورده دم در باغ از سپان گذارند
و مرتضی شدند که بطهران بروند دسته توپچیان خرقانی را هم بحضور آورده
بودند بعد از دیدن فوج و توپچی هماره خوردیم بعد قدری استراحت کرده دوست
بغروب مانده برخاسته آمدیم بیرون سوار شده راندیم برای تماشای مسجد شام
بر وجهر جنوب امین السلطان و عزیز السلطان و سایر مشیخ متها هم پای درگاه

بودند اول که سوار شدیم طرف دست راست یعنی دیدیم پرسیدیم از کی است
 عرض کردند مال اکبر میرزای پسر مرحوم خانم میرزای هشتم الدوله است
 که خانه مسکن او بها نجا است از آنجا که شش کجای ششای ششای دیدیم کوهها
 همه سنگ فرش است رسیدیم بیک محوطه که جمعیت زیادی ایستاده بودند چون
 ما نزدیک شدیم بعدای بلند بنای دعا و صلوات فرستادن گذاشتند
 بقسمی که اسب میخواستیم که از آنجا از اسب پیاده شد و پیاده آمدیم برای مسجد
 شاه دیگر محوطه و میدان و بازاری در این راه نبود همه جا از کوه چار و ششم
 ما رسیدیم بدر مسجد که در دست راست واقع بود داخل مسجد شدیم حیاط بزرگی
 دارد شبیه است مسجد شاه طهران و این مسجد هم از بناهای خاقان منصور فتحلی
 شاه است قدری مرت لازم دارد با میرخان پسر دار فرمودیم هزار تومان
 از لایات خرج عمتی مسجد کند توی صحن مسجد جمعیت زیادی از علمای بروجیه که
 جناب آقا سید هبه الله و تابع او و جمعی دیگر بودند حضور داشتند آمدیم زیر کبند
 کفش کنده داخل مقصوره شدیم کسب بسیار بزرگ عالی دارد خیلی مسجد خوبی است
 نماز خوانده بسیار دیدیم و باز پیاده مراجعت ننزل کردیم هوا خیلی گرم است
 چنانکه در راه عسوق زیادی کردیم

روز دوشنبه دویتم

امروز باید از شهر بروم و جرد برویم ^{جایی} سرچشمه و نانی که در کفر سنگ و نخی شهر بطرف
 نهادند واقع است صبح زود یک ساعت بسته مانده برخاستیم آیدیم بیرون فوج پشت کوه
 لرستان ابو اجمعی حینقلی خان والی (صارم اسپلطنه) که بقدر پانصد نفرشان
 در اینجا ساکن هستند امیر خان سردار بحضور آورده بود همه جوانهای رشید
 بودند و صاحبضمای خوب داشتند اکثریم از طوایف هستند از طایفه خزل که در نهادند
 و حدود آنجا میباشند بقدر هزار خانوار در پشت کوه لرستان می نشینند و دود از این
 سربازان ما هم از طایفه خزل بودند فوج را دیدیم و از سان گذشتند بعد بکالک
 نشسته را دیدیم عزیز السلطان و پیشخدمتها هم در رکاب بودند راه کالک را همه جا
 خیلی خوب ساخته اند را دیدیم برای مسندل بمنگه بیالای تپه ما رسیدیم سوار اسب
 شدیم دست چپ دژ بود از محاذی ده شیخ میر که مال جناب حاجی آقا محمد است
 سرازیر شدیم برای سپردن دژ که بهر جرد میسر و دهر قدر بالا تر رفتیم دیدیم
 دژ سنگ تر میشود جای نهار خوری نیست بر کشتیم قدری پایین تر جای وسیع خوبی
 در کنار دژ انتخاب کرده فرمودیم آفتاب گردان زدند نهار افتادیم عزیز
 السلطان و محمد الدوله و پیشخدمتها حاضر بودند نهار خوردیم و تا دو ساعت بغروب ماندیم

توقف استراحت کرده از درّه آمدیم بالا بالای سته که رسیدیم کالسکه حاضر
بود سوار کالسکه شده را ندیم تا نزدیک منزل نزدیک منزل دوباره سوار آب
شدیم و از بالا دست چادرهای خودمان آمدیم تا دم چادر جناب این سلطان
پیاو شدیم جناب این سلطان بحضور آمد و بطور با این سلطان فرمایش کنان
رفتم برادر و حاجب الدوله هم حاضر بود بعضی فرمایشات فرمودیم و رفتند
چادر مار کنار رودخانه و آبی که از و نائی میاید زد و اند هوای اینجا خیلی خوب و معتدل
انشاء الله چند شبی خیال داریم اینجا بمانیم حکیم بزرگوار و از اعتبار روزی که وارد
بروجبر شدیم از کالسکه افتاده و قلم پاش کالسکه خرد کرده و بجهت معاینه
پای خود در بروجبر مانده است تا بیت وز دیگر هم مشکل است بتواند حرکت
کرده بیا

روز سه شنبه سیم

دیشب ساری سلطان و مسیر شکار و گشای باشی و سینقلی خان والی را خواستیم
بجضور آمدند میر شکار و ساری سلطان حکم شد صبح بروند بالای کوهی که مشرف
بصفحه لرستان است هم خرپس با شکار دیگر پیدا کنند و هم راه را ببینند
چطور است که خودمان هم برویم بالای کوه و صفحه لرستان را تماشا کنیم

صبح برخاسته سوار شدیم و همان کنار رودخانه و تانی را گرفته پسر بالارا ندیم و آیم
تا از رودخانه هم که بشهر برویم و گذرگاه شده سر بالاشدیم در این بین غلامی بنام
پسر میرشکار را دیدیم میاید و عرض کرد که میرشکار عرض میکند راه خیلی سخت
و بد است و مسافت هم زیاد است ما هم برشته سر چشمه همین رودخانه که بشهر برو
میرود که همش چشمه دروغ زن است و بقدر بیت و پنج سنگ آب سرد خوبی دارد که
روی آب بواسطه ریختن بروی اجار کف میکند و سفید میشود و خیلی صفا دارد فرمودیم
آفتاب گردان دند هوا هم بسیار خوش بود و نهار خوردیم بعد از نهار عرایض
و نوشتجات زیادی بحضور آوردند و ما را با آمین خلوت خوانده و جواب فرمودیم
و همه را دادیم بآمین خلوت برد برای جناب امین السلطان بعد از فراغت قدری
استراحت کردیم و تا عصر اینجا بودیم جای خوبی بود الحمد لله خیلی خوش گذشت
بعد از خوردن چای عصرانه سوار شده مراجعت باردو کردیم

روز چهارشنبه چهارم

صبح قدری دیر از خواب برخاستیم و آمدیم بیرون که سوار شده برویم بسرای
جناب امین السلطان دم در پیاده ایستاده قوام الملک که از شیراز حضا
کرده بودیم و تازه وارد آورده بودند قوام الملک خیلی شبیه است

بچو اینهای مسیز فحمتی خان صاحب دیوان دو سپهر کو چک هم دارد که سر او خود
 آورد و است او را مخص منبر مودیم که با سپهرهایش و نذ بطران بعد قدری هم
 با جناب امین السلطان و شجاع النظمه سپهر دار فرمایشات کرد و سوار شدیم
 و همین ندر آب و نمائی را گرفته پسران را ندیم جدال الملک و اکبر خان نایب ناظر هم
 از جلورفت سر چشمه آفتاب گردان زده و نهار حاضر کرده بودند آمدیم تا رسیدیم
 بو نمائی ساعد الدوله سپهر دار قشون عراق هم اینجا بود و بجزو ریه آفتاب بعد از ساعتی
 احواش هم خورده مخص شد و رفت بمنزل لطیفخان سر بنک حاضر شده جلوما افتاد
 و بلدی میگرد و علیخان کو درزی هم که غلام پیشخدمت بوده و لا سپهر مردی
 نو و ساله است و ریش بلندی دارد جلوا افتاده بود و بلدی میگرد و معرفت و بلدت
 تائی با اینجا دارد و عزیر السلطان و پیشخدمتها هم همه در رکاب بودند از ده و نمائی
 که گذشتیم دره وستی پیدا کرده باز قدری که رستم تنگ شد و در بند نندی شد از جلور
 باز کو بهای بلندی برفی پیدا شده مسافت زیادی رستم تا دست است دیدیم که وخت
 بلندی است و چشمه سفید از آن جاری است این چشمه شبیه است به سفید آب بالای تنگ
 و بهینطور آبش بواسطه خوردن با حجار کف کرده و سفید میشود و سپهر زیر میاید و مر بالائی
 بدی بودند آمدیم پسران را تا بهر چشمه رسیدیم در آنجا تخت بزرگی بسته اند و روی سکو

درختهای بید کاشته تومی دره هم اشجار بید زیادی دارد خیلی جای خوب با صفا
 آبش هم سرد و گوارا است پنجه شش چشمه است که از زیر سنگ بیرون میاید که بهم
 بقدر شش هفت سنگ آب دارد و پس از برشته شده صد میکند از مندرل تا اینجا تقریباً
 دو فرسنگ راه است آفتاب گردان زیادی برای ما و ملت میرین کاب ده بود
 و بنا کر کرم جاسر کرده بودند بنار حوز دیم اعتماد السلطنه حاضر بود و روزنامه اروپا
 خواند بالای اینگونه مسافت یکمیدان از چشمه غاری است که وضع آن خالی از غبار
 نیست اما راه سختی دارد شاه پلنگ خان و ادیب الملک و علی آقا رفت بودند تومی
 غار را تماشا کرده بودند از وضع آن تعریف میکردند که طاق بسیار بلندی دارد
 بار ارتفاع شمس العماره و جای عجیبی است اما تومی غار آب ندارد و مجدالدوله هم دیده و نوشته
 بود تومی این غار را تماشا کرده بود خلاصه بعد از بنار بقدر یک ساعتی استراحت
 کردیم و تا دو ساعت و نیم بعزوب ماند و اینجا بودیم چای و عصرانه خورد و چون ا
 دور بود و بایستی بود تر مراجعت کنیم سوار شدیم و رفتیم تا رسیدیم بونانی ده و بنا
 سه فتمت است فتمت عمده اش مال شاهزاده و دست ختم امالدوله مرحوم است یکصد
 از آن هم مال لطیفان سرنگ است و یک فتمت خرمش هم مال علیخان کوردزری
 غلام میخداست این چشمه سفید اراضی محوطه آن هم مال علیخان است و خود ششم

سکونی بسته است عیجان با اینکه ششادالی نو سال دارد و مرد خوش منته زنده و دل
در مراجعت کیرابی دیگر و رای را بی که صبح آمده بودیم پیدا کردیم که از غنله کوه
میروند و از همان راه عبور اندیم که دو دانه خنلی دور از این راه در دست چپ
میماند آمدیم تا رسیدیم بجایی که درختهای بادام زیاد داشت از آنجا گذشته وارد
منزل شدیم و بعد از ورود بمنزل ساری همدان و حینقلی خان و شجاع السلطنه
سردار را بحضور خواسته بعضی فرمایشات فرمودیم و رفتند

روز پشینه پنجم

امروز باید برویم سرچشمه کر تیل دو ساعت و نیم از دشته گذشته سوار شدیم جانب
امین السلطان را هم گفتند از دیشب حاش بهم خورد و تب کرده و استخوانهایش
در میکنند وقتی که سوار میشدیم همی خان سردار که از بر و جبر آمده است و ساع
الدوله و امیه آخو و مجد الدوله دم در حاضر بودند بعضی فرمایشات با آنها فرمود
سوار شدیم و همه جا از میان اردو آمده از ده کفشگران که مال رضا خان به
کرینجان کوردیزی است و در دست است راه واقع بود که شتیم همه جا صحرای حاصل
زراعت بود آمدیم افتادیم بدست چپ و دهنه کوه از اینجا باز تا سر آب کر تیل
بقدر کیفی رخ و نیم بلکه متجاوز راه بود که تمام این راه را از آفتاب عبور کردیم و دانات

آبادیها همه در دست است افتاده اند و توروزن که مال شاهزاده و خانم زوجه
منظر المملکت است در دست است از دور پیدا بود جلال الدوله هم بقدریکت فرخ
دور از اردو در بیستمانی در ده توروزن چادر زد و منزل کرده است خانهای
رعیتی توروزن را روی تپه مشرف بهم تا سر تپه ساخته و سر تپه یک قلعه بسیار محکم
مقبره بنا کرده اند که چند ان بزرگ نیست اما خیلی مرتفع و محکم و آباد است که اگر
توپ نباشد مشکل است کسی بتواند این قلعه را مفتوح کند قتیجان احتساب المملکت عرض میکرد
تالار آینه کاری هم توی این ده دارد خلاصه منقسم تا رسیدیم به راب کریل آسیانی
دارد و درخت کردوی زیادی اطراف چشمه کاشته اند که مثل جنگل است تپه بود
که نهدی از سر چشمه سوار کرده آورده اند روی این درخت بید کاشته اند چادر پوئی
بالای آن تپه زیر درختهای بید برای مازد و بود و آب از اطراف چادر میگذشت
هوای خوش و چشم انداز خیلی خوبی داشت بسیار جای باصفائی است آدمیم بچا درونها
خوردیم از روی این تپه اینقدر دماغ پیدا است که حساب ندارد و میتوان همه را
نوشت یکی ده اشترنیا است که خیلی بزرگ است و خانهای خوب مثل عمارت شهرت
دارد باز ده بزرگی دیگر در همان نزدیکی اشترنیا است که همش کاظم و مال حاجی محمد
حسین خان است که سابقاً ایشیک آقاسی بی بی بود و حال حال و رثه اوست یکدو بزرگ

دکتریم نزدیک همین تپه است که همش چهاربرو و مال خوانین کو درزی است باز دست
آباد بزرگ زیاده دیده شد حاصل زراعت اینجا بعضی رسیده و بعضی هنوز نرسیده است
اما حالا که یازدهم سرطان است وقت درواست یک ساعت بغروب نمانده و سوا
شده از روی سته آمدیم بامین کالکه را تا پای کوه زیر آسیاب آورد و بودند سوا
کالکه شده از میان جنگل و درختهای گرد و درانیم و افتادیم براه تو زوزن از دم ده
که شتیم چنانکه پیش نوشتیم خیلی ده معتبری است و قلعه آنرا که وضع مربع و چهار برج است
و لیجان کو درزی سابقا ساخته است و آن در کمال تازکی و استحکام است و بنا
اهل ده هنگام عبور ما خیلی اظهار شادی و دعای میکردند و ضعیفان خالی از تماشا
بنود غروب و اردن منزل شدیم و شب بعد از شام جناب امین السلطان را بحضور
خواستیم بعضی فرمایشات و کارها داشتیم امروز هم در سرچشمه نوشتجات زیادی
بحضور آورد و بودند همه را خواندیم و جواب دادیم غروب که مراجعت منزل کردیم
غیر السلطان هم که از صبح زود سوار شده بمراب و نانی رفته بود عصر مراجعت
کرده بود و بحضور رسید

روز جمعه ششم

امروز باید برویم سرچشمه دروغ زن که الان قریب و دست بکتاب از پنجمه

بیرون میاید اینک اینجارا دروغ زن میگویند برای این است که دو سه ماه دیگر
خشک میشود اما سر چشمه که خشک میشود از تنش باز آب میاید مثل چشمه شکر آب لبه
که وقتی سر چشمه خشک میشود از توی امام زاده آمار که دبی است در پائین در شهر
واقع است آب در میاید این همان چشمه است که یک زده میانه آن با سراب و نانی
فاصله است اکثر شهر بر وجه میرود اکثر خان بایب ناظر و عجمیات خلوت هم از
رفته چادر پوشی برای مادر سر چشمه زده و چهار چرخ کرده بودند در نیم جای درها
خوردیم هوای اینجا بد نبود کاری نسیمی میوزید تا عصر اینجا بودیم چای و عصرانه خورد
دو ساعت و نیم بغروب مانده سوار شدیم عزیز سلطان و میرزا محمد خان هم امروز
سراب و نانی رفته بودند پیش از آنکه ما سوار شویم اینجا بخنور ما آمدند را ندیم برای
منزل اول شب متاب خوبی بود

روز شنبه بیستم

امروز در منزل مانده سوار شدیم زیر اسرچیمهای خوبی که در این نزدیکیها بود
همه را دیده بودیم و اگر میخواستیم سبت شمال اردو و جلگه کفشگری و اشترایان که
چشمه سارها و جاهای خوب دارد برویم از آفتاب و گرمای خیلی صدمه میخوردیم دیگر آنکه
فوج بر چلو و سواره یار احمدی هم امروز باید بخنور آمده بان به بند صبح برخاسته

چکه پوشیدیم جناب امین السلطان و سپاه الدوله و شجاع السلطنه سردار حاضر بود
 سوار و یار احمدی که تازه سپاه الدوله سردار قشون عراق گرفته است آمده
 از سان حضور گذشتند فوج بزچلو هم که باید عبرستان رفته ساخلو آنجا باشند از
 سان گذشتند سریت فوج بزچلو محمد خان سپهگیر خان است و این فوج هم از قشون
 ابوالجهمی سپاه الدوله هستند بواسطه کرم بود که با اینکه خبر بالای سرمان گرفته
 بودیم خیلی صدمه خوردیم اما پان فوج و سوار و تمام شد برشته آمدیم بجا در نها
 خور دیم و ما عصا بهیجا توی چادر مشغول کارهای دولتی بودیم

روز یکشنبه ششم

امروز هم در این منزل اتراق شد و صبح برخاسته سوار شدیم که برویم بمراب کر تیل غیز
 السلطان هم در رکاب بود سوار کالکه شده فرستیم تا رسیدیم بیایست به از آنجا سوار
 شده فرستیم بآنجا که دور و قتل چادر زده اند نهار خوردیم حاجی امین السلطنه را هم که
 فرموده بودیم سوار شده در رکاب بیاید آمده بود و همیجا بودیم تا کی ساعت بغروب مانده
 سوار شده مراجعت بمنزل کردیم میز حسینیان سهام السلطنه اردستانی هم که بار دو
 آمده است اینجا دیده شب متاب خیلی خوبی بود و هوای هم خیلی خوش و مایل سردی بود
 بطوریکه روی کلبه سنجاب سرداری یک پالتو هم پوشیده بودیم اینجا شبها هوای

منازل از هیئت ارو با این ترتیب است از بعد از آن بزمان آباد چهار فرسخ و از آنجا
 به پیرمیشان چهار فرسخ و از آنجا به کنگدان که خاک ملایر است و از کنگدان بار دو و آند بود
 خلاصه عصر یک ساعت و نیم بغروب مانده سوار شدیم که بمنزل بیانیم حاجی آقا مهدی که
 صاحب این دواست در اینجا حاضر بود و بخبر رسیدی استیش متوسطی از دوی
 فرمایش وصحت با او کرده بعد سوار کالسکه شده را ندیم برای منزل مسافت چندانی نبود
 بعد نیم ساعت او که آمدیم بمنزل رسیدیم چنانکه از اول اشارت کردیم از دور آواز
 بر دستر که نزدیک حسین آباد است و دوازده قدری از این دهم مال شاهرا ده خانم
 عیال مظهر الملک است که در اینجا واقع است که خانهای ده را روی پشته ساخته اند
 پائین پشته هم خانه و عمارات دارد قلعه محکم بسیار خوبی هم دارد در منتهای اطراف
 ده همه چمن است سرای پرده مار هم توی چمن زده اند آب خوب است جاریست دارد و جلو
 آب آبسه مثل صخره و دریاچه کرده اند هوای اینجا هم یلایق و سرد است بطوریکه شب و ی
 سایر لباسها سرداری خرد پوشیدیم اما توی این آب دریاچه قورباغه منی و قورباغه
 سبز درختی که بالای درخت پیدا می شود خیلی داشت و شب بطوری صد میگردند که نمیکند
 بخوابیم آخر فرمودیم چادر می دور از دریاچه در وسط پیرده زدند و تخت خواب را هم

با آنجا بردند و نشستیم در آنجا در خوابیدیم

روز سه شنبه دهم محرم الحرام

امروز روز عید صغی است و در منزل توقف کردیم صبح انعام و سلام جناب امین
 السلطان و شجاع السلطنه سردار و نایب الدوله سپه دار قشون عراق و عثمانيه خلوت و سایر
 معارف خدایم مقرر رکاب بحضور آمدند بعد شتر قربانی را با تشریفات معموله و علمه طرب و
 اسباب جشن بحضور آوردند بشیر الملک شاطر باشی و سایر علمه و خدام و مهابشرین نحر شتر هم
 حاضر بودند سید باقر نام شاعر در قلی هم حضور داشت و خطبه و قصیده در تهنیت عید
 بعضی رسانید شمس الدین خان سپه مجد الدوله هم که خلعت قبای زری با و مرحمت شده بود
 حاضر بود و شتر را با شاطر و یک و سایر تشریفات بهر ای بشیر الملک و شمس الدین خان
 بردند بمسار دو بازار و بطوری که رسم و معمول است قربانی کرده بعد دوباره بشیر الملک
 و شمس الدین خان و سایرین بحضور آمدند و عبا علی خان برادر بشیر الملک نیزه بدست گرفته
 گوشت شتر قربانی را بر کسی که معمول است سر نیزه زده بود صبح هم پیش از آنکه شتر را
 بیاورند فرستیم بیرون سراپرده مجد الدوله و اعتمادا بخضره کوفته های شتر بانی را حاضر
 کرده بودند برسم مستحب دست ببر کوفته قربانی کشیدیم و دعا خواندند و کوفته ها را کشیدند
 و بر دم دادند بعد از ظهر قدری استراحت کردیم هوای بسیار خوشی داشت عصر بر خاسته
 محض تفریح چکمه پوشیدیم و از سمت شمال اردو منبر نمودیم سراپرده را باز کردیم و پیاده فرستیم

توی چمنها کردشش کردیم و خیلی راه داشتیم اغلب خواجها هم همراه ما بودند مراقب خوبی
 در اینجا دارم تمام صحرای چین و علف قیاق و سبز و زار است آب و قاطر و شتر زیادی در چمنها
 چرا میگردند تا نزدیک غروب در سمت شمالی اردو مشغول گزلبویم تا از آن مرغهای زرر
 کوچک هم با تفکته پر کوچک زدیم غروب بهر اورد و بر شستم شب هم مهتاب بسیار خوب
 و هوای خیلی خوشی مثل شبت بود

روز چهارشنبه یازدهم

امروز باید بهر آب کاماسب برویم صبح از اول آفتاب قال و مقال و همه قسم صدائی
 بلند بود سواره قزاق حرکت کرده میگذشتند موزیک میزد و خوب هم میزد بعد توچها
 گذشته شیپور میزدند دیگر انواع صدائهای مختلف از آدم و اسب بکوش می رسید زود
 برخاستیم رخت پوشیده آمدیم بیرون دم در جناب امین السلطان حاضر بود جمعی دیگر هم
 ابرقیل قهرمان میسر را پسر غالدوله که حاکم بناوند بوده و سرهاری ترمه هم با و خلعت داد
 شده بود پوشیده بخنور آمد بود که مرخص شده بطهران برود دیگر خوانین گوردیزی که همه
 مجتمع شده بودند حضور داشتند جناب امین السلطان آنها را معرفی می کرد و بعد سوا
 کالسه شده را اندیم از همان راهیکه دور پیش از سمت جعفر آباد باز دو آمده بودیم رفته
 نزدیک جعفر آباد بالای تپه که سمت جعفر آباد میرفت از کالسه پیاده شده سوار اسب ششم

و بخت دست چپ و بدرمای کوه برنی حرکت کردیم هوا هم بسیار خوش بود مطلقا
 عرق نکردیم بلکه بعضی اوقات تحریم جلو آفتاب نگاه میداشتیم تمام راه را که از کوه پسته
 و دره یا زراعت بود یا سنگ که دیگر قابل زراعت نبود دست چپ او را با جلد
 میزدان قریه جوچه حیدر و کمره بود و از سمت چپ آنجا یک جاده نرم بسیار خوبی بود
 که با سانی میشد بالای کوه رفت اما حالا وقت فتنه داشتیم و بلد هم نبودیم همین قسم
 آمدیم تا رسیدیم بالای تپه که در زیر تپه ده سوران واقع بود قبل از رسیدن
 باینجا آبادی این ده هیچ پیدا نبود نزدیک ده بیستان زیادی داشت بخت
 بیستان را ندیم از بالای همین تپه که نگاه کردیم اردو در میان ده سوران
 و شهرها و دپیدا بود شهرها و دباغخان محوطه آن و دره سبزی که از اینجا تا هناوند
 امتداد دارد خیلی خوش منظر و با تماشا بود آمدیم در زیر سایه چند بیدکهن که دورازد
 بود بنهار افتادیم آفتاب گردان زدند جلو آفتاب گردان شبدرزاری است که گل
 کرده و بوی بسیار خوشی میداد یک سمت آفتاب گردان زراعت کندم بود در کمال سبزی
 و خضارت زمین و هوا هم در نهایت روح و صفا طبیعت زمین و حالت هوای اینجا
 بسیار شبیه است به نیشابور صحرا و هوا از این با صفا تر و لطیف تر میشود نمونه از بهشت است
 پیره زنی در اینجا دیدیم که باید صد و بیست سال داشت باشد کلی نام با یک پیری که ا

شریفی آماجلی کشف بود و وضع و حالتی مضحک داشتند دیده شد قدیمی بایره زن صحبت
 و فرمایش کردیم بعد انعامی بآنها دادیم و فرمودیم بیاورند عکشان را بیدارند
 وقتی شیشه و اسباب عکس را آوردند ضعیفه چون هرگز ندیده بود و همه کرد و وقتی
 عکاس در دُوربین اینخواست بردارد ضعیفه از ترس بخود شده و میخواست انعامی که
 باو داده شده بود پس بد که او را را نکند برود خلاصه هر طور بود عکس را انداختند و فهمید
 ضرری بحال او ندارد آسوده شده رفت امروز مجدالدوله و قمرالملک و حنجان چند
 فرقه گیت زده بودند و نغمه لکهای اینجا بزرگ و خوردنی شده است در راهی که امروز
 آمدیم اغلب سنگ کو ارس نخته بود و خیلی از این سنگ دیدیم بعد از آنها رویدیم
 و بچه آماجلی سوران از دور ایستاده اند فرمودیم نزدیک بیایند کویا و همه داشتند پیش
 بیایند حاجی آقا و ناظم خلوت قدری آنها را پول داده و رام کرده جلوا آوردند باز دیدیم
 نزدیک نیایند و برین برداشتیم که آنها را با دُوربین نگاه کنیم خنشان که بدُور بین افتاد
 یک مرتبه فرار کردند کویا خیال کردند تفنگی است که میخواستیم بآنها بیداریم خلاصه کلم کلم
 شده نزدیک آمدند انعام بآنها دادیم و از خیار چسبیده و آنه که نایب السلطه از طرف
 بایست برای ما فرستاده بود دادیم خوردند و خوشه بطوری رام شدند که هر چه میخواستیم
 بروند میفرستاد فرمودیم عکس همه را انداختند این رشته کوه برنی دست چپ که از چپا

محال صفتان امتداد دارد و بوله آن الی کامساب کشیده است تا بدو دوست کاهی که
 راه خاوه لرستان از آنجا است همه جا بلند و پر برف است اما از دره مذکور بآن سمت
 رشته این کوه کلم کوه کوتاه و پست میشود و دیگر هیچ برف ندارد و چشمه کامساب هم درین
 دره است که بخت نهادن و دوات دست چپ در است جاده که امروز دیدیم
 از اینقرار است

دست راست گنبدان از خاک طایر انوح خاک طایر رحمن آباد جعفر آباد
 گل دره اکثر اول خاک نهادند اسپه خانی میدو گوشه دشت نثار
 حسین آباد بیازما ببارستم

دست چپ چاک خاک نهادند شباه سوران پاماش کرده بآقا
 بیان ده حیدر خالصه و رتبه عصر امیر خان سردار که بخت تعیین جای
 سر پرده وارد و فته بود مراجعت کرده در نهار گاه بخور رسید چای و عصرانه خورده و
 شده روانه منزل شدیم و از دم ده سوران عبور کردیم امیر خان سردار که بخت
 قبل از ما رفته بود بهر آب کامساب و حالا جلوما آمده بود را ندیم رو به غرب خاک نهادند
 بطول افتاده است طرف شمال نهادند طایر راست و سمت جنوب آن کوه لرستان
 سمت مشرقش بر وجه راست و مغرب آن منتهی بخاک خزل و آسدا آباد میشود و عرض خاک

و در نهانها و در فرسنگ زیاد تر نیست و آبی طول آن بازده الی بیت فرج میشود و حلا
 راه زیادی را ندیده همه جا از کنار حاصل زراعت میرفتیم و هر چه نگاه میکردیم زراعت
 دیمی یا آبی بود که قطعه زمین بایر لم یزرع دیده میشد آنچه دیمی کاشته شده یا درو میکنند
 یا حاضر درواست آنچه زراعت آبی است هنوز سبز است بماند که از دره سوران گذشته
 کوهی از سمت دست چپ نمایان شد که اشمس یا پاشش بود یک مرتبه دیدیم دره بازده لغیر غنچه
 از آن گوه سرازیر شده و در طرف ما میروند معلوم شد میخواهند از زیارت کنند ما هم چون دیدیم
 آنها خیلی مایل زیارت ما شدند سرودیم مانع نشوند تا نزدیک تریایند و جلو اسب کشیدیم
 نزدیک آمد و تارکاب را بوسیدند و دعا کردند و رفتند دمی در دست است پیدا
 بود که تپه سنگی مشرف بان بود و خانهای متصل بان تپه بود اسم این ده را اگرانگ گفتند
 وسط جلگه نهادیم و در بابا قاسم که بر روی تپه واقع است پیدا بود یک قلعه خوبی هم روی
 تپه ساخته اند سایر خانها و عمارات در هم زیر قلعه و اطراف تپه باشد است از دور خیلی
 خوش وضع و قشنگ بنظر آمد از اینجا گذشته دمی دیگر هم در دست است دیدیم که تپه
 میگویند تمام راه دره و تپه بود و دست است ما هم تهری بود قدری دیگر که رفتیم غلامها
 و سوارهای شهری که از نهانها آمده بودند ملاحظه شدند که امران میرزای پسر مرحوم
 احمد میرزای معین الدوله که نایب الحکومه نهانها است با اولاد سلطان سلیم میرزای محمد

در نهانها و در فرسنگ
 زیاد تر نیست و آبی
 طول آن بازده الی
 بیت فرج میشود و حلا
 راه زیادی را ندیده
 همه جا از کنار حاصل
 زراعت میرفتیم و هر
 چه نگاه میکردیم
 زراعت دیمی یا آبی
 بود که قطعه زمین
 بایر لم یزرع دیده
 میشد آنچه دیمی
 کاشته شده یا درو
 میکنند یا حاضر در
 و است آنچه زراعت
 آبی است هنوز سبز
 است بماند که از دره
 سوران گذشته کوهی
 از سمت دست چپ
 نمایان شد که اشمس
 یا پاشش بود یک
 مرتبه دیدیم دره
 بازده لغیر غنچه
 از آن گوه سرازیر
 شده و در طرف ما
 میروند معلوم شد
 میخواهند از زیارت
 کنند ما هم چون
 دیدیم آنها خیلی
 مایل زیارت ما
 شدند سرودیم مانع
 نشوند تا نزدیک
 تریایند و جلو اسب
 کشیدیم نزدیک
 آمد و تارکاب را
 بوسیدند و دعا
 کردند و رفتند دمی
 در دست است پیدا
 بود که تپه سنگی
 مشرف بان بود و
 خانهای متصل بان
 تپه بود اسم این
 ده را اگرانگ
 گفتند وسط جلگه
 نهادیم و در بابا
 قاسم که بر روی
 تپه واقع است
 پیدا بود یک
 قلعه خوبی هم
 روی تپه ساخته
 اند سایر خانها
 و عمارات در هم
 زیر قلعه و اطراف
 تپه باشد است
 از دور خیلی
 خوش وضع و
 قشنگ بنظر
 آمد از اینجا
 گذشته دمی
 دیگر هم در
 دست است
 دیدیم که
 تپه میگویند
 تمام راه دره
 و تپه بود و
 دست است ما
 هم تهری بود
 قدری دیگر
 که رفتیم
 غلامها و
 سوارهای
 شهری که
 از نهانها
 آمده بودند
 ملاحظه
 شدند که
 امران
 میرزای
 پسر
 مرحوم
 احمد
 میرزای
 معین
 الدوله
 که
 نایب
 الحکومه
 نهانها
 است
 با
 اولاد
 سلطان
 سلیم
 میرزای
 محمد

و بعضی شایه ادکان توی پسرکائی نیم دیدند که مران میسر ز هورت سرخ و ریش
 سفیدی دارد که از پنج زده است و سبیلهايش سیاه است و جلیخان سر متبعم صاحب منصبان
 فوج ملایری را بجنور آورده صاحب منصبان سوار بودند و خود بر جلیخان پیاده ایستاده
 صورت سامی صاحب منصبان را بر من میسازید همه صاحب منصبان با لباسهای کپسیده و آب
 و اسلحه خوب بودند و آردستجات سوار اول سواره ابو الجحی محمد خان را که ریاست سواران
 بنا و ندبا و است دیدیم که با سپر ها و کتان و تابا عیش همه آمده بودند بعد سواران را ندان
 خزل که نیز با سپر ها و کتانش آمد و بودند ملاحظه شدند بعد دسته سواری دیدیم که شاهزاده
 عماد اسپلطنه حاکم ملایر و ندو و توی سرکان معرفی آنها را نمود و عرض کرد سواره سواری
 هستند بعد جناب امین السلطان و پناعد الدوله و امین خلوت و جلال الدوله پیدا شدند
 که معلوم شد در بین راه توی دبی سوار افتاده بودند و بعد از نهار آمده و بر کاب با ملحق شدند بعد
 جمعیت زیادی از اهل شهر و ندو و مردم تاشانی از هریل و جاعت یهود با توریه ها و غیره و نیم
 اطراف راه ایستاده اند جمعیت و از دحام غریبی بود آیدیم تا نزدیک اردو شهر بزرگ
 چنانکه پیش نوشتیم از سراب کاما ساج جدا کرد و بجهت زراعت به مات اطراف میبرند که
 همه جاد در دست است تا بود بعد جلوراه بپای رسید و آیدیم بهر شهر دیدیم اردو در وسط
 دره کنار رودخانه که از سراب کاما ساج جاری است در جای بسیار خوب و باغی افتاده است

بسیار بوضع خوش و محلی خوب اردو رازده اند از تپه سرازیر شده نزدیک سراسر پرده و اردو شدیم جناب امین السلطان و عزیز السلطان و حاجب الدوله و پیشخدمتها و سوارها همه حاضر بودند بهینطور رانده وارد سراسر پرده شدیم با اینکه چندین نفر بزرگ از روضخانه کاتاماساب جدا کرده بدفات اطراف برده اند باز بقدر پافضدنک آب از این روضخانه جاری است و آبسته در سرچشمه و اول روضخانه بستی بقدر هزار پنک آب باشد که با پنک پافضدنک میشود و بکنه هم که از بالا مسافت شکسته اند و آبشار خوبی جلو سراسر پرده درست کرده که از بلند جلو سراسر پرده پایین میریزد و آب بسیار خوب سرد گوارائی دارد و در میان سه ده واقع شده که سرخ کن و در همین ده بیان است و در سرخ کن زیر دست اردو و در میان بالادست اردو و بیان پشت دره دارد و که طرف غربی اردو واقع است شب هم هوای بخا بسیار خوب بلکه بنایت سرد است طوریکه ما علاوه بر پالتو لباس خنک شال کردن هم بسته بهینطور نشسته بودیم و باز هم سردان بود و دبی دیگر هم مقابل و در همین بالای اردو و است

که امش دینیه است

روز پنجشنبه و وازدهم

صبح برخاسته تا دیر سوار شدیم از در سپاه آمدیم بیرون شجاع السلطه سردار جمعیان افواج نهادند و ملایر را حمله کرده بود و بار جعیلی خان سرمتب دیده شدند بعد سوار شدیم و رفتیم

از در چادر جناب امین السلطان گذشته را ندیم تا رسیدیم بدم چادر مجد الدوله از آنجا
برویم از آنجا که رود بود و پسکند زیادی هم داشت از آب گذشته افتادیم بدست
راست و رودخانه در دست چپ ماند قریه دهمیه هم در دست چپ نزدیک بروی رودخانه واقع بود
عماد السلطنه حاکم ملایر و نهادهای هم در قریه دهمیه چادر زده بودند دست راست و دور
بود که زراعت زیادی در محوطه آن شده بود و ذرت بسیاری هم کاشته بودند اما هنوز
نرسیده بود از دم ده و در مهنه که ششم مردم اینجا هیچ شباهتی با اهل عراق و سایر بلاد
ایران ندارند جنس غریبی هستند همه درشت خلقت در حقیقت میانه نهادهای و لسانی میباشند
چون همین را می که الان میرویم میرود بخاوه لرستان و اینها همراه لرستان
این است که جانشان میانه نهادهای و لرستانی است این را می که میرویم بعضی
جاها شکل است و بعضی بی پسکند که معلوم است در قدیم الا یام راه شوسه بود و زمانه
که پلاطین عجم با پی تختشان شوشتر (سوس) بوده و از عربستان بهمدان و اینجد و دیلان
و قشلاق میهنموده اند این راه شوسه میانه سوس و نهادهای بودند آثار و علامات هنری
آن هنوز نمایان است اما برورد بهر خراب شده و حالا بعضی آثار و علامات چیز دیگر از آن
ساخته باقی نیست فیم تا بنگه رسیدیم این رودخانه بعضی جاها آبشار میشود و بواسطه ریختن آب
بر روی اجار کف میکند مثل برف و تا مسافت زیادی همینطور کف سفید دارد و بقدری

با تماشا است که آدم میخواهد چشم از آن بردارد و هیچ طور از تماشای این آبشارها سر
 نمیشود آنگاه این سنگه با صفا جای گنجی بود محل آفتاب گردان داشت که نهارجویم ^{محل محظوظ}
 آبشار بود و آب از مسافتی باین میریخت بعضی جاها هم وسط رودخانه بنیر پدید میشد بعضی
 از جزیره ها هم وحشی داشت که میشد در آنجا با آفتاب گردان زمین جزیره ها هم کل و کیا دیده
 داشت و خیلی با صفا بود قدری دیگر که رفتیم جاده که میرود بخاوه دست است ماند و رودخانه
 همانطور دست چپ کنار رودخانه میرشکار را با سهام اسطوخودوسانی دیدیم استاده بود
 از اینجا هم گذشته بخت بید رسیدیم دیدیم اینجا هم جمعیت زیادی از اهل اردو برای
 سیاحت سر چشمه از جلو آمده برای خود جا گرفته اند رفتیم بالاتر برای سر چشمه دیدیم بقدر چل چن
 نفر از رعیت های شهری و غیره آمده اند اینجا که ما را زیارت کنند آمدیم تا سر چشمه دیدیم
 اینجا هم چندان کسیر کی و صفائی نداشت و جای بیکر محل تمیزی نیست بعلاوه اطراف چشمه هم
 ناموار است و جای آفتاب گردان ندیدیم بالای این چشمه هم غاری است که گفتیم شاید
 آنجا جای خلک خوبی باشد عرض کردند خیر بواسطه فضلات کبوتر و طیور دیگر قدری متعفن است
 باین ملاحظات از توقف در سر چشمه چشم پوشیده بقدر دوست قدم باین تر آمدیم کنار رودخانه
 که سبز و کلی داشت و جای متین با صفائی بود منمودیم آفتاب گردان زد و بهما را قیام
 این چشمه آب عمده اش از کجا بیرون می آید اما بعضی جاها می دیگر سر چشمه های کوچک دارد

که مزید بر آن میشود بالای چشمه بم کو، سنگی سختی است اما خود چشمه از دامنه و زمین نرم بیرون
 میاید اعتماد السلطنه در سرنهار حاضر بود و روزنامه اردو بخواند پیشد متهاکم که شری حاضر
 بودند نهار خوردیم و نواهی خوش متوسلی بودند که کرم نه چندان سرد سالم و ملائیم بود بعد از نهار
 قدری استراحت کرده دو ساعت بغروب ماند چای و عصرانه خورد و سوار شدیم و از بهمان
 راهی که رفته بودیم مستقیماً بمنزل مراجعت کردیم

روز جمعه سیزدهم

امروز در منزل توقف شد قبل از نهار و بعد از نهار عرایض و نوشتجات زیادی بحضور آورد
 بودند با این خلوت همه را خواندیم و جواب فرمودیم بقدر سیاحت مشغول اینکار بودیم و
 تا ساعت چهار و نیم بغروب ماند و طول کشید سر ساعت چهار و نیم جناب امیر السلطان
 عماد السلطنه حاکم نهادند و میرزا حسن خان سپهر میرزا یوسف مشیر دیوان وزیر کردستان
 که امیر نظام والی کرمانشاهان و کردستان از کرمانشاهان با عرایض بار آورده
 بود بحضور آورد و میرزا حسن خان جوانی است بابا پس نظام توپچیانیکه امیر نظام تازه از
 کردستان گرفته باین سپرده است جوان قابلی بنظر آمد قدری با او فرمایش کردیم بعد
 علمای نهادند که قریب بیست نفر بودند بحضور آمدند یکی از آنها که معروف ببولوی است و مرد
 زبان و احرافی است آنها را یک یک معرفی نمود قدری با علما صحبت داشتیم بعد از

شد و رفتند اناسی بعضی از معروفین ایشان از انقراست

جناب امام جمعه جناب مولی جناب میرزا فضل الله جناب آقا نورالدین میرزا
اسد الله شیخ الاسلام قاضی میرزا محمد حسین آقا کاظم آقا باقر

روز شنبه چهاردهم

امروز باید برویم بهشته نهند و عصر باز مراجعت بارد و تا نیم صبح بر خاسته بعد از ساعتی سوا

شدیم و از میان اردو وارد بازار عبور کرده چون جمعیت اردو پیوسته بهم بود و عبور

از اردو خالی از زحمت نبود زدیم باب و د خانه آب زیاد بود اسب بر خمت و نکال میگذشت

با کالسکه که عبور از آب محال بود کالسکه را از جلو میبردند آمدیم تا از یک گردنه کوچکی بهم که راه

کالسکه را ساخته بودند سواره گذشته آن طرف گردنه با کالسکه نشسته اندیم یک د خانه

کوچکی بهم که بقدرش بهت سنگ آب گل آلودی داشت از سمت بابا قاسم آمد متصل و مخلوط

پایین رودخانه میشد راه اسب و وی که از شعله قباد یا قره قباد و بیان بهشته نهند میرود خیلی

نزدیکتر از راه کالسکه است راه کالسکه دورتر است و بهت شمال و بعد بهت مغرب گذشته

میرود و بهت قبل از اینکه سواره کالسکه شویم دست است راه ده سرخ کن دیده راه زیاد

با کالسکه را ندیم کوههای دست است که نزدیک بجاده است کوههای خالی است که

بعضی از قلعه های آن هم مرتفع است با اینکه بعضی از جاهای این رشته کوه را هم زراعت داریم

کرده بودند اما بنظر خشت زرد آمد سبز و صفائی داشت این دره نهادند چنانکه پیش هم
 نوشتیم چندان بستی ندارد دست چپ هم دنباله همان کوههای برنی است که مشرف
 بار و است قدری که انحطاط رود میگذرد تمام شده متصل کوههای خاکی مرتفع میشود و کوه
 برف هم از دور روی این کوهها پیدا بود آدمیم اول از دشتیان گذشته شستم بعد از جهان
 آباد و بعد از کوهان یا کوه باد که تپول سپهر حرم حاجی آقا محمد سپهر قاسم و کرمانشاهی است
 دره معتبر است بعد از رضی آباد و مرزعه ترکان ترکان هم دست راست در دامنه افتاده
 بعد از دو میدان از جاده دور بود چنان بزرگی هم داشت از قرار یک عرض کرد چشمه دارد و جا
 خوبی است بعد رسیدیم به گل زرد اعتماد الحضره و ابوالحسنان فخر الملک و تقیخان
 احتساب الملک و غیره را بهیستر محمد خان فرستادیم بروند جای بنار پیدا کنند
 و آفتاب گردان زنند بزرگی هم طرف دست چپ جاده بود که آب زیادی داشت
 و عبور از آن خالی از اشکال نبود و مانع از این بود که آدم از هر کجای نهر نخواهد گذشت
 باین مات بروند و در محاذی همین تهریه گل زرد که پی داشت میشد عبور کرد و سوارا
 و جمعی متفرقه را اینجا گذاشته خودمان با جناب امین السلطان و عمده خلوت سوارا
 شد و شستم کنار همین نهر که اشجار و غیره داشت آفتاب گردان زده بودند اول حاجی
 عماد السلطنه در اینجا معین کرده جای تخت چادر هم برای ما درست کرده بودند اما جای خیمه

و چند آن خوش هواست خوش شد که اردو را اینجا نزده بودند و خاصه بهار خوریم و بعد از
سوار شده باز از آن نهر گذشتیم و راندیم بطرف شهرها و ند در نزدیکی شهر پل یک چشمه
رسیده و از پل گذشتیم بعد یک دو سنگ آب از زیر پل میگذشت اما در بهار ما کوها
سیلاب آب زیادی از اینجا جاری است از دروازه داخل شهر شدیم کوچههای
نگینش مسطح دارد و از طرف خانه است زن زیادی روی باها نشسته بودند
اغلب هم بچک بسته بودند و همه از رود ما و دیدن ما اظهار بشارت و خوشوقتی مینمودند
راه سر بالا بود که رو بقلعه که مرحوم محمود میرزا ساخته است میرفتیم و رسیدیم
بپای قلعه در آنجا میدگاه فضایی وسیعی بود اینجا هم با جمعی از اهالی شهر ایستاد بودند
اصطبل توپخانه هم در اینجا است که سبای توپخانه را که در نهاد میباشند از اینجا
گذشته رسیدیم تخته پل و از تخته پل عبور کرده رسیدیم بدروازه از آن دروازه هم
گذشته رسیدیم بدروازه دیگر و بعد محوطه ایست که اگر این تخته پل را بردارند یک مجلس
داخل این قلعه شود حالش ساعت بغروب مانده وقت ظهر و بعد از نهار در این هوای گرم
حرکت خیلی اسباب زحمت بود آمدیم توی عمارت فندرونی و بیرونی معتبر جای خواب
سرا و حمام و طاقها و منازل متعدده دارد و رفتیم توی طاقی تمام شهر اطراف صحرا
از اینجا پیدا بود منظر بسیار خوبی دارد و پیشه متها هم همه جانبزد عرض کردند بالانه

هست که هوای آنجا از این اطاق بهتر است عماد السلطنه و کامران میرزای نایب‌العم
 بودند بر آسمانی آنها از پله رستم بالا و خل با خانه شدیم یکدري داشت که زو مشرق
 و سمت شرقی سه شکرگاه میکرد و قدری تماشای سحر اطراف را کردیم طرف
 مغرب نهادیم جلکه است که پیش دیدیم خیلی جلکه آباد خوبی است دما ت یاد دارد
 از جمله ده کف را می است که از این راه میسرند بکنکا و رجلی که نعمان بن مثنی
 سردار شکر اسلام که از جانب عم آمده بود با فیروزان سپردار عجم خبک کرد و لشکر
 فتح نمود در همین قریه کف را ش بوده است توی این عمارت آب اندک و چاه
 که از چاه آب می کشند و حوضها و انبارها را پر میکنند در وازه اولی هم که وارد شدیم
 خیلی در وازه عالی مرتفعی است با کاشی کاری خوب و بر جای محکم کاشی کاری هم
 داشته خیلی برج و قلعه محکمی است خلاصه آمدیم بیرون سوار شده باز از همان راهی
 که آمده بودیم بر شتیم و سوار کالک شده راندم برای تشریف گل زرد سوار جمیت
 زیاده را که در رکاب بودند مرخص کرده رستم بربک چشمه چاری هم داشت چهارنج
 چشمهای کوچک از زمین میجوشید تپه سنگی در آنجا بود که محمود میرزای مرحوم روی
 این تپه هم عمارت ساخته بوده و کاخی داشته و همین جهت اسم این چشمه را هم چشمه کاخ
 گذاشته اند اما حالا عمارت و کاخ خراب شده و اثری از آن نیست معدن مرمی هم آنجا

دار و چهار ساعت بعروب مانده بود که باینجا رسیدیم کالسه مارا مرخص فرمودیم
 ببرند که خودمان سواره از راه میانسرا منزل مراجعت کنیم یورتی هم مشتعل نائیم که اردو
 بیاید آنجا بقصد چای و عصرانه صرف شد و دو ساعت و نیم بعروب مانده اسب خواسته
 سوار شدیم جناب امین السلطان هم همه جا همراه ما بود در این راهی که میآمدیم تمام
 زراعت بود و از حاشیه کناره زراعت عبور میکردیم تا رسیدیم بده بابا برستم
 بیدستان و چشمه داشت حاجب الدوله را خواستیم آمد جای پسر پرده را این
 کردیم و فرمودیم پس فرزاد بیایند چادر مارا اینجا بزنند که اردو هم بیاید اینجا بقصد
 آمده بده قلعه دژکی که در دامنه طرف دست راست است بوده رسیدیم ده دژ و آب برآیم
 طرف دست راست بوده کوچه دیکری هم دیده شد که کله ماری میکند طرف دست
 دویان و قلعه قباد بود و در و خاکی که از کاماساب میاید از وسط این صحرا و از همان ده بابا
 که فرمودیم در آنجا پسر پرده بزنند میگذرد خلاصه آمدیم تا نزدیکت عروب وارد

منزل شدیم

روز یکشنبه پانزدهم

صبح فرمودیم که اکبر خان نایب ناظر و مرتضی خان اعتماد و حضرت و سید زاهد خان از پیش
 نزدیک چشمه کاماساب افتاب گردان ده بنهار حاضر کنند سوار شده رفتیم با خبر

که نزدیک

که نزدیک چشمه است و از دو طرف آب میگذرد خیلی بنیر و بهای خوبی است گل علف
دارد و جریان آب از دو طرف صد میکند عالم خوشی دارد و تا عصر اینجا بودیم آنچه
خیلی خوش گذشت عصر سوار شد و مراجعت کردیم

روز دوشنبه شانزدهم

امروز قصد کردیم برویم مگرد و بخاوه یک ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شدیم غیر آن
در رکاب سوار شده بود امیر خان سردار و شکیمی باشی و علاءالدوله میر ملت هم رکاب
بودند و رسیدیم بهمان خبره که روز گذشته اینجا بودیم و از آنجا گذشته سر بالا
را ندیم از سر چشمه کاما سب با طرف اندوه بودیم جاده میافتد بدست است چشمه و از دو
سر بالا میسر و اما راه خوبی است که اسب قاطر و شتر و تحت همه نوع بار و مرکبی برآ
میرود و دره افتاد بدست چپ که زده آبی از آن جاری بود و درختهای بید کوچک یادداشت
که بطول دره کنار این زده آب نشاند و اندر میسیم تا رسیدیم بدو سه چشمه که آب کم صاف سرد
خوبی داشت دست چپ این چشمه دره است و آن طرف دره جایی مسطحی است که چهارچا
ایلات افتاده بودند چاههای سیاه خوبی داشتند چاه دریا نشانرا بهتر از چاه در کثر
ایلات باقیه بودند حصیرهای خوب و اینها طایفه فلک الدین هستند که از طوایف ایلات
لرستانی میباشند کوههای طرف راست چندان سخت است از زمان آما باز فله کوهها

سخنان است دست چپشان کوههای برنی است خیلی سخت است باقی ایل و طایفه قلیان
 بالای همین کوههای دست چپ پلوی برهما چادر زده اینجا منزل کرده اند چشمه آبی هم
 ندارند از همان آب برف کدران میکنند فیم تا رسیدیم بجای که کردنی که منتهای بید
 این راه است بعد از اطراف سرازیر شده و بجای و مسیر و اما سرازیری تنگی خیلی
 مانده و خوبست تا جگه خاوه منتهی میشود جگه خاوه را اینجا پیدا بود پیدا شده و برین
 انداختیم اما چون خطر بود هوا اینجا داشت و درست صحرا پیدا بود و ایلات یادی توئی
 صحرا چادر زده و صحرای خوبی است غلبش زبرکت و زرع است محل اقامت ایلات محل
 زراعت اینجا وقت درواست عصر که در مراجعت دوباره اینجا آمدیم هو صاف شده و بهتر
 پیدا بود اگر چه همه صحرا را اینجا پیدا نیست و قطعه از آن نمایان است آخر این جگه هم منتهی شود
 بکوه بزرگی که پشت این کوه مسیر و دست عربستان و آنحد و عصر که باد و برین این صحرا
 تاشا کردیم خیلی خوب پیدا بود علفهای خشک دیدیم آتش زد و بود مثل این بود که سر
 آتش گرفته باشد خیلی تاشا داشت معلوم شد برای این آتش میزنند که چمنها و علفها برای سال
 آینده قوت بگیرد خلاصه برای محل بنار تر دید داشتیم که بجای برویم اگر پائین برویم که آب است
 و گرم هم هست بهتر دیدیم که همین جای بنار بخوریم دست چپ که کوه برنی بود دیکت که برنی را
 که از همه برهما نزدیکتر بود بعد نظر گرفته اندیم برای اینجا آتش زد و اما اسب منتهی فیم

تا رسیدیم بکده برف که اطرافش سنگ و سختان بود فرمودیم آفتاب گردان زدند
 پهلوی برف بنهار افتادیم برف بزرگی بود جای چادریم سرازیری بود آفتاب گردانی
 و غلجیات خلوت که در رکاب بودند جمع شده زمین صاف و هموار کردند و آفتاب گردانها
 زدند و هوا هم سرد بود و عکاسی که در رکاب بود فرمودیم روی برفها عکس از ما بچند
 انداخت بعد چند نفر از زنهای ایلات فلک الدین نزدیک آمدند با آنها حرف زدیم
 با وجود ایلیت معقول و مودب بودند و در دست حرف میزدند که سخنان فمیده میشد اطفالشان
 جلو کلایشان مسکوکات زیاد و چست بودند تا عصر در اینجا توقف شد عصر سوار شد و آمدیم
 پائین و چنانکه از پیش اشاره کردیم باز دور بین بهت صحرائی خاوه انداخته تا شاکردیم
 آنجا که عصر دور بین انداختیم از جای صبح مرتفعتر بود و هوا هم صاف تر بود و بهر صحرائی خاوه
 دیدیم همین راهی را که آمده بودیم گرفته اندیم تا رسیدیم بآن بیدمانیله وقت رفتن دست
 چپ پستی دره دیدیم سوار مارا مرتخص کردیم رفتند و خودمان آمدیم تا نزدیک درختهای
 بید که در این بین قره کبک نیادی پرواز کرد پیاده شده تفنگ اگر قهچ قطع قره کبک
 روی هوا خیلی خوب دیدیم دیگر از سه جرفه کبک پرید زدیم افتاد و بعد سوار شده آمدیم تا
 چشمه آفتاب گردان کوچکی فرمودیم زدند پیاده شده رستم لب چشمه و بعد از ساعتی
 شده را ندیم برای منزل نزدیک غروب بود که دار و دهنزل شدیم

روز سه شنبه پنجم

امروز باید از این یورت برویم یورت یابارستم و بفرسخ و نیم راه است صبح برخاستیم
 بیرون سوار شدیم یک و مرتبه هم بآب دیم تا رسیدیم پشت آن تپه که اندفعه نهم
 کالکه را نگاه داشته بودند باز کالکه ها بنا حاضر بود بکالکه نشسته اندیم خیال داشتیم
 برویم تبرکان ترکان که هزار آنجا صرف کنیم با کالکه رفتیم تا نزدیکی کوهان بعد سوار
 شده بعضی از سوارها جمعیت زیادی را که در رکاب بودند متحضر کرده خودمان با عجله خلوت
 و بعضی از سوارها را ندیم برای ترکان ترکان مجدالدوله و جلال الملک و ادیب الملک و سایر
 پیشخدمتان همه در رکاب بودند رفتیم تا رسیدیم تبرکان ترکان درخت بوی زیادی دارد
 کنار آنها هم درخت تبریزی و بید و غیره کاشته اند درخت زردآلو هم دارد و چهار بزرگ
 در بالای باغ پیدا بود آنها را در تپه گرفته و مانند عمارت و آبادی و خانواری هم آنجا
 ندارد و باین واسطه خیلی پاکیزه و تمیز است رفتیم تا زیر چار پیاده شدیم و چار است مرد
 در بندی و طروشانه و ترکیب مثل گم گویا دو برابر است چارهای قوی پرپرک بند قطری
 که می گفتند هر یک هزار سال دارند فاصله مابین این و چار هم دو ذرع میشود و در وسط
 طاقی تشکیل داده بالاتر از چارها مسافت کمی چشمه است که بقدر یک چارک آب از آن برود
 میاید و از پهلوی چار میگذرد قدری دورتر از آن هم باز چشمه آبی میجوشد سر چشمه آفتاب که در

زند نماز خود دیدیم و تا عصر اینجا بودیم عصر سوار شده اندیم برای منزل و از پی که رفت
 کوتهان بود که شسته همه جا از کنار چاهل زراعات و از پنجه های بزرگ و کوچک و میگردیم
 که بعضی جا با برنج کاری هم کرده بودند ویر با تلاق شده بود همه جا آمده از اردوی نظامی
 که شستم مجدالدوله پیش از ما سوار شده بمنزل آمده دیده بود راه گل و با تلاق و بدست
 سوار شده برشته جلو ما آمده بود و بدی میگردانیم تا نزدیک چادر جناب این سلطان
 امین السلطان مخصوصه از اینجا گذشته اندیم بسیار چادر مارا در بیستانی کنار رودخانه
 زده آجای خوبی است امشب هم شب عید غدیر است پیش از شام در روی تپه که نظرف
 ده بابارستم و مشرف بسیار پرده است شب بازی حاضر نموده چو اغان کرده بودند
 اسباب آتش بازی را از طهران نایب السلطنه اینجا فرستاده بود فرمودیم شروع با شبار
 کردیم خیلی آتش بازی مفصل خوبی بود

از قرار که از طهران مر و جنبه گلرانی رسید میرزا سید عبداللہ نظام السلطنه برادر میرزا
 وزیر که رئیس مجلس بود در طهران مرده است

در سراسر گاماساب که منزل قبل بود چپ غری دیدیم روز ما وقت عصر بقدر که روز ما از این
 کوچک آمده از روی رودخانه مسافت ده فرسخ بالاتر از آب پیوار میگردیم و میرفتند توی غای
 که هر چند است و شبها اینجا خوابیده صبح زود از غار بیرون میآمدند و از روی رودخانه
 گرفته

گرفته پس از ریامند و بعد کم کم متفرق میشوند و در صحراهای گشتند عصر باز مراجعت نمایند

روز چهارشنبه یازدهم

امروز عید غدیر است و در منزل نازیم صبح در سراپرده جناب امین السلطان و شجاع السلطنة
سردار و سایر همایونان نظامی و عیال خلوت بخجور آمدند بعد مسیخان سردار میرزا موسی خان
پیشکار و آلی پشتکوه لرستان را بخجور آورد و مردیست ریش بلند می دارد از طایفه رشی موت
آدم زرنگی بنظر می آید امروز را تا شب در منزل نازیم و سوار شدیم و ساعت بعد از نازیم
بیرون سراپرده جناب امین السلطان هم حضور داشت محمد حسینیان رئیس ایل توپخانه صدر
صدر و میت اس از اسبهای توپخانه را که در نهادند است بخجور آورد و دهان داد اسبها

خوب چاقی بود

روز پنجشنبه یازدهم

امروز باید برویم سراپد کمان یعنی بجبهه سیاحت و تا شارقه عصر مراجعت میکنیم صبح زود بخجور
سوار شدیم مسیخان سردار هم چون اینجا را بلایت دارد در رکاب ما سوار شد و مرطادام
اد که ترکمان است همه جا از جلو ما راه را بلدی میکرد و از دره ها و دشتها و برف صحرا را ندیم شهنشاهیم
دست است افتاده اما خیلی دور است کجای هم از دهنه میرفت که خیلی خوب و خلوت بود
لکن برای بهمانی مرطاد از این راه فرستیم از تپه بالا رفتیم جلگه دیگری پیدا شد که دماغات نهادند

در این صفحه واقع است تمام صحرا پوشیده از حاصل زراعت بود و جاده باریکی داشت که مازان
 زراعت میرفتیم باؤل دهی که رسیدیم زراکون یا زراین است و راه رو مغرب جنوبی است
 در دست است هم ده (برزو) و (کیران) بود و دست چپ ده کرک علیا و خلی و ما از وسط ده
 کرک که شتیم ده حاجی آباد هم دست چپ واقع بود از کرک که که شتیم حلقه وسیع و ده کمان
 از دوز نمایان شد که روی سته واقع است اما این تپه مصنوعی است قلعه دارد و در تپه
 خانه است باغات هم دارد اما دور بود و ما نزدیک آنجا فرستیم کیان اول خالصه دیوان
 بعد ملکیت از طرف دولت تجمه خان نهادی واکه ارشده است ده بزرگی است آب این چشمه
 کیان هم قریه کیان را مشروب کرده مات دیگر میرود و همسایه این آب مشروب
 پائین تر از کیان هم دات یاد بنظر میآید که باغات هم داشتند حاصل زراعت اینجا را در
 میکردند اما بهاره کاری که کرده بودند بنسوز سبز بود حاصل زیادی هم بکوه سنوز در و کمرده بودند
 زراعت اینجا بقدری خوب بار شد بود که از پهلوی حاصل میکرد شتیم بلندی حاصل با کله آب
 بود خلاصه از اینجا راه رو جنوب و کوه شد که چشمه توی ننگه وزیر این کوه است کوه منوچی است
 چندان بلند نیست اما دوشه لکه برف داشت یکدی هم پائین تر از اینجا است اشمش و زراعت
 و کتب کرده دارد معروف بگردنه و زراعت که از این گردنه بخاوه میسرود و قدری دیگر که از
 زراعت تمام شد و بجز افتادیم صحرای سنگلاخی بود و محمد الدوله و امین خلوت و سایر علما

خلوت در رکاب بودند و قسمت می‌نمودند تا رسیدیم بحکلی که در توشیح می‌دید و اشجار جنگلی زیادی در
 دست است همه درخت بلوط است وسط دره هم سنگی جاری است که با کجا می‌خورد
 و صدا می‌کند و طرف نهر هم همه جا درختهای چارو گرد و بلوط و اشجار جنگلی است چارهای
 پائین دست دره ریشه‌های خیلی کهن دارد لیکن کتله‌هایش امیدایم بریده‌ایچه کرده‌اند که همه چری
 شده است اما باز خیلی بزرگ و سایه کسرت است دست چپ هم باز پشته‌های جنگل دارد است که درختها
 بلوط و غیره دارد بالا تر که می‌رسد درختهای چار خیلی بزرگ میشود و بقدر درخت اما مراد ^{صالح}
 قریه تجریش شمیران اما خیلی صاف و بهتر و شاخهای خیلی بزرگ و بلند دارد که کله چار پیدا
 همه دره در سایه اشجار است بطوریکه اگر از دیوید اینجا بقیه تمام اردو می‌توانند در سایه درختها
 باشند بدون اینکه چادر بزنند اما مراد که یاسری هم در اینجا دفونت که سر قبرش چادر
 طاقی دارد اما خراب شده اینجا را محمود میرزای مرحوم ساخته است و سنگ مرمری هم
 بدیوار نصب کرده‌اند که تاریخ بنای اینجا بر آن سنگ منقوش است در سال ۱۲۳۹ که هفتاد
 قبل از این باشد اینجا را بنا کرده است قبرستان کهنه هم زیر جنگلی هست که خیلی قدیم است
 اما حالا در اینجا آبادی و عمارتی نیست فرستم تا رسیدیم بسر چشمه که از زیر کوه سنگی در می‌آید
 از دو طرف کوه آب می‌جوشد از وسط هم آبی در می‌آید بزرگ آب می‌جوشد و آب می‌جوشد
 ندارد و جوشش می‌کند مثل این است که گاز داشته باشد و داخل این آب باشد همه را سنگین
 می‌کند

میکند این است شکل اینچشمه زیر چشمه که چهارهای بزرگ زیادی داشت و از اطراف آب جاری
 و وسط تختی طبیعی بود و فرمودیم آفتاب گردان زدنهار خوردیم توی راه که میادیم مجد الدوله
 خواست تفتاب با قره سینداز که غلغل اسبش بر جبت تفتاب زدستش در رفت و افتاد
 بر زمین تمام دست مجد الدوله را زخم کرد و تساعت بعروب مانده سوار شدیم برای منزل و از آنجا
 دیگر که از بقله کوه میرفت اندام افتادیم بدست بلا بطوریکه حاجی آباد خیلی پایین دست ما
 ماند اما لی این دما ت رسم و عادت غریبی دارند در تابستانها از آبادی منازل خودشان
 بیرون آمده در صحرا سیاه چادر میزنند اهل سهری بیرون آمده مقابل ده خودشان چادر زد
 بودند از میان سیاه چادر زیادی عبور کردیم و همه جا از دره ماهور تا دهنه تالیم
 تا بالای اردو و از آنجا بار دو سوار شدیم نزدیک غروب بود که بار دو رسیدیم بعضی
 سوار پرده رسیده بودیم که توپ غروب انداختند پیاده شده رستم سوار پرده
 نهادند بعضی شاهزادگان و ارباب و اولاد محمد زمان میرزا سپهر مرحوم محمود میرزا که یکی از آنها
 پاشا خان و در کرمانشاهان است که امیر نظام در حوزه ایالت خود او را بخدمت و مأموریت
 میفرستد و دختر ابوالفضل میرزا اسیر ظل السلطان مرحوم که در عراق عرب است زن پاشا
 و سپهر پاشا خان جوان خوبی است در جهان آباد می نشیند

روز جمعه بیستم

صبح برخاستیم سه نفر از مجتهدین نهادند امروز صبح بهر اهی جناب امین السلطان بحضور آمدند
جناب آقای شیخ محسن جناب آقای میرزا علیستغی جناب ملا علی اکبر بعد برخاسته سوار شدیم
و از در چادر شیر الملک گذشتیم جلوراه نهدای بزرگ و کوچک زیاده داشت و تمام زمین
و اطراف او هم حاصل زراعت بود که باید تا مسافتی از کنار زراعت عبور کنیم بهر عمیقی هم برویم
که پیاده شده از آن گذشتیم آن طرف نهر کالسه مارانگاه داشته بودند بکالسه نشسته
را ندیم تا نزدیک ده رفته از آنجا پیاده شده سوار اسب شدیم و کالسه را فرمودیم برگردانند
را ندیم برای ترکان ترکان اعتماد بحضرة و کتب خان نایب ناظم صبح با بخار رفته کنار کرم
حاضر کرده بودند فرستیم زیر همان چار آفتاب گردان زده بودند امروز را تا عصر بخواندن و
عرایض و نوشتجات زیادی که امین خلوت بحضور آورده بود مشغول بودیم بعد از فراغت
از نوشتجات هم نقشه کشیدیم عصر سوار شده مراجعت بمنزل نمودیم آن چشمه که نزدیک آنجا
کلیگی باشی چادر زده است نوشتیم که روز آمدن با تلاق بود و بر خمت از آنجا گذشتیم صد
زیادی توی نهر شن دارد حاجی آقای مشحمت صد فیساری جمع کرده بحضور آورده بودند
میکرد مردم هم خیلی جمع کرده آنکی از آن صد فها هم که حاجی آقا آورده بود توی آن یک پی

مثل مروارید داشت

روز شنبه بیست و یکم

امروز باید برویم و هیچ که اردمات نماند و نه فرسنگ راه است سوار شده افتادیم بهمان
 راهی که مسیر و دشت و گل زرد که آنروز هم از همین راه شهر رستم آمدیم از پل گذشته
 بکالک نشستم و همه جا آمده از گل زرد گذشته شهر رسیدیم جمعیت زیادی از مردم تاشلی
 و اهل شهر در اطراف جمع شده بودند نزدیک شهر که آمدیم از آنجا راه برگشت و بهمان
 شهر و دوزده از آنطرف شهر که شستم قدری راه آمده از پلوی قلععه محمد حسنخان عبور
 کردیم این قلعه را محمد حسنخان قاجار پدر مرحوم امیر نظام که نقی باشی خاقان منصور قاجار
 بوده یاد در نهاد حکومت یاد همین جا با اقامت داشته است ساختمانی از قلعه دیگر هم که شستم
 چپ راه دلت و جلگه است دست است کوه است اما این جلگه غیر از جلگه کیان است
 روزیکه بکیان میرفتیم این جلگه پنج پیدابود و دیده بشکست رشته کوهی میانه این جلگه
 کیان کشیده شده که از اینجا هم جلگه کیان پیدانیت این جلگه معروف بجلگه کفر اشی است
 قدریکه آمدیم از ده کفر اشی هم که مال محمدخان است عبور کردیم و بعد از ده پول علی آقاورد
 امام جمعه گذشته در نزدیکی قریه چورک علی آقا تراب چون وقت نماز شده بود سوار شدیم
 در این بین یک لری را دیدیم پرسیدیم در اینجا آب هست گفت برف و خوب است خیلی سرد
 (یعنی برف آب) رفتیم دیدیم چشمه ایست فی دار معلوم شد که آب اینجا را مرد که لرز
 میگفت بعد آمدیم نزدیک چند درخت بید که آب این چشمه میآید از آنجا میگذشت فرمودیم

آفتاب گردان زده بنهار افتادیم بدجائی نبود بعد از بنهار باز سوار کالسیکه شد و کسیرایند
 برای و سح قریه و ده مان علی آقا نورالدین امام جمعه و قریه سعد و قاص علی عظیم خان
 ملایری و قریه گوشه علی محمد خان در دست چپ و دق قریه سعد و قاص و چار بلند هم داشت
 و این کوه برفی که از بر و جسر و اینجا بهیطور امتداد دارد و اما مقابل قریه سعد و قاص
 دارد و مقابل اینجا هم بقدر دو لکه برف داشت از اینجا بعد دیگر رشته این کوه قدی
 کوچک و کوتاه شده و دیگر برف هم ندارد اما مقابل گوشه و مغرب میآیدیم از اینجا راه
 رو به شمال سمت و سح در دست است هم مزرعه با پیره علی محمد خان و قریه شادمان علی
 آقا تراب در دهانه کوه پیدا بود پشت همین کوه دست چپ باز خاک خاوه و درخت
 دست است هم کوههای سنگی و زمان بدی بود که بنظر خشک و کثیف میآمد و سح هم
 بعد از این کوههای برفی کوههای خشک بی آب و سبزه از دور بنظر میآمد آمدیم تا و سح که
 منزل است و علی آقا تراب است و بی است کم درخت بدستان طولانی دارد خیال میکردم
 سرپرده را اینجا زده و وقتی آمدیم دیدیم اردو اینجا افتاده اما سرپرده با هیچ پیدا
 آمدیم بروخانه رسیدیم که ده بیت نیک آب کل بودی شتآ دیدیم کالسیکه از رودخانه
 میرو و سوار اسب شدیم و از آب گذشتیم اهل اردو بعضی برهنه شده نومی آب و فته و آب
 آب انداخته آب میدادند این و خانه از سمت ملایر میاید مسافت زیادی باز رفته تا میرا پرده

رسیدیم اردویم در محوطه اینجا افتاده بود چادر مارا کنار رودخانه زده بودند اما میان در
کود واقع بود و چندان خوش بو نبود پیاده شده و شستم توی سراپرده هوا خیلی گرم بود
بعد از مغرب جناب امین السلطان را خواستیم بعضی فرمایشات داشتیم فرمودیم و جناب
امین السلطان رفت

بالا تر از سراپرده ما هم توی این تنگه که رودخانه از اینجا میگذرد قریه طائمه است که ملک قبا
تراب است در پنج پل آجری پنج چشمه هست که روی رودخانه است کفش مرحوم حاجی میرزا
مجتهد بر جسدی این پل ا بنا کرده است

روز یکشنبه بیست و دوم

امروز باید عصر پنج برویم صبح زود برخاسته آمدیم بیرون سوار اسب شدیم تا نزدیکی
و از آب که شستم جناب امین السلطان حاضر بود کامران میسررای حاکم بنا و نواز اینجا
مرخص شده بنا و نذر رفت بکالسلکه نشسته و باره با کالسلکه از رودخانه عبور کردیم و از بالای
راهی بود از آن راه آمده بجلگه افتادیم دست است راه همه جا خشک است و منتهی نمیشود
راهی دیگر هم هست از محاذی سراپرده که از توی کود همه جا سیر و دفریج و نزدیک تر
از این راه است غیر السلطان از آن راه رفته بود اما از این راه کالسلکه رو که ما میایم باید
فرسخ سه فرسخ و نیم راه باشد است چنانکه نوشتیم همه جا خشک و بی سبزه آبادی است و منتهی
میشود

میشود بگویمهای خشک که نزدیک بجاده است دست چپ هم بماف کفرینج بلکه کمر منتهی میشود
 بکوه و همان رشته کوه برنی هم که مقابل سعد و قاص است در دست چپ پیدا بود و هم نگو
 گرو است صحرائی دیروز و امروز از طرف دست چپ علف شیرین بیان زیادی داشت که
 آدم از دور خیال میکرد چمن است از زیادی آمدیم جمعیت زیادی از سواره پوده طرین
 راه ایستاده بودند جعفر خان باور فوج نهادندی هم دیده شد که از طایفه سگداست و این
 طایفه سرباز هم میدهند در دست چپ دما کار یزدیده شده کار یز است دما تا اینجا کم
 درخت است سامی دماقی که امروز سواره دیده شد بعد نوشته خواهد بود بگوک منتهی
 میشود بگوک خزل تا آخر محال سگدا که آمدیم راه رو مغرب بود از اینجا برگشت و شمال که رو
 به تو سیرگان میرود و راه باز همه کوه و دره است قشیم تا رسیدیم بیک رودخانه که از تو
 میاید آبش بی صداست اطرافش بوته زار و چمن است باندماقی که از رودخانه عقب کرده
 بودند قریب ده سنگ آب داشت سوار اسب شده قشیم کنار رودخانه و بنهار افتادیم
 اما هواش گرم بود بعد از بنهار خواستیم اینجا تا عصر بمانیم دیدیم درخت سایه ندارد و بهترین
 بد میکند و سوار شده راندیم برای قشیم که اگر در راه جای خوبی دیدیم بصرانه بپشتیم راه
 زیادی آمدیم ما دست چپ سیدیم به ده (من جان) که ملک اکبر میرزای سپهر موم معین الدو
 زیر دست ده قلعه زاری بود درخت تبریزی داشت و رودخانه تو سیرگان هم از اینجا

سایه خوبی داشت فرمودیم آفتاب گردان زدن پیاپی شده قدری استراحت کردیم

و آن عصر اینجا بودیم

دمائی که دست چپ دیده شد از انقراض است (تشریح کاریر) در محال سدی مکی
 عسکر خان سرب ملایری (حبیب آباد) در محال خزل (ده نو) (عبد الملکی) (ده نو)
 که اینها همه خالصه دیوان بوده و بکلیت بسفالدوله محبت و اذارشده است بعد باز
 دست چپ ای که رو بشمال و طرف نویسرکان میاید دمائی که دیده شد از انقراض است
 (کارخانه) مکی امام جمعه نویسرکان (لامیان) مکی کامران سیرا (من جان)
 ملک اکبر میرزا که در آنجا عصرانه خوردیم درین افضل الله میسرای پسر فتح الله میسرزا
 ابن جهانگیر میسررای پسر نایب السلطنه مغفور را که جوانی است دیدیم با سوارهای جمعی که میرزا
 جلو آمده بودند و ساعت بغروب مانده سوار کالسکه شده را ندیم اکبر میسرزا و تیمور میسرزا
 پسرهای معین الدوله با جمعی سی و شش سوار که جلو آمده بودند دیده شدند از کلبه آباد که
 دست چپ واقع است که ششیم ده خوبی است بعد از ده چاشته خوزه که بتول سلطان
 سلیم میرزا بود و لا متعلق با ولاد او است اولادش هم پیاده سر راه ایستاده بودند
 معتبری است کوه خان کور نزد دست چپ کوه قزل ارسلان که دو قلعه مخروطی مرتفع است
 نیز از دست چپ پیدا بودند قزل ارسلان (از آتا بکان آذربایجان) قلعه در این کوه

ساخته بوده است که شیخ سعدی در بوستان میگوید (قرل ارسلان قلعه سخت داشت)
 (که کردن بالوند بر می فرشت) و مقصودش همین قلعه و همین محل بوده است کوه الوند هم در
 پیدا بود تو سیرکان هم در دره الوند پیدا بود قریه فرسنگ هم که منزل است و معتبری است
 اشجار و سبزه زیاد دارد و در دو نیم از اینجا میگذرد و سرای پرده را هم جای خوبی زده بودند
 قریه فرسنگ بالاتر از اردو است اردو را در چاشته خوره که تپول سلطان سلیم میرزا است

زده اند

روز و شبیه بیست و نهم

امروز باید برویم تو سیرکان دره ایست از طرف مشرق که میاید به چاشته خوره میرسد
 سنگهای کوارس خوب دارد و جمال ذرات طلا هم در این سنگها میرود
 (توضیح) کوه خان کور فرتها و مجر است و دامنه اش خشک شبیه است بکوه سیه پاه طران اما
 کوه قرل ارسلان کوه علیجه نیست قلعه از همین سلسله کوه الوند است که در طرف مغرب است
 اما قلعه اش خاکانکه اشاره کردیم خیلی بلند و مخروطی است

خلاصه صبح که برخاستیم چون بلده تو سیرکان دو دامنه پیدا بود و خیال میکردیم نزدیک است
 گفتیم سوار میشویم میرویم توی راه به هم حامی صفا بی پیدا کرده صرف نهار میکنیم و بعد منزل میرویم
 سوار کالسکه شده راندیم جناب امین السلطان و سایرین هم در رکاب بودند تمام دستبها

سوار هم میت بیت سیراه استاده بودند قدری که آمدیم راه دور زد آمد تا نزد یک فرسخ
 و از آنجا راست میرود برای نویسرکان و غیره فرسخ در دامنه افتاده و بنهار اردوی هم
 ساخته اند کاروانسرای دیگر در آنجا بود جمعیت زیادی دارد چون سیراه زوار است
 خیلی آباد و معمور و معتبر است بطوریکه با کالکندرانندیم قدری که آمدیم شاهزاده خان و خانین نویسرکان
 که دسته بسته جلوه آورده بودند دیده شد قدری دیگر که آمدیم خانباخان پسر سلیمان خان صاحب
 مرحوم که با سپهش که یکی از آنها هم پسر کوچکی بود و هموزاده های صاحب اختیار و یکصد نفر
 سوار فشار آمد آبادی که همراه آورده بود سیراه استاده بودند بعد رسیدیم بعد از
 خان پسر حاجی اسدخان که قراسوران خاک ملایر سپرده باوست و خود حاجی اسدخان
 دُر مال است مرده است بچاه نفر سوار فتراسوران دارند اما همه سوارهای جوان خوب
 خوش وضع و با اسبهای خوب بودند و سورانانی هم داشتند که میزدندیم فرسخ نویسرکان
 مانده سواران شب شدیم جناب امین السلطان و سایر ملترین هم عقب سر ما بودند کرد و خاک
 غریبی شده بود قصبه بلده اینجا که دکان و بازار و وضع بلدیت دارد (توی) است آمدیم
 از توی که شتیم در رسیدیم بده سربابی و از سربابی هم که شتیم در گذر که آبادی و خانوایی
 نیست فقط درخت آبی دارد و موسوم به گزندراست اردو افتاده و سر پرده مارازده اند
 آمدیم سر پرده زن مرد زیادی بالای پشت بامها بودند از اول آبادی تا اردو بقدریک فرسخ

را آورده ایم تا منزل رسیدیم اردو هم جوده جسته افتاد و است پوسته هم نیست بواسطه آنکه
 زمین قلعه چمن است و حاصل زراعت و درخت و جوی آب اما آبش گل آلود بود و حاصل اینجا
 مشغول در و بود و تحمل اردو و مستکامی است اطراف آن کوههای زمان آب است
 سرپرده را بالای بلندی سرآب زده اند درخت دارد آب گل آلودی بسم از جلو چاه
 میگذرد هوای خوبی دارد و کاهای سیم خوشی میاید هر وقت سیم میوزد هوا گرم میشود و بام
 میاید هوا خوش است چناعت بغروب مانده بود که وارد منزل شدیم

دعائی که امروز در سمر راه دیدیم از اینقرار است دست چپ فرسج خرد و مالک
 قریه عالیکان مکی ابراهیم میرزا قلعه جعفریست مکی خدایار خان یاور قریه فریادان
 قریه سوتلق قریه کریم آباد قریه چال آب قریه کرزان که این دعات مشترک است
 میان عهتقاد نظام جعفر سلیمان پسر حاجی سعد الدوله مرحوم و شیر الملک و کریمخان
 خارج از فوج را سر این دعات گذاشته و باد سپرده اند خود کریمخان هم اینجا بود و دیده
 روز سه شنبه بیست و چهارم

امروز در منزل مانده سوار نشدیم جناب امین السلطان بجنور آمد بعضی فرمایشات فرمودیم و رفت
 بعضی عرایض و نوشتجات بجنور آورده بودند امین خلوت همه را خواند و جواب فرمودیم
 از هزار خانباخان پسر صاحب اختیار خوانین افشار را بجنور آورد و بعد یکده از علما

توسیرکان بجنور آمدند جناب امام جمعه جناب حاجی ملا احمد جناب میرزا مختار الدین
 آقا میرزا اسماعیل قاضی آقا میرزا ابوتراب بنایب الصمد آقا عبد الله قاضی بعد از نماز
 یکدهسته دیگر از علما بجنور آمدند که اسامی آنها از این قرار است جناب آقا شیخ محمد شریعتی
 جناب شیخ حسین جناب آقا ضیاء الدین جناب حاجی میرزا محمد حسین آقا میرزا
 آقا شیخ جعفر شیخ علی آقا میرزا شیخ محمد آقا عبد الله آقا سید الله آقا میرزا کن
 الدین درویش آقا سید کاظم آقا شجاع الدین آقا سید ابوالحسن شیخ الاسلام
 آقا سید اسماعیل

بعد از آنکه بجنور آمدند که اسامی آنها از این قرار است حاجی مسعود میرزا سپرد مرحوم جهانگیر
 حاجی حسین میرزا سپرد مرحوم جهانگیر میرزا جلال الدین میرزا سپرد مرحوم معین الدوله
 ابوالفتح میرزا سپرد مرحوم معین الدوله فتح الله میرزا سپرد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی
 سلیمان میرزا سپرد سلطان سلیم میرزا حاجی ابراهیم میرزا سپرد سلطان سلیم میرزا
 اتحق میرزا سپرد ایضاً حبیب الله میرزا سپرد حاجی حسین میرزا محمد تقی میرزا سپرد
 سنج میرزا ابوسعید میرزا سپرد مرحوم ایضاً ابوطالب میرزا سپرد ایضاً جعفر قاضی میرزا
 حاجی حسین میرزا سپرد میرزا سپرد حاجی مسعود میرزا فضل الله میرزا سپرد حاجی رشید
 میرزا از جهانگیر میرزا سپرد مرحوم الان پنج سپرد وجود است حاجی حسین میرزا که

شاهزاده مار معترفی میکرد حاجی معود میرزا که ریش بلند بی دارد و شبیه بخود مرحوم جهانگیر
 میرزا است یکی هم فتح الله میرزا است که چهل و پنج سال دارد و دو سال است چشمش کور شد و
 میکرد انعام دادیم و فرمودیم دست و فوریه را بیاورند بینه شاید چشمش معالجه شود بویس میرزا
 پسر اسماعیل میرزا نور الله میرزا پسر ضیاء شکر الله میرزا پسر ابوالفتح میرزا محسن میرزا
 فریدون میرزا پسر اسحق میرزا فتحعلی خان پسر حاجی معود میرزا محمد خان پسر حوا
 بنجر میرزا فرامرز خان پسر مرحوم مهدی میرزا خلاصه تا عصر منزل بودیم و دست
 دهنه علما و شاهزادگان بحضور میآمدند {محمد حسن میرزای معتضد السلطنه روزیکه از حج
 برنمیگشت میآمدیم مخصی گرفته با عدالت سلطنه بهمان رفت که در موقع عروسی حسام الملک که
 دختر و لیعهد را برای غلامرضا خان پسرش از تبریز میاورند حاضر بوده بعد از دو سه روز بار
 مراجعت نماید عصری سیف الدوله حاکم بهمان که از بهمان آمده بود بحضور شد شب
 حینقلی میرزای عماد السلطنه اسباب تشرافی در روی سینه که مشرف بر پرده بود
 کرده بود از شام آتش زدن تماشا کردیم

روز چهارشنبه بیست و پنجم

امروز سوار شده برای تفریح رستم سبت شمال اردو که توپگران آبادی اطراف آن
 در اطراف واقع است میرزا محمد خان را پیش فرموده بودیم برود راهی از اردو بطرف آینه

و کوههای سمت شمالی پیدا کنند میسر از امجد خان آمده جلواتا دوازده و بیرون فرستیم و قدری که رفت
 افتادیم بعلیه چون حکم شده بود خانباخان سوارهای اسد آباد را بیاورد و بحضور سان بد آنجا
 صف کشیده بودند ایستادیم سوارها آمدند از جلو ما گذشته و رخص شدند و رفتند بعد از آنکه ما
 دره و ماهور شد علماء الدوله هم سوارهای توپسره کانی و همدانی ابو بجمعی خود را آوردند و در ^{سان} ^{ساز}
 حضور بگذرانند همه را دیدیم سوارهای آراستہ خیلی خوبی بودند و اسبهای خوب داشتند بعد
 دیدن اینها باز را ندیم یک دره پیدا شد مقابل شهر (توی) در دهنه کوه که آب و اشجار داشت
 را ندیم برای دره اسم این دره را هم (توت دره) میگویند و هم (بادام دره) بیدهای بلند
 زیادی دارد که کنار نهانشانده اند آبی هم از بالا جاری است که معلوم شد چشمه سار دارد و آنهم
 کنار نهان زیر درختهای بید که جای خوب خوش هوایی بود فرمودیم آفتاب گردان زنده پیاده
 شدیم مجد الدوله و جلال الملک و بعضی دیگر از پیشخدمتها هم در رکاب بودند تا عصر در اینجا
 بودیم خیلی خوش گذشت دو ساعت بغروب مانده سوار شدیم مجد الدوله و میرشکار برای
 راه شمالی جلواتا دوازده را بهی دیگر مراجعت بارد و کرده از دم چادر تسبیحی باشی و حوالی
 چادرهای ادیب الملک و احتساب الملک عبور کرده فرستیم منزل درین راه که میآیدیم
 جهانگیر خان شکارچی را دیدیم که فرستاده بودیم برود اگر دهنه دُم شاطر بنیج و بنیج
 این راه چه طور است که دیگر از راه پائین که هم دور است و هم راه کالکله اش چندان خوب نیست

زویم جهانگیر خان عرض کرد پشاعت از این راه پنج فرسنگ راه خیلی خوبی است آب با
هم همراه هست و از پنج هم بقدر سه فرسنگی ممکن است کالکهارا جلو بیاورند که همه حاجت این
فرسخ را کالکهارا بخت میرود و قرار شد سه شب قبل از حرکت خودمان کالکهارا به بند بنج
که روزیکه ما میرویم جلو بیاورند و از همین راه دهم شاطر برویم خلاصه شب خواب این
ایستادگان و امین السلطنه و مجد الدوله را حاضر فرمودیم بحضور آمدند و بعضی فریاد میزدند

روز پانزدهم بیست و هشتم

امروز هم سوار شده فرستیم بهمان جای دیروزی علای الدوله با بعضی سوارهای ابوالفتحی خود را
بود که از سان حضور بگذرانند در سایه درختی پیاده شدیم سوارها آمده از حضور گذشتند بسیار
خیلی خوب داشتند بعد مرخص شده فرستاد امروز فرموده بودیم آفتاب گردان را قدری بالاتر
از محل دیروزی بنزد فرستیم دیدیم محل خوبی انتخاب کرده آبیاده شده فرستیم بافتاب گردان را
و نوشتجات زیادی این خلوت بحضور آورد همه ملاحظه کرده جواب فرمودیم و نوشتیم
برای جناب امین السلطان بعد قدری نقشه کشیدیم و دو ساعت بغروب مانده سوار شد

آیدیم منزل

روز جمعه بیست و نهم

دیشب از وقت خوابیدن با سختی گرفت و بهیچون با و میوزید تا صبح بطوریکه نزدیک بود چادرها را

از جای بگذرد و ششیم با دختلی نبود نیم گرم بود صبح قدری دیر از خواب برخاستیم چنان
 این سلطان و امیرخان سپردار را خواسته بعضی فرمایشات باها فرمودیم بعد بیرون
 آمده سوار شدیم و آمدیم از سربازی که دیروز گذشته بودیم گذشته و مشرق دره بود که
 بگذرند سربازی میرود دست چپ این گردنه دره بود سبز و بیدرخت که ساعدالدوله آنجا
 چادر زده بود آبی بس که بار و یک یک شعبه اش را اینجا میاید گردنه سخت بلندی بود
 از گردنه سبزلار آمدیم حاجی مسعود میرزا امیر جهانگیر میرزا و محمد علی میرزا ای مشکوۃ الملک
 پسر مرحوم خسرو میرزا هم در رکاب بودند جهانگیر خان را هم دیدیم که عمده گرفته مشغول ساختن است
 برای عبور تخت و بنه که از این باید بگذرند برود از طرف دست راست اه که سیرانده بود آمدیم تا
 گردنه آنطرف گردنه گفتند هی است آتش حیجان فرستم برای آنجا دست چپ ای بود
 میرود سمت چپ آن طرف گردنه هم خاک طایر است از گردنه سرازیر شدیم برای ده
 حیجان اینجا با همه جانش کوارس دارد نوع بنوع و رنگ رنگ که هر کجا از صخره ها و گردنه ها
 نگاه میکردیم از این سنگ ریخته بود راه نرم و سرازیر بود بتره افتادیم و فرستم تا حیجان
 و حیجان خیلی ده معتبری است باغات انور زیادی دارد دوشه مرزعه دارد که اسم ملک
 مرزعه اش سنگ سفید دولانی و یکی دیگر اشتریل است اشتریل دست راست و سنگ سفید
 دولانی دست چپ واقع بود حال زیادی هم داشت که در دوشه من کرده بودند اینجا خبر و

طایر است پیش از اینها طایفه زندیه در اینجا می نشسته قلعه محکم خوبی ساختند و ندجالا هم مشکوه
 الملک بالاخانه و عمارتی در اینجا ساخته در تابستانها اینجا میلاق میاید زیر دست و که چنی
 بود و درختهای بید و سبزی داشت فرمودیم آفتاب گردان زدن پیاوه شده رستم
 با آفتاب گردان امروز بار بعضی عرایض و نوشتجات امین خلوت بحضور آورده بود همه را
 با او خواندیم و جواب فرمودیم و تا عصر اینجا بودیم با دهم که از دیشب شروع کرده بودند
 میوزد و باین واسطه هوای خنک خوبی بود خیلی خوش گذشت و ساعت بغروب مانده
 شدیم و در مراجعت ای دیگر غیر از آن راهی که آمده بودیم خودمان سراغ کرده از
 باغات موستان حیحیان از راه صحرا آمده بعد سربالاشدیم رعیتهای اینجا و شاد
 که در رکاب بودند و خود مشکوه الملک صاحب و همه میقتند از این طرف راه تو سیرکان
 و تعجب داشتند که ما کجا میرویم و میقتند از اینجا بچار فرسخی تو سیرکان میرود و وقت
 تنگ است شب میشود و بسندل نمیرسیم تا هیچ کوشش باین حرفها ندادیم و کیراه باریکی بود
 خواستیم از این راه برویم حالا کیده ریه هم که مجرای سل است طرف دست است ما
 میانه ما و جاده فاصله است که نمیتوانیم با نظر بدیم قدری آمده بیک پل کوچکی
 رسیدیم که غیر از اینجا هم دیگر راه با نظر نبود از این پل گذشته رفتیم و فها دیدیم راه
 قدری که رفتیم جاده هم کم شد و دیگر هیچ راه نبود حالا آفتاب هم نزدیکست غروب کند

و سایرین هم همه از اول عرض میکردند از اینجا راه نیست خلاصه بفرست فہمیدیم کہ کم
از دست چپ برویم از راه پرت خواہیم شد و باید بطرف دست راست برویم زانجا
ہم نبود از بیراہہ زدیم بدست است سربالار اندیم برای قتلہ کویہ کویہ سنگلاخ سختی
بود بسر کویہ کہ رسیدیم دیدیم اردو پیدا شد خیلی راہ نزدیک خوبی بود ہمہ جا از سر کویہا
آمدیم تا نزدیک سراپردہ و از راہ خلوت خوبی آمدہ وار و منزل شدیم باز با ہمینطور
بشدت میوزید بطوریکہ سگر کردند نزدیک بود آدم را از اسب بیندازد باد شرمی است
از طرف طایر میاید برخلاف طہران کہ ہمیشہ از طرف مغرب باد میاید آتش ہم با بصر و ملک

تا فردا نظر بمیظور باد شدت میاید

روز شنبہ بیست و ہتم

صبح برخاستہ دیدیم بطوری از ویش تا بحال باد آمدہ و صبح باز میاید کہ وضع سہرا
و چادر ہا را بکلی تغییر دادہ تجیر ہا را انداختہ و میخ ہا را کندہ توی چادر ہا را پراز کرد
و خاک و بیل کردہ بودستہا آند و وضع چادر ہا را درست کردہ و تنظیف نمودند

سوار شدہ تمام روز را در منزل بودیم نزدیک کلم کلم با دکن شد

روز یکشنبہ بیست و نہم

امروز سوار شدیم بعزم رفتن بہ سرکان و آرتیان و تماشای آنجا ما از بہانہ ای کہ ہمیشہ

میرسیم باز سوار شد و راندیم و از همان دره توتی گذشته رسیدیم بیک تپه که مشرف بشهر بود و شهر
 توی از آنجا خوبی دیده میشد و سنگهای بزرگی روی این تپه داشت که خیلی خوب میشد رفت
 زیر آن سنگها نشسته و در بین انداخت آفتاب گرم سوزنده داشت و خشک هم بود و روی
 تپه قدری تماشا کرده بعد از تپه آمدیم پائین توی شهر درخت کم دارد یک مسجدی پیدا بود
 دو گلدسته داشت که برق میزد گفتند امام جمعه توی سرکان پوی توجیه کرده و دو سال است
 این مسجد را بنا کرده است بعضی عمارتهای عالی هم در شهر نمایان بود قلعه شاهزادگان هم
 زیر دست شهر متصل شهر است این قلعه از بناهای مرحوم شیخ الملوک میرزا بوده است بعد از او
 او و جهانگیر میرزا و اولادش کم کم اینجا جمع شده حالا بعد چهل خانوار از شاهزادگان توی
 این قلعه هستند همه با هم کمال موافقت را دارند هیچ اختلافی در میانشان نیست جای امن
 دارند و بازادی و آسودگی زندگی میکنند اطراف شهر باغات زیاد دارد و تمسکین طور باغات
 متصل هم است تا اردوی ما و اگر از طرف جنوبی شهر متصل بشهر قریه نقده است و بعد از نقده
 ده مایچه است از دوبرج آجری پیدا بود که در آنجا مثل برج قبر طغرل که در طهران است گفتند
 قبر این یامین است که یهودیها اعتقاد بآن دارند و زیارتگاه یهود است خلاصه سر از یرشک
 از راهی که میرود به آرتیمان مزرعه سر راه بود درخت داشت و قنات کم آبی هم داشت
 که جلوان صطخری بسته بودند هم این مزرعه را گفتند شیخی مرده و مال کفیر عطار توی سرکانی است

درین مزرعه نزدیک به طح فرسودیم آفتاب گردان زدند و هزار افتادیم و بی هم زیر دست
 هزار مسافتی پیدا بود گفتند مبارک آباد است خانبا با خان پسر صاحب چهار با سواران
 همراهانش در آنجا چادر زده و منسل کرده بودند بعد از هزار بلا فاصله در وقت ظهر و شش
 گرما سوار شده راندیم و عسقری یادی کردیم قدری که فرستیم از بلندی و پشته کوچکی سرای
 شده رسیدیم بدو آرتیمان آرتیمان از سمت شمال متصل گوه است و خود دوه توی دره واقع است
 که خانهای دوه را در بقله و دهنه کوه رویم ساخته اند و همه خانها رو به شرق نگاه میکنند
 خانهای خیلی معتبر خوب دارد باغات اینجا در سمت جنوب واقع شده است و بیشتر درختهای
 گرد است اشجار میوه دیگر هم دارد اما اکثر گرد است و درختهای گردوی خیلی بزرگ کهن
 دارد از کوچهای آرتیمان سرا بالا شدیم جمعیت زیادی بالای ماها برای دیدن ما جمع شد
 بودند فرستیم تا رسیدیم به رتبه آن طرف پته سرکان پیدا شد قصبه سرکان خانوار زیادی دارد
 اما خانهای سرکان همه رو به جنوب است و بعد از هفت ماست هزار نفر جمعیت دارد مردم همسنگه
 دیدند ما میایم مثل مور و مرغ توی صحرا میدویدند که مارا به بینند مثل روز سیر و ده روز که
 از شهر بیرون میروند همانطور در صحرا از دام کرده بودند بالای صفت سرکان چند خانه بود که
 مشرف تمام خانهای دیگر بود اما مثل آرتیمان نیست که همه خانها در دهنه واقع شده و مشرف
 یکدیگر باشد فخر المملکت رفته بود بان خانهای بالا و تعریف میکرد که خانه خیلی خوبی است مال مرا

رحمت الله خان سر رشته دار فوج نهادند و آره و آب جاری و عمارت عالی دارد خلاصه
 چون توی باغات سرکان جانی نبود که بعصر نهمینم و همه جامعیت و از حام مردم تماشایی
 بود بر شستم و محاذی باغات آرتیمان و سرکان سر ازیر میآیدیم که در باغات آنجا جای
 خلوت خوبی پیدا کرده و پاوه و درخت شویم در این بین عربستی پیدا شد و عرض کرد در اینجا چشمه
 و جای خوبی است و ما را از آهستمالی با آنجا کرد و مرتضی خان اعتماد بحضرة را فرمودیم برو و آنجا
 آفتاب گردان بزند رفت و برگشته عرض کرد چشمه هست اما درخت کم دارد فرمودیم هر طور
 بروند همانجا چادر بزنند از حرکت توی آفتاب عرق زیاد کرده و خسته شده بودیم فیم و رفتیم
 بچشمه آب دیدیم چشمه و قناتی است بقدر یک سنگ آب دارد اما درخت چندان طرف آن
 نیست پیاده شده و عصرانه خوردیم و قدری راحت شده بعد برخواستیم و سوار شدیم آمدیم از
 همان دهه آرتیمان و از پشت تپه که صبح بالای آن فرستیم آمده از بالای شهر توی و از همان
 راه صبحی مراجعت منزل کردیم و غروب آفتاب وارد منزل شدیم
 طرف غربی شهر توی متصل بته و ماهور است و آن طرف این تپه قریه بابا پیر است
 که ده معتبری است و آن طرف بابا پیر خرم رود است که منتهی بحالک است آباد میشود
 روز دوشنبه سلخ ذی القعدة الحرام

امروز را سوار شده تمام روز را در منزل مشغول بعضی کارهای دولتی بودیم مجدداً

و حاجب الدوله هم مشغول تدارک روضه خوانی و زدن چادرهای مخصوص بودند که
از فردا شروع بر روضه خوانی شود شب هم بلال محترم درجه اش بلند و خوب بایان
بود و ماه را بروی خط مبارک حضرت امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه میزدیم

روز سه شنبه غره شهر محترم ^{۱۳۱۰} محرم

سبحری حمد خدا بر اسلامت و مبارکی تجدید شد و بال هزار و سیصد و ده داخل شدیم
امروز را هم منسل ماندیم و نقشه خط راه از طهران الی تویسرکان آگه کشید و بودیم
صبح کردیم بعد مجلس روضه نشستیم عجله دوله قریب بیت نفروز صند خوان حاضر
کرده بود و روضه خواندند بخواند مخصوص و بعضی از آنها که در آخر خواندند کمی
حاجی سید محمد علی و دیگری میرزا محمد خوانساری که از بهمان آمده بودند احادیث
خوب ذکر کردند خیلی گریه گرفتند تا عصر نشستیم مجلس روضه خیلی طول کشید شب هم
در منسل جناب امین السلطان و عزیز السلطان و بعضی دیگر از طرینین روضه خوانی
میکردند محمد حسن میرزای معتمد السلطنه که چند روز پیش بهمان رفته بود امروز
بار دوم مراجعت کرده است این حضور هم که از طهران ^{بهان} بعروسی سپهر سام الملک رفته

بود امروز از بهمان بار دو آمده است

روز چهارشنبه دویم

چون در روز بود سوار نشده بودیم امروز سوار شدیم وقتی بسروان آمدیم جناب امین
السلطان بجنور رسید این جنور و محمد حسن میرزای معتقد سلطنت هم دیده شدند
بعد سوار شدیم و رفتیم بهمان درّه بادام در که آنروز ناظم خلوت پیدا کرده بود آفتاب
گردان زدند پیاده شده رفتیم بافتاب گردان و بعد از نهار عرایض و نوشتجات
زیادی بجنور آورده بودند همه را با امین خلوت خوانده و ملاحظه کرده جواب فرمودیم
دو ساعت و نیم بعروب مانده سوار شدیم که برویم شهر را تماشا کنیم و رفتیم روی تپه
که مشرف بشهر (توی) و تمام شهر از آنجا پیدا است سنگهای بزرگ هم روی تپه هست که
سایه دارد پیاده شده رفتیم زیر سایه سنگ و دیور بشهر انداختیم محل خوبی برای دور
انداختن بشراست تماشای خوبی کردیم قلعه شاهسرا را هم پیدا بود قدیم بار داشته
اما حالا خراب شده و همان قلعه و بنائهای توی قلعه باقی و مسکون است خانههای شاهزادگان
همه کوچک و محقر است و طاقهای آریه‌های قدیمی دارد اما همه در همین قلعه جمعند
قلعه هم برج دارد یکی از برجها را سپهر حاجی حسین میرزا مثل برجهای یوسف آباد و متونی
المالک ساخته است کسب مسجد شهر هم که پیدا بود و ضعیف خیلی شبیه است به یخا لهائی که در
شهر یار طهران و آنحد و دیار مذاق بازارها و کاروانسراها و عمارات هم که غالباً بنظر
خیلی است و کوچک زده اند همه کوچک است یکپارخیلی کهنه بزرگ هم توی شهر نزدیک

مسجد پیدا بود که معلوم است خیلی قدیم است قدری هم تاشای برج مقبره ابن یامین را
 کردیم چون این برج وضعاً بعینه برج طغرل است که در شهر ری طهران است معلوم
 میشود که این را هم در همان زمانها ساخته اند و خیلی قدیم است بعد از تاشا سوار شده
 آمدیم منزل پوپ عزوب را انداخته بودند که وارد منزل شدیم

روز پخشبنه ستم

امروز از اینجا کوچ است و میرویم بیخ باستی رفته باشیم بفرنج و حیل آباد و دو منزل
 برویم چون راه دور گرمی بود از آن راه رفتیم حالا از گردنه سربانی یک روز میرویم
 شاع الکات کاسکه چی باشی هم سه روز قبل کاسکه مارا از راه فرسج برده است پنج
 که امروز بیاورند تا بظرف حسین آباد یعنی تا زیر گردنه که از اینجا سوار کاسکه شویم خلاصه
 صبح برخاستیم جناب امین السلطان شاهزادهای توپسرا که خلع پوشیده
 بودند بجنور آورد و دو تن از خوانین لرستانی هم از طایفه دیرکوند که تازه از لرستان
 آمده بودند اسپه خان سردار بجنور آورده بود بعد از دیدن اینها سوار شده راندیم و قدری
 که رفتیم براه افتادیم جناب امین السلطان هم در رکاب بود جنابا خان ابرم که لقب صاحب
 اختیاری و شمشیر مرصع لغات کرده بودیم با سایر خوانین اسد آبادی که همه خلعت
 پوشیده بودند سر راه ایستاده بودند آنها را هم دیدیم و بعضی فرمایشات کرده و در حق

فرمودیم رفتند و بعد راندیم کوه و صحرای بارکوح مستخری بود آمدیم از همان کردنه که آرزو
 بخیان میرفتیم سر بالا رانده و از آن طرف کردنه سر از پر شدیم و بی در دست چید شد
 که اسمش با داکت و مال ملک التجار تو سیرکان است اندیم برای آنجا که نهار خورده بعد
 برویم آن طرف تپه ها که کالسه ها را نگاه داشته اند سوار کالسه شده برویم منبرال با داکت
 و دو کوچکی است آب کمی دارد اشجار بید و باغات مؤستان زیاده دارد رسیدیم بخا
 مرغ زیاده از همه نوع در باغات آنجا بود ابریل قمری که بوتر سارهای مختلف مرغ مرغ
 بچوپانان و ان توکا سربقا زنبور خور زاغچه که از همه طرف پرواز میکرد و خرگوش
 زیاده ای هم بود فرستیم توی بیستانانی که آب داشت فرمودیم آفتاب گردان زدند و رفتند
 ابی هم انداختند آمد از جلو چادر گذشت بعد از نهار بعد از دو ساعتی در آنجا توقف و استراحت
 کرده چای و عصرانه خورده ساعت و نیم بغروب مانده سوار شده راندیم برای منزل بعضی
 تپه ها سر بالا آمده آن طرف جلگه پیدا شد خیلی سبزه و خرم و با بود این کوها هم همه سنگات
 گوارس است زمین هم خیلی مستخرج و این سنگهای گوارس مخصوصا آب زیت این کوها
 شده است سفیدی و درخشندگی دارد مثل کره ماه خلاصه یکدوره بود میخواستیم دور زد
 از آنجا برویم که در این بین جهان کیسرخان شکارچی را که چند روز بود راه را درست میکرد
 و بلد اینجا شده بود دیدیم اسب میدواند و میاید و عرض کرد از اینجا که مسیر وید راه نیست

از این طرف بیاید کالسکه ما را هم آورده اند این زیر نگاه داشته اند اما اگر از همان دره
 می رفتیم راست می رفتیم به پلوی کالسکه ما و خیلی هم نزدیک تر بود ولی همان راهی را که جای
 خان عرض کرد گرفته آمدیم تپه زمان اسب روی بود جلگه در زیر دست واقع بود خیلی سبز
 و قشنگ اما تپه ما بهر زیادی دارد دست چپ هم ده معتبری بود که باغات داشت همیشه
 علی آباد دمشق و مال حاجی خان بابا خان ملایری است بقدر نمی فرسج گشت بجاده مسافت داشت
 کوه الوند هم اینجا کم کم کوچک و دور میشود و در سمت شمال میماند جناب امین السلطان و
 سایرین هم همه در رکاب بودند سیف الدوله هم بود و چون در اینجا حاکم بوده است ظاهراً
 بدتیت میکرد پرسیدیم این سبزها که در صحرا پیدا است چمن است یا چیز دیگر عرض کرد خیر آنها
 هندوانه دیم است در آن دریا و حدود آنجا میکارند خیلی خوب هم میشود وقتی که پامین
 و نزدیک شدیم دیدیم تمام آن سبزه علف شیرین بیان است و هیچ هندوانه دیم نیست
 خلاصه آمدیم تا به پلوی کالسکه ما و یکایک نشسته اندیم اول برآیم بود اما کالسکه خوب رفت
 آمدیم تا رسیدیم به حسین آباد اطراف اینجا هم از دست چپ راست همه فرار
 و دوات است حسین آباد شاهلو است که خیلی ده معتبری است زراعتهای دیمی اینجا را هنوز
 در و نموده اند اما زراعتهای آبی را تمام در و کرده و برسی که دارند همه را آورده پلوی
 ده حسن من کرده بودند بقدری حاصل زراعت بود که آدم حیرت میکرد و اتفاقاً اگر آنجا را

در یک میدانی بقدر میدان شوق طهران جمع میکردند تمام فضای میدان را میگرفت
 بلکه از سردیوارها میکشیدند تا این حد و خیلی معتبر است در عیتهای معتبره و از دهم غنی
 و متمولند کثیر فقیر میانشان بهم نمیرسد سر بار هم میدهند سربازهای جوان خوششده دارد
 سنگ کوارسن تا حسین آباد زیاد است بعد کم میشود و بندرت دیده میشود راه از اینجا خوش
 اطراف اه هم دره و تپه است از حسین آباد که گذشتیم رسیدیم بدی دیگر که اسمش جوکار است
 ده معتبری است چسبیده به ده جوکار قلعه خیلی معتبری است که قدری حسرابی هم رسانیده
 اسمش شترخان است اما خیلی غریب است با اینکه متصل به جوکار است جز ده کتب است
 از جوکار گذشته رسیدیم بکتب و از کتب گذشته رسیدیم بیخ پنج دهه معتبری است باغات
 و اشجار زیاد دارد در راه قافله و زوار واقع است اما آتش کم است سر پرده و راهزار قدیم
 بالاتر از ده زده اند با کالسه آمدیم تا دم سر پرده پیاده شدیم کجکات خیلی خوبی که آب صاف
 دارد از میان سر پرده چادرهای ما میگذرد هوای امشب هم خیلی خوب بود ده بادامک که
 امروز آنجا نهار خوردیم و دست چپ را بود مقابل آنجا هم در دست راست ده دلتانی
 و حیجان و سنگ سفید است که ملک محمد علی میرزا ای مشکوه الملک است چون عصر که
 روضه خوانده بودند ما نبودیم و دیر وار شدیم شب بعد از شام سر نمودیم چهار نفر آه خورده
 خوان آمدند برای ما روضه خوانند محمد الدوله و سایر پیشدتها هم همه حاضر بودند

دماقی که امروزه دیدیم سوای آنچه اسم برده دست است حسن آباد ملک
شیخ حسن میرزای پیر جهانگیر مبارک آباد ملک ایضا پیرمیشان (دست)
چپ { آنزدریان عشاق قشلاق

روز جمعه چهارم

امروز در پنج اتراق است شاهزادگای ملایری بجنور آمد همه انعام دادیم بعد علی
ملایر بجنور آمد دو دسته بودند دسته جناب آقا صبیح و دسته جناب امام جمعه
ساعت بغروب مانده شروع بر وصنه کردند و تا نیم ساعت بغروب مانده طول کشید
هم بعد از شام عهده خلوت بجنور آمد اعتماد السلطنه قدری روزنامه اروپایی
الکبرخان نایب ناظر حسینخان بهم که از تیسرکان باده در دست بودند امشب
بار دو کرده بجنور رسید از تیسرکان پنج چهار فرسخ است
امروز عصر اسبهای توپخانه را که در ملایر است آوردند از سان حضور که را نیند خلی خود
روز شنبه پنجم

امروز باید برویم بقره کتین که دو فرسخ و نیم الی سه فرسخ سبک راه است صبح بر حاشیه
آمدیم بیرون جناب امین السلطان و امیر خان سردار حاضر بودند امیر خان سردار
مرخص شد که برود برود و لرستان بعد سوار شده را ندیم و از پنج که ششم باغات

زیادی دارد که زیر دست ده افتاده است اما آب اینجا ناکم است افتادیم بر آه که رو به شمال
 شرقی بود از اینجا راه دو تا میشد یکی همین است که ما میرویم و دیگر راهی است که از دست
 راست جدا شد همیشه دولت آباد ملایریک کوه سنگی مخروطی از اینجا از طرف دست
 راست پیدا بود که مثل کله قند آما سرش کج شده بود و بعد از تله پائین تله پله و مدراج بود
 اسم این کوه تله است بای این کوه از ناو و بایارین خالصه است باید از از ناو بگذرند
 تا بدولت آباد برسند شهر دولت آباد در سمت جنوب این کوه فاصله دو میل راه تقریباً واقع
 شده است بعد یک قدری که راه می رسیدیم به قرآن قناتی داشت اعتماد الحضره
 و ناظم خلوت و قتیجان حساب الملک افرمودیم رفتند اینجا آفتاب گردان زد و بنا را
 کردند بعد یک شک آب صاف جاری کواری داشت و کنار آن یک تکیه کاشته بود
 بعد از نماز سوار کالسکه شده از یک گردنه کوچکی که ششم آن طرف گردنه جلگه کوچکی بود که از
 در همین جلگه در تیره و تین افتاده بود چادرهای قمر توی درختهای سبز و اطراف هم چادرها
 سفید وضع اردو خیلی دورنمای قشنگی داشت بهفت ساعت بغروب مانده بود که وارد منزل
 شدیم پیاده شده در ششم برابر چادرها را جای خوبی زده بود و آب خوبی داشت یک دی
 دست است راه بود آتش میسز را بره که باغات مختصری هم داشت از راهی که ملایریک
 چنانکه اشاره کردیم اول به بایارین میرسند و بعد به از ناو و بعد بدولت آباد ملایریک

امروز بم بجنور رسید محمد کریم سیدزای برادر محمد بنی میرزا سپهر جان شاه میرزا و اکبر میرزا
پسر معین الدوله را بجنور آورد و دم کالکه آنها را دیدیم و مرتضی شدند

خلاصه قدری استراحت کردیم عصری روضه خوانها آمدند و روضه مفصل خواندند تا نیمه
بغروب باند و طول کشید هوای اینجا خیلی خوش بود و نسیمی داشت شب که خیلی سرد
روز یکشنبه ششم

امروز منحو استیم برویم به دیر آباد حکیم الممالک و آلی پیشانه را در علی آباد انداخته گفته
بود هوای دیر آباد و حوالی آنجا چون گرم است و پشه دارد بایخت اردو را در علی آباد قرار
داده است علی آباد از مستحقات جدید است که ناصر الدوله مرحوم چند سال است آباد
و احداث کرده است خلاصه صبح برخاسته آمدیم بیرون و سوار کالکه شدیم جناب امین
السلطان هم مقرر رکاب بود قدری با امین السلطان فرمایش کرده بعد از اندیم برای
منزل ممتنع دل دوفرنج راه است در بین راه هم دیگر جانی نبود که نه با بجزیریم نه از راه
خوردیم علی آباد قنات خوبی دارد بقدر سه شش آب صاف سرد خوبی از آن جاری است
بیدستان خیلی خوبی هم دارد هوایش هم بد نبود نسیم ملایمی داشت حکیم الممالک و آلی عرا
در بین راه بجنور رسید چشمش در دیگر دو عینک آبی گذاشته بود که بچنان سوزانی شرم
که پیرمردی است بقدر صد سال دارد و سراه والی بود و بجنور رسید و فرمودیم منزل او را

بجنوب ریاورند قدری با او فرمایش کنیم خلاصه بعد از نماز قدری نقشه را بر کشیدیم نه است
بعزوب مانده روضه خوانها آمدند روضه خوانند

و ماتی که امروز سر راه دیدیم از این قرار است (طرف دست راست) قریه قجرات مکی
حدامراد خان جزو ملا بر است قریه قره است مکی حاجی میرزا رضای لشکر نویس جزو شتر
عراق است قریه گرم آب مکی ایضا جزو شتر است قریه قره شروا خالصه دیوان و جزو
شتر است قریه چچک لو مکی حاجی میرزا رضای لشکر نویس جزو شتر است (دست چپ)
قریه خان آباد مکی ابراهیم خان جزو ملا بر است قریه علوی موقوفه بنو ملا بر قریه کنج آب
مکی قوام الدوله جزو شتر است مرز عشاق مکی مرحوم شرفه جزو شتر است قریه
علی آباد مکی مرحوم فرمانده که منزل و محل اردو است عجب این است که قریه قجرات
و کنج آب رو بروی هم دیگر واقع شده اما قجرات جزو ملا بر و کنج آب جزو عراق است
امروز هم دست چپ و راست راه همه جا از دو طرف کوه دست چپ و ما هور بود و شک کواری
همه جا در اطراف راه دیده میشد اما چندان زیاده نبود و توی سراپه و بیدستانی دارد
بیدای جوان دوساله است جای خوب با صفائی است

روز دوشنبه هفتم

امروز باید برویم چپ بید که ملک میرزا ابوالقاسم میرزا ابوالحسنان سپهر مرحوم

فایم مقام است که برادر میرزا محمود خان باشد چهار فرسخ و نیم راه است صبح برجام
 و دو ساعت از دست کشته بود که بیرون آمده سوار شدیم جناب امین السلطان
 سایر مقررین هم در حاضر بودند عیاد السلطنه بود و مرضی شده رفت بمطایر سیف الدوله
 بود و مرضی شد که بمطایر رفته سرکشی با ملاک و دما ت خود کرده بعد بروید ان بعد راندم و بعد
 نیم فرسنگی که رستم بکار و انسانی رسیدیم در دست چپ آه که از بنای می مرحوم فرمانفرما
 میرزا احمد خان که منصب سرتیپی هم دارد و در سردما ت مرحوم فرمانفرما است در رکاب بود
 و دما ت آبادیهار مغربی میگرد راندم تا رسیدیم بروخانه شتره و از پل رودخانه
 گذشتیم در بهار این رودخانه خیلی آب دارد اما حالا آتش چندان زیاد نبود نه زیاد می
 از این رودخانه جدا میکنند این رودخانه از همان سر آب بت و عمارت و حدود آنجا که وقت
 رفتن دیدیم سر چشمه میگرد و میاید بلوک شتره را شرو میکنند از پل عبور کردیم از این ده
 که رودخانه جاری است طرف دست است دما ت آباد مستعد و خوب واقع است که باغات
 و اشجار زیادی دارد و قدما خالصه دیوان بوده بعد بنسره الدوله فرمانفرمای مرحوم
 از دولت خریده است و بنظر میرسد و به آق داشی و اسطو علی قوام الدوله که پیدا نمود
 قریه میان جردیم دست چپ از دور پیدا بود که میکنند مزار خانوار جمعیت دارد و ده بسیار
 معتبری است خلاصه راندم راه کالکه هم که خوب بود اطراف آن هم کوه و تپه است

جاما بجاده نزدیک بعضی جاها دور میشود آمدیم تا رسیدیم بخرابهای دیر آباد که قدیم الایام
 دیر آباد اینجا بوده و حالا بقدر چهل سال میشود که سکنه از اینجا کوچ کرده و رفته اند پائین
 خانه ساخته و آبادی کرده اند اما مراد هم در اینجا است که اما مراده علی میگفتند بقدر مراد
 که از اینجا پائین تر هستیم رسیدیم بدیر آباد بسیار آباد معتبری است باغات زیادی دارد
 از اینجا که گذشتیم دیدیم کفیر پیاده توی صحرا استاده است معلوم شد معاون الملک
 وزیر امور خارجه است و مرتب چهل روز است که آمده است بسردمات قوام الدوله و در میان
 قریه اسلو بوده است و عرض میکرد از اسطوتا اینجا چهار فرسخ راه است و باز از اینجا میرود
 بان دما و سراب بت و کتاز که دما و قوام الدوله را سکر کشی کند خلاصه آمدیم جای
 خوبی هم برای نهار خوردن نبود است دبی را دیدیم که اشجار داشت و آتش را
 راست کرد آن گفتند خواستیم برویم اینجا نهار بخوریم چون قدری دور بود فرستیم و آمدیم
 یک ماهور اینطرف تر در مینشی که بوتهای خار داشت فرمودیم آفتاب گردان دزد نهار
 افتادیم اگر چه خشک بود اما ماهوایش نبود بعد از نهار سواره شده را دیدیم برای منزل
 یک گردنه کوچکی بود از گردنه که گذشتیم اردو پیدا شد آمدیم چهار ساعت بغروب مانده وارد
 شدیم میرزا ابوالقاسم و برادرش که صاحب زمین و حیرا دهنده بودند همراه پرده ایستاد
 بودند جوانهای نجیب خوبی هستند چهار اتفاقات باها کردیم هوای اینجا گرم است بیایید

نذار و عصر عزیر السلطان بعثتیه خوانهای عراقی را بارود خواسته مجلس شبینی در آوردند
تغزیه شهادت حضرت عباس بود و ساعت بعزوب ماند و هم مجلس و صبح منعقد شد و خیلی
طول کشید

دعائی که امروز در سپه راه دیدیم از این قرار است (دست است) اول قریه جوشیر
ملکی فرمانده بعد خداب ملکی ایضا که کاکت خروده مالک راست گردان ملکی
فرمانده که نمارگاه حرم بود (دست چپ) قریه خوکسیر ملکی مرحوم فرمانده
ده چال ملکی ایضا قلعه و اما مزاده از مزارع ده چال اما مزاده علی دیر آباد میلاد
قیرجه کوچرلو جیر یاد که اردو افتاده است امروز از دست چپ اه کوه الوند پیدا
و از دیر آباد راهی است که مستقیماً بهمان میرود که میگفتند از آنجا تا بهند این شتفریح راه است
روز سه شنبه هشتم

امروز باید برویم بنظام آباد فرماندهان چهار فرسخ راه است صبح برخاسته آمدیم بیرون
از دسته گذشته سوار شدیم جناب امین السلطان حاضر بود میسر از ابوالقاسم نوه مرحوم
قایم مقام هم دم در سر پرده ایستاده بود سوار کالک شده را ندیم آمدیم تا رسیدیم بیک
ده جیر یاد دیدیم در دامن افتاده است سوار اسب شده از دست راست رفتیم روی تپه که
مشرف بود تماشا کردیم دو محله است و بعد ردویت خانوار جمعیت دارد آتش از چشمه سار

او بی ملک و تیرزا ابو ترانجان که دیش اینجا مندرل کرده بودند عرض میکردند چیده
 که آتش سردی یخ است از تپه پائین آمده آمدیم دوباره بکاسکله نشسته اندیم ابتدای
 راه کوهها نزدیک بجاده بود بعد کم کم دور شد و جلگه سرانجام نمایان شد جلگه وسیع با
 خوبی است و ساعتی که راه آمدیم رسیدیم به ساروق باغات زیادی دارد اعتماد
 الحضره را منسوب بودیم بود دست چپ توی باغات آفتاب گردان بنزد قشیم توی
 باغات بسیار افتادیم و در نهرا را درخت تبریزی کاشته اند اما وسط باغ درخت بشت
 علف و سبزه داشت کویا اشجار تبریزی زیادی که در باغ و کنار نهرا کاشته
 برای این است که تیرهایش ابدات و آبادیهای اطراف میریزد و روی اطرافها
 میریزد خلاصه تا ساعت بغروب مانده اینجا بودیم و در ساعت سوار شده آمدیم از
 ساروق که ششمین این ده مال اولاد مرحوم قایم مقام است چون در سر راه رود
 عتبات واقع است خیلی مرغوب و آباد است از آنجا گذشته آمدیم رسیدیم
 به کرکان که ده بسیار معتبری است قدری از آن هم مال مستوفی المملکت است
 این ده همش کرکان است و دخلی بکرکان معروف ندارد ده فارسی جان هم اینجا
 نزدیک بوده ده آباد خوبی است از کرکان گذشته بکاسکله نشسته آمدیم از قرار
 میگویند چند سالی است از باغات و خانههای قریه ساروق آب زایش میکند و باینوا

رنیه‌هایش با مرغوب شده است میرزا حسینخان امین و طایف عراق امروز دیده
 در رکاب میامد و دانات را معرفی میکرد و قدری که آمدیم در دست راست دسی از د
 دیده پرسیدیم عرض کردند صادق آباد است و مال رحمت الله خان برادر دیرا^{ملکت}
 مرحوم است گفتیم خود رحمت الله خان هنوز زنده است عرض کردند بلی و الان خود^{ششم}
 در صادق آباد است و از قرار یک میرزا فتح الله نواده مرحوم قایم مقام عرض کرد
 بواسطه ناخوشی و علت مزاج رحمت الله خان نتوانسته بود بار د و آمده شرفیاب^{حضور}
 شود خلاصه یک ساعت بعزوب مانده رسیدیم ب نظام آباد چادر مارا در مسیر آباد زده
 که بقدر پانصد قدم مسافت از نظام آباد دارد و مسیر با دینی از مزارع نظام آباد
 دخی دارد شدیم روضه خوانی شد سر پرده مارا سرفات زده اند و این قنات^{وضع}
 غریبی است بقدر دو ذرع کوه است و آب کمی هم دارد بعد ششیم بتقصه کشیدن و نقشه
 راه امروز را که آمده بودیم تا منزل کشیدیم هوای امشب خیلی خوب بود

داناتی که امروز در دست است دیده شد اول قریه حسین آباد و قطار آقاج خرو فرا^ن
 قریه بادریستان قریه طور قریه کلان نشین قریه اوجاوند قریه کینز قریه ساروق
 قریه سهل آباد مشهد نازل مشهد الکویه قریه مرید آباد و قاسم آباد قریه صادق آباد
 قریه دولت آباد قریه نظام آباد که اردو افتاده بود قریه آشکران قریه خلیج آباد

دگانی که دست چپ بودند اول قریه اسفندان قریه کوت آباد قریه کرکان قریه
فارسی جان قریه غیاث آباد قریه جونوشی قریه بورتان قریه محمد آباد

روز چهارشنبه نهم

امروز باید برویم باشتیان بخرنچ سبک راه است آمدیم بیرون سوار کالسکه شدیم
را ندیم اینجا همه محال فرامان است اول رسیدیم بده حاتم آباد که در دست است
واقع بود جلالت الدوله اینجا مستقر کرده بود کوی رنگ عراق هم محاذی حاتم آباد
دیده شد هزاره هم پیدا بود خود شهر سلطان آباد هم از اینجا دیده شد دور بین اندام
چون هوا غبار داشت درست پیدا نبود از سلطان آباد تا این ده حاتم آباد بخرنچ
راه است آمدیم تا بده تاج آباد که مال مستوفی الممالک است از تاج آباد هم گذشته
رسیدیم بفیض آباد زن و مرد امانی این ده جلو آمده بودند از فیض آباد سوار اسب شده
رفتم روی شپه فرمودیم آفتاب گردان زدند بهار افتادیم و بعد از بهار سوار کالسکه
شده را ندیم برای آشتیان از فیض آباد باشتیان بخرنچ میشود راه کالسکه هم همه جا
خوب بود آمدیم تا باشتیان چون مدت وقتی بودند دیده بودیم درست یا دمان بود و محوطه
ده باغات اردده آشتیان هم در دامن واقع است و خانه را روی هم ساخته اند
این حضور جلو آمده بود و بعضی میزدند و اعیان آشتیان را جلو آورده بختی کرد

پرسیدیم از دو سوار پرده کجا است عرض کرد بالای باغات رفته اند آمدیم رسیدیم
 بهر پرده باد و گرد و خاک غریبی بود معلوم نشد آشتیان باد بدی همیشه دارد آبی بهم آشتیان
 سوار پرده میگذشت سه شب هم در آشتیان باید بمانیم یعنی فسرده که روز عاشورا و قتل
 پس فردا هم باید سوار شده اطراف آشتیان را بگردیم تا چهار در این سه روزه
 متحمل باد و گرد و خاک اینجا شویم شب هم سمینور باد میآمد و هر چه آب میپاشید باز فوراً خشک
 میشد و گرد و خاک بود عصر هم مثل سه روز روضه خوانها آمده روضه خوانند

و ماتی که امروز در سواره بود از اینها است (دست راست) اما مراده زکریا جبر و فرامان
 قریه مصلح آباد قریه شرف آباد قریه کمال آباد قریه حاتم آباد قریه کمال آباد اکینا
 قریه ولا سحر قریه تاج آباد قریه فیض آباد (دست چپ) قریه صیقل آباد
 قریه نجف آباد

روز پنجم و هشتم

امروز عاشورا بود بعد از چهار روز روضه خوانها آمده روضه خوانند و دستجات
 زن از فراشها و سوارها و غیره آمده سینه زدند یک دسته سینه زن آشتیانی هم آمدند
 شک میزدند تمام روز را در منزل بودیم

روز جمعه یازدهم

صبح

صبح پنجم بعد از ساعتی علماء و اعیان آشتیان و کرکان به برای جناب امین السلطان
 و والی حاکم عراق بحضور آمدند آنها را دیدیم و فرستند و بعد سوار شدیم از بعضی دره و تنه
 رانده تا بکرکان رسیدیم از آشتیان تا کرکان یک فرسخ راه است و قریه کرکان در دامنه
 افتاده خانه های پاکیزه خوب دارد بقدر مقصد شصت خانه وار میشود باغات زیادی دارد
 دره بود بالای کرکان که آسیاب های متعدد و درخت بید زیادی داشت و آبی از آنجا
 جاری بود و در ششیم بالا دست آسیاب ها کنار نهر زیر درخت های بید فرمودیم آفتاب گردان
 پیاده شدیم هوای خوبی داشت بلکه مایل بسردی بود بعد از نهار عرایض و نوشتن
 زیادی بحضور آوردند همه را خوانده و جواب فرمودیم تا عصر آنجا توقف شد ادیب الملک
 بپهران رفت که سلطنت آباد را برای ورود ما حاضر نماید در مراجعت از راه صبحی گذشته
 از راهی دیگر که خودمان اختیار کردیم آمده یک ربع ساعت کشیدیم مستقیماً آمدیم و وارد

منزل شدیم

روزشنبه دوازدهم

امروز باید برویم بدستجرد یعنی بلوک جرد و صبح برخاسته سوار شدیم امروز باز باد میانه
 و گرد و خاک بود جناب امین السلطان آمد و دم کالسکه ملکراف زیادی از ولایات داشت
 داد توئی کالسکه همه را ملاحظه کردیم و همین طور راندم و مشرق قدری که در ششیم عقب سر نما

نگاه کردیم

نگاه کردیم دیدیم خانه های آشتیان خیلی خوب پیدا است همه در دامن واقع و شرف بکوه گراست
 و دهن در کا بها و درگاه و منظرهای عمارات چون طرف سایه بود بسیار منظر بسیار منظر و وضع
 خوشی داشت تماشا کردیم بعد راه برگشت و بشمال و اطراف او همه جا دره و ما بهر و تپه است
 که بعضی از جاها نزدیک بجاده و بعضی جاها دور میشود و رفتیم تا رسیدیم به واسه آباد که دست است
 راه بود و جزو آشتیان است بعده سر برداشت در دست است که متصل بجاده است
 بعد قریه حیر آقاج از آنجا که نشسته بیک تکه رسیدیم از تکه عبور کرده بعد و سترگای
 پیدا شد دیدیم ده جوزه است که مال محمد رحیم بیک ناظر مردم مستوفی الممالک است
 و خود محمد رحیم بیک هم مدتی است مرده است باغی داشت درختهای سایه دار و انگو
 زیاد داشت پیاده شده رفتیم توی باغ فرمودیم آفتاب گردان زنند و تا عصر اینجا بودیم
 آمین خلوت کاغذ و عرایض زیادی بخور آورد همه ملاحظه کرده و جواب فرمودیم بعد
 سوار شده آمدیم رو بسنبل قدری از راه را با کالسکه آمده بعد سوار اسب شدیم و افتادیم
 بزوی تپه و بمینظر از روی تپه میآمدیم تا رسیدیم بیکه که از آنجا اردو پیدا بودیم
 بالای تپه وارد دورا تماشا کردیم حمید خان پسر ساعد الدوله هم که سر قریب فوج خلج هم است
 و یکدست سرباز هم از همین سربزه جرد و میکیزند اینجا دیده بعد از تپه آمدیم باین آب
 قنات و سبزه از بغله کوه در میآید شش هفت نعل آب صاف سرد خوبی دارد خیلی آب

کوارانی است مردم همه از اینجا آب برای خودشان برمیداشتند از اینجا که
 آمدیم بسر پرده سر پرده را جای خیلی خوبی زده اند تراسه فردا اینجا اتراق شد
 در ده حوزه که بنا خوردیم محاذی آنجا در دست چپ و زرکان بود و چند مزرعه
 داشت دست جرد هم با این دما و فراع اینطور افتاده است که همه متصل بهم
 هستند و باغاتشان پییده و بیکدیگر است مثل اینکه یکده باشد و همه این آبادیها و دنا
 بهم پیوسته و جرد و میگویند اول و سجد است بعد قریه کیوت بعد ده منج
 و بعد زرند و بعد ورزند و بعد سینا و دنا

امروز در اخبار ملکرانی خواندیم که شاهزاده معین الدوله سلطان احمد میرزا که
 آخرین عموی ما بود و هشتاد و چهار سال داشت در مشهد مقدس فوت شده است
 آنسرایان با بنظر صفحا ما همه زنتی است اگر در فصل بهار یا اینجا یا بیایم خیلی
 با صفا است

روز یکشنبه سیزدهم

امروز در منزل ماندم و بعد از نماز امین جلوت قدری نوشتجات بحضور آوردم
 همه را با او خوانده و جواب نوشتم و وساعت دینم بغروب مانده فرمودیم اسب آورند
 که سوار شویم و قدری پیاده آمدیم تا نزدیک چادر جناب ^{سلطان} امین با او قدری فرمایش
 فرمودیم

فرمودیم بآل الدوله که خلعت با و مرحمت شده و پوشیده بود در چادر این
 السلطان دیده شد صارم الملک هم بحضور رسید و مخص شد که بظهران برود بعد سوار
 آمدیم از توی اردو گذشتیم و راندیم رو بشمال که روی تپه رفته دورین بنداز
 و اطراف را تماشا کنیم در این بین دو تا فرقه گنبد بزرگ از جلو ما پریدند و رفتند
 در بغله کوه نشستند با اینکه خیلی دور بودند پیاده شد یک تیر انداز حشیم پایش خورد
 و شکست و رفت اطراف تر افتاد هر چه شتند پیدا کردند بعد آمدیم روی تپه
 پیاده شدیم قدری دورین باطراف انداخته کاگردیم بعد برشته پیاده آمدیم
 تا پائین و نزدیک جاده سوار اسب شده راندیم برای منزل عزوب بود که وارد
 منزل شدیم راه فرسده را ما خیال میکردیم از همین سمت دما ت کبوتر و قنوج سرایر
 میرود اما بالای آن تپه که رفتیم معلوم شد راه فرسده از پشت همین کوهها پشت

از دوست

روز دوشنبه چهاردهم

امروز باید برویم باوه ساوه صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده راندیم
 راه بشمال میرود و توی دره و ما سو میافتد قدریکه آمدیم دست چپ دره بود غایت
 و اشجار داشت قدری از جاده دور بود علای الدوله عرض کرد این آبادی امره است

بنظر

بنظر جای باصفای خوبی میآمد خلاصه آمدیم تا رسیدیم بده کندر و ده که ده آبادی است
 و اشجار زیاد دارد در دست راست واقع بود از کالکه پیاده شده رستم در تنگی
 در آن حوالی بود آب کمی از آن میآمد آنجا بنهار افتادیم بعد از بنهار سوار شده آمدیم
 از دره کوچکی که جلوراه بود گذشته دوباره کالکه نشسته آمدیم تا رسیدیم
 علیخان بلی آب خیلی کمی داشت از آنجا هم گذشته باز همه جاراه پست و بلندی و پشته
 و ماهور بود سیر از محمد خان طبر است پلطنه پسر عهده الملک که حکومت ساوه با او است
 در اینجا دیدیم که تازه از طهران آمده بود آمدیم تا رسیدیم بجلکه ساوه و پشته ماهور
 تمام شد رسیدیم بار دوسر پرده مارا توی باغی زده اند اشجار دارد جای خوب
 باصفائی است اما هوا گرم بود قدری استراحت کردیم و بعد یک ساعتی نقشه کشیدیم

راه امروز پهن تر بود

روز سه شنبه نهم

امروز باید برویم بیل آباد که مال سیف السلطنه مرحوم است و باراه کالکه که ما باید
 پهن تر است هوا هم امروز خیلی گرم است تا امروز لباس سنجاب پوشیده بودیم
 امروز دیگر سنجاب را آورده کلیجه دولائی پوشیدیم آمدیم بیرون سوار کالکه شد
 را دیدیم دست راست ما جلکه ایست که همه دما و مزارع است دما و مزارع

عقد المملکت دعات جناب امام جمعه و غیره و دست چپ کوه سنگلی قشلی است که در دشت
آن بعضی مزارع دارد و یکی از آن مزارع که درخت هم دارد و بای خوبی بنظر میآید سمش
بندس است حالا سوای اینجا با خیلی کرم است اما فصل پائین اینجا با خیلی خوب است
همه جا از جمله آدمیم منازل قشلاقی ایل شاهسون بغدادی در اینجا زیاد است خانه های
کلی ساختند مثل آلاچیق و بعضی خواجهن و معتبریشان عمارات و نشان را از خشت و
ساخته اند مثل دهنه آب انبار که رستمانها میروند و قوی این خانه ها منزل میکنند اما حالا
کمیتر آدم در این قشلاقات نبود و همه رفته اند بیلاغات و فغان آدمیم تا رسیدیم بدو صا
آباد اینجا هم از قشلاقات ایل شاهسون است بعضی از زمینهایش را هم آب کرمه شیه
و نیز ارشده و قوی تنها آب و بجن است که دیگر در این باطلاها و سینه را با زراعت هم
نیتوانند بکنند صاحب آباد ملک اکبر خان میرفت است از پشت ده صاحب آباد کسند
بزرگی پیدا بود گفتند کبدا ما مراده حمزه است او زیاد میآید میآورد و هم از دور پیدا
بودند و میآورد اعتماد اخضره هزار راس برسد در منزل حاضر کنند و خود مان میآیدیم
هر چه میآیدیم بمنزل میرسیدیم اگر سوار اسب بودیم از میان بر میرفتیم و راه خیلی
نزدیکتر بود اما راه کالکه را طوری ساختند که دور میزدیم و بخلاف اردو
آن طرف یل باد و دوباره بر میگردیدیم و بقدر یک فرسخ راه ما دور شد آدمیم تا رسیدیم

برود خانه این رودخانه همان آب سراب گت است که میاید بیز آباد و از آنجا بیا
 میاید و میگذرد بقدر شست گت آب داشت مرعوم حاجی میرزا نصرالله مستوفی
 گرگانی هم پل چشمه بزرگ بسیار خوبی روی این رودخانه تپه است اما حالا آب
 آنطرف پل میگذرد و دشمن آمده جلو آب گرفته و برگردانیده که حالا آب هیچ از
 این پل نمیگذرد و یک پل کچشمه هم باندکی فاصله از این پل ساخته اند که حالا آب از
 آن پل کچشمه میگذرد آدمیم از توی آب رودخانه کالسه گذشت و دور زدیم از آنطرف
 پل آباد آمده از توی کوچه باغبانی ده که شستم کرد و خاک زیادی هم بود آدمیم بر
 سر پرده مار اتوی باغی زده اند اما هوا خیلی گرم بود و نار خور دیم اعتماد استلطفه
 بود روزنامه اردو پ خواند بعد از نار عرایض و نوشتجات یادی که از طهران آورد
 بودند ملاحظه کردیم و جواب فرمودیم بعضی اخبار از شهر نوشته بودند که در محله یهودها
 چند روز است ناخوشی و بار بروز کرده است پسر کوچک حسن خان اجودان ناشی هم
 امروز دیده شد

دماکی که امروز همراه بود از این قرار است دست راست اول قریه صالح آباد اما
 حمزه قریه عباس آباد قریه لالاین قریه جوجین قریه ملک آباد مزرعه سرخه
 قریه قره دین قریه پل آباد

محل یلیق و قشلاق ایل شاهسون عین اادی و طایفه کلوندا یلیق از خرقان خلیج تا خرقان
افشار قشلاق در شهر یار و زرند

(طایفه کلت یلیق از مرقان تا محال مشخو رهمدان و بعضی از دیات خرقان محمد حسینیان
قره کوزلو

از رودخانه که گذشتیم بالا را از آنجا در دست راست کنگنه میشود و سه معروف ساوه در آنجا
دارای آنجا تا سه دو فرسخ راه است

روز چهارشنبه شانزدهم

امروز باید برویم بفتح آباد و نایب السلطنه و سه فرسخ و نیم راه است امروز زودتر از هر روز
سوار شدیم یک ساعت از دشت گذشته آمدیم بیرون علمای ساوه که خلعت با آنها حمت
شده بودند همه بخجور آمدند آنها را دیدیم جناب امین السلطان هم حاضر بود با اینکه کیا
از دشت گذشته بود آفتاب بقدری گرم بود که آدم را میوزاند سوار کالک شد که را دیدیم
بقدریکت فرسخی آمدیم به شهر ساوه رسیدیم شهر و محوطه آن اشجاری نداشت و بعضی منارها
و آثار قدیمه دارد اما بی شهر از مردوزن همه از شهر بیرون آمده بودند و هوا هم بهشت
گرم بود که آدم طاقت نمیاورد در راه کالک از پهلوی شهر بود که گذشتیم و آمدیم تا رسیدیم
بعبدل آباد سالی که کبر بلا میر شیم در همین عیدل آباد منزل کرده بودیم باز وقت

و کرم در همین عبدالآباد مستقر کرده بودیم عبدالآباد جزو خلج است و کتب اسکند
 خان و محبلی خان اولاد مختار خان خلج است که حالا جزو سوارهای مهدیه ابوالکحیی
 مختار الدوله هستند اعتماد المختار را فرمودیم برود حاجی خوبی پیدا کرده نمازخانه
 کند باغ و سایه خوبی در همین عبدالآباد بود قلعه کهنه قدیمی هم اینجا دارد آدمیم و عمده
 اسکندر خان و محبلی خان استاده بودند آنها اظهار التماسی شد از آنجا که نشسته
 در دست است باغی دیدیم با کاسکه آمدیم تا نزدیک باغ پیاده شده داخل باغ شدیم
 باغ کوچکی است درختهای انار دارد اما هنوز انارش نرسیده است آب کمی هم داشت
 فرمودیم آفتاب گردان زدند و شستم بافتاب گردان از شدت گرمای زیاد برگردیدیم
 بعد از نماز قدری استراحت کردیم بعد امین خلوت نوشتجات و عرایض زیادی
 بخشور آورد با او همه را خواندیم و جواب فرمودیم بواسطه گرما لا بد بودیم تا یک ساعت بفرست
 مانده اینجا بمانیم که هوا قدری خنک شود آنوقت برویم بمسندل هرگز نمیجوگر مالی نماند
 بودیم حتی عراق عرب و مدینه حدود حجاز که میگویند خیلی گرم میشود گمان نداریم
 تابستان باین گرمی شود نسیمی که گاهی میوزد مثل شعله آتش سوزنده است
 و نمانی که امروز در سپهر راه دیدیم از این قرار است اول ده چانچیان بعد
 راست خیلی نزدیک بجاده ده رود آبان بعد قدریکه آمدیم سر راه ده حاجی بلو
 که نزدیک

که نزدیک شهر ساوه است و بعد از این ده بیشتر ساوه میرسد دست چپ بقدر کوه
 راه یک کوه سیاه کوچکی در امتداد راه نمایان است که اسم آن رزآب است
 و در دامن این کوه چند ده کوچک افتاده است که از دور سبز آن نمایان بود
 و اسمی آنها از این قرار است ده لوسی لیجر، باغ شاه، بلاغ، کته باغین، تنوشی
 خلیاب و غیره.

خلاصه تا عمر در این مزرعه بودیم قدری نوشتجات خواندیم و قدری نقشه کشیدیم
 و ساعت بغروب مانده هوا کم کم ابر شد ما هم عنایت شمرده برخاستیم و سوار گالک
 شده راندیم برای منزل راه صاف خوبی بود آبادی و دی هم دیگر سرراهنیت
 عبداللہ خان والی که از جانب نایب السلطنه چاقی میرفته که از اول بنا بود ما از آنجا
 برویم حال که ما از این راه آمده ایم او هم برگشته آمده بود اینجا سر راه ایستاده
 بجزویرد قریه چاقی هم مال نایب السلطنه است و ده معتبری است آمدیم تا رسیدیم
 بفتح آباد اینجا هیچ آبادی نبود ده پنج شش سال است نایب السلطنه اینجا را آباد کرده
 قلعه معتبری ساخته حمام خوبی هم بنا کرده رعیت آورده نشاند و است خیلی آبادی خوش
 معتبری است چادر مارا سرفقات زده بودند قاشق در این فضل متجاوز از نیم سنگ
 آب داشت فرستیم سوار پرده خباب اسین السلطان و غیره السلطان و محمدالدوله و سایر

عکله خلوت همه حاضر بودند مجدالدوله هم که چند روز بود ناخوش بود و از در دیوار

و کبش میباید امروز او را خوش بخت

روز پنجشنبه هفدهم

امروز باید برویم بآموستیه زنده و سه فرسخ و نیم راه است دیشب با دخک خوبی میآمد

صبح هم که برخاستیم باز همان با دخک میآمد هوا هم ابر بود اما ما ویر سوار شدیم یعنی دوست

از دشته گذشته بود که سوار شدیم و رانیدیم تا رسیدیم بدزده و ما هورهای کوچکی آباد

و دبی هم همراه نبود از دزده و ما هورهای که گشتیم جلگه زنده پیدا شد جلگه خوبی است و ما

زیاد دارد فتح الله خان یوزباشی و لغت الله خان پسرش که نایب الحکومه زنده است

جلو آمده بودند اینها در راه می نشیند در راه جانی نبود که پیاده شده توقفی کنیم مسیر

رانیدیم برای مسندل و آیدیم وارد سدر پرده شدیم آب گل آلودی از توی سدر پرده

میکشد شت نهار خورده بعد از نهار قدری کاغذ و نوشتجات خواندیم عجب این است

که این جلگه با اینکه خاک زنده است پنج شش فرسایش هنوز جزو ساد و خلیج است مندم

از قدیم چه طور شده است که اینجا مارا جزو ساد و نوشته اند و گاتی که امروز همراه بود

از این قرار است در دست است و گاتی که جزو خلیج و در خاک زنده است اول مرتبه

رضی آباد قریه زنده کنه ده سیر آباد که جزو خلیج است در عهد خاقان مغر معجلی خان

در آنجا عمارت دولتی ساخته است در دست چپ اول قریه طار که پای کرد
واقع است قریه در ده قریه پینه جرد این دما ت هم در خاک زرد و جزو خلیج است
دما ت که متعلق بخود زرد است در دست چپ چاده قریه خشک رود که در آن خاک خلیج واقع
و اول خاک خرقان قریه بر قریه آبادن قریه ماموسته که اردو افتاده است

میرزا سید عبدالکریم خان پیشخدمت هم که از طهران آمده است امروز دیده شب هوا
اینا خیلی خوب بود باد سردی میوز شب قبل از شام مشغول نماز بودیم که یکدفعه
صد بلند شد های مار و هر کس از طرفی فرار میکرد دیدیم یک مار سرتیگی که افغی بود
آمد و بروی ما چسبید ز ما نماز مان به اتمام کرده و سجده شکر هم کرده آنوقت مغرور خان
خواجهر را فرمودیم آمد با چوبش را راکشت در بین شام خوردن هم عترت زرد بزرگی
از پشت سر ما در آمد و گشتند

روز جمعه هیجدهم

صبح برخاستیم با دخت خوبی میآمد یک ساعت از دشت گذشته سوار کالسکه شدیم
توی کالسکه هم هوا بد نبود گاهی باد میوزید گاهی هم گرم بود هیچ جا ملت نکردیم
را ندیم برای پیک که اردو افتاده و آن خاک زرد است سه فرسخ و نیم راه است
آمدیم توی سراپرده نهار صرف شد بعد از نهار جناب امین السلطان بحضور آمد بعضی مکرر

که از شهر طهران و غیره رسیده بود فرمودیم جواب آنها را نوشت و رفت غلامی بهم که
 بطهران فرستاده بودیم برگشته از نایب السلطنه و امین بایون و ادیب الملک و دیگران
 عرایض و نوشتجات آورده بود نوشتجات را خواندیم تازه در طهران ناخوشی و باران
 کرده است بعد مشغول نقشه کشیدن شده تا امروز را تمام کردیم سه ساعت بفرزاد ماند
 مجد الدوله و جلال الملک بجنور آمد و مرخص شدند که امشب بباط کریم بروند و از اینجا بطهران
 میروند چون از اینجا تا بباط کریم شش فرسخ راه است و بیچ آبادی هم در این راه
 ندارد اغلب پیچیدمتهای و تنگترین کاب مرخصی گرفته امشب میروند و سربازان را هم
 امشب مرخص کرده و فرمودیم سواره تنگ عوض سربازان امشب بکشند
 داناتی که امروز در سر راه دیده {در دست راست} اول قریه آسیادک بعد
 قریه شمس آباد نزدیک جاده قریه خورشید آباد قریه دستجرد احمد آباد از توابع
 دستجرد خان آباد نوروز آباد محمود آباد قریه راستجان قریه دولت آباد
 قریه قاسم آباد قریه سلمان آباد {دست چپ} اول قریه بربر قریه موسی
 آباد قریه حکیم آباد قریه عباس آباد قریه زاویه قریه صدر آباد قریه حاجی
 آباد از مزارع خان آباد قریه علی آباد قریه پیک که اردو افتاده است

روز شنبه نوزدهم

سه ربع ساعت بسته ماند و سوار کالسکه شده راندیم برای رباط کریم سواریم خوب بود
 جمعیت غلام و سوار را که مقرر رکاب بودند و شب مرخص کرده ایم پیش قلعه انداخته
 امین السلطان مقرر رکاب ما بود امین حضور و ساعت عدالدوله هم امروز مرخص شد
 بطهران رفته اند احمد خان خلج هم که خلعت باو مرحمت شده و پوشیده بود مرخص شده
 رفت بجهت رزم سرخانه اش بعد راندیم صحرا و راه صاف و هموار بود بعد کمی پست و بلندی
 شد و از پشت کوه چلی که گذشته ایم دوباره جلگه و همواری شد شکلی باشی و پسران و حساب
 الملک و میرزا محمد خان و ماظم خلوت و اکبر خان نایب ظر و حسن خان و شیر
 الملک و عباقلینان و غیره در رکاب بودند هنوز برودخانه نرسیده بود که قدما
 قلعه و بنائی بوده حالا خراب شده شکل تپه کرده است از حوالی این تپه گذشته قدری
 که آمدیم باز راه دره و تپه شد قدری دیگر رانده رسیدیم برودخانه شور که می رود برای
 راه قم حالا که قلب لاسه است بقدر دشت آب است از یک تارودخانه شور دو
 و نیم راه بود و از رودخانه شور تا رباط کریم یک ساعت و نیم که زدیم رفته از یک تاروط
 کریم چهار ساعت است آه اینکه مردم دشت کرده بودند که شش فرسخ راه است و شب
 حرکت کردند هیچ اینطور ما نبودیم قدر است که هیچ آب آبادی همراه نیست خیلی
 میس است در اینجا کنار رودخانه شور دره و بای سیل شسته خیلی دارد اما کالسکه

خوب میرود از رودخانه که گذشتیم دست چپ کاروانسرا شکلی است این بنا خیلی قدیم است
 و آنجا را دستی خراب کرده اند و الا محال بود بخودی خود خراب شود تمام از سنگ
 و آهک است تویش هم اطاقهای متعدد دارد جای مهیب غریبی است هر زمان بختا
 رومیداده اینجا دزدگاه و کین گاهی برای راهبر کفابوده است بعد از آنکه کوه پشته
 درشته کوه البرز همه خوب پیدا بود سوار شاه سواری و شاه سوران طرف طرآن
 که ابو الجحیم میرزا اسید عبدالکریم خان است در این راه بخور آورده سان داد سوار
 خوبی هستند بعد از آنکه رسیدیم بر بابا کریم این طرف رودخانه باغی است موسوم است
 آباد که مال الله خان برادر فرخ السلطنه بوده و حالا میرزا نصرالله خان شیراز
 خریده است باغ خوبی است اکنون خیلی خوبی دارد و حالا هم بخوبی فصل انوار اینجا است
 بعد از رود و منزل باز قدری نقشه کشیدیم آئینزل بر خلاف منزل پیک از هر جبهه خیلی
 آباد و معمور و خوب است تکر افغانه هم دارد در بابا کریم وصل باشد آباد است یعنی رودخانه
 و سیاه آبی که میگذرد در آن فاصله است

روز یکشنبه بیستم

امروز باید برویم تا قسم آباد خالصه یعنی اردو سیر و پارتانی که مال در شه رضا قلین
 مرحوم و اولاد سیرانجان است و همراه کرده مارا در قسم آباد خالصه میرند صبح زحمت

آمدیم بزودن سوار کالسکه شده رانیدیم و از در باط کریم که ششم چنانکه پیش هم نوشتیم
 رباط کریم ده خلی معتبری است و در حقیقت قصبه است کاکلین دارد باغات زیاد و از خلاصه
 رانیدیم تا منزل هم سه فرسخ راه است بعد نیم فرسخی که آمدیم از ده کلمه که مال امیرخان
 سردار است که ششم رودخانه کرج از اینجا میگذشت پل گچشمه آجری روی رودخانه بود
 از پل که ششم قدری تعمیر لازم دارد و بجا امین السلطان فرمودیم تعمیر کنند بعد رسیدیم
 بده سالو که آنهم مال امیرخان سردار است از اینجا که ششم آمدیم تا رسیدیم چهارچاق
 که اردو افتاده است فتم برابر ده نهری از توی سربار ده میگذرد و چند درخت
 بید دارد و هوای خیلی گرم بود و نار خورده بعد قدری استراحت کردیم امین بایان هم هر دو
 از شر آمده بود بعد نقشه کشیدیم اینجا جزو بلوک شهریار است دماوند و قراوی این
 بیمار است آنچه در مد نظر نزدیک بجاده بود از این قرار است از طرف دست راست
 اول قریه سفیدار که فاصله کمی با جاده دارد قریه شترخان قریه نصیرآباد
 قریه قلعه صیدزحاه قریه کلمه قریه سالو دماوند دست چپ اول قریه
 صفرآباد قریه آدران خالصه قریه سلطان آباد خالصه مزرعه چهارطائی

روز دوشنبه بیست و یکم محرم الحرام

امروز همه الحمد در کمال صحت و سلامت و سرت خندان و تمام اهل اردو بدون غم

خزنی صدر نه باحدی دارد آند ه باشد باید برویم سلطنت آباد و روز چند مسافت
عراق است صبح برخاسته آیدیم بیرون و سر دشته ساعت سوار کالسکه شده را دیدیم
و مانی که در طرف راست و چپ دیده شد از اینقرار است

(طرف راست) حسین آباد و سیاه آباد و قاسم آباد و ملک آباد و ده عباس
مهران آباد شاه تره چهار دانگه تپه سیف حسن آباد نفت آباد

(دست چپ جاده) بهرام آباد عبدال آباد کاظم آباد اسمعیل آباد و سفار

خالصه دیوان خانی آباد نزوی دروان طهران محاذی امامزاده حسن خالصه رانده

تا نزدیک دروازه شهر رسیدیم و از دم دروان کمرک راه را منحرف کرده از دوان

خندق با کالسکه را ندیم بطرف سلطنت آباد و از حوالی باغ شاه که ششم عقد الملک که

بیان شاه منتهی طور و د بود فرستادیم او را آوردند سوار شد و جلو کالسکه ما آمدند

با او فرمایش کردیم بعد مرتخص شد رفت که فردا بیرقان برود بعد متبیر اعیسی وزیر

با محمد حسن میرزا رئیس حساب شهر دین شد قدری با وزیر فرمایش فرموده بعد را دیدیم

از زیر بخت آباد و خیابان یوسف آباد که ششم هو اکرم و کرد خاک زیادی بود چون ناخوشی

و بار در این روزها در شهر اطراف شدت داشت حکم کرده بودیم که تشریفاتی برای او

ما فرستادیم تا رسیدیم بقصر قاجار نایب السلطنه آنجا بجهت رسیدن بنار او در

خورده بعد از نهار سوار شده راندیم بطرف سلطنت آباد نایب السلطنه و جناب امین السلطان
 در رکاب بدو رسیدیم بسلطنت آباد ادیب الملک که از پیش آمده بود دیده میرزا
 عبدالله خان حاکم مازندران را که تازه از مازندران آمده است دیدیم سلطنت آباد
 خیلی با صفا و پاکیزه و خوب و خوش هوا بود و بخت

تعالی سفر عراق بسلامتی و خوشی

با آخر رسید ۱۲

کتابت ازین العابدین بن محمد شریف القزوینی

شهر جادی الاحمری سنه ۱۳۱۱
 سلیمان



۱۵۸



